

جانان مسند نشین

مشمول از: اشعار مناجاتی، مذهبی، میهنی و سیاسی، اشعار آزاد،
مخمسات و قصاید، غزلیات، دوبیتی ها یا رباعیات،
تک بیت ها یا فردیات.



ز هجرانت وطن دارم فغان، تا آسمان هر روز
زمین و آسمان کوچک بود، تا کهکشان هر روز

اثر: پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

جانیان مسند نشین

مشمّل از: اشعار مناجاتی، مذهبی، میهنی و سیاسی، اشعار آزاد،

مخمّسات و قصاید، غزلیات، دوبیتی ها یا رباعیات،

تک بیت ها یا فردیات



ای وطن جانم فدایت مادرم

جانانیت برده اند، روح از برم

اثر: پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اهداء به شهدای مظلوم افغانستان عزیز

و والدین مرحوم

شناسنامهء کتاب

نام کتاب.....	جانیان مسند نشین
مؤلف.....	پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
تیراژ.....	۳۰ نسخه
نوبت چاپ.....	اول
محل چاپ.....	چاپخانهء دنیا، سدنۍ، آسترالیا
تاریخ چاپ.....	جنوری ۲۰۲۲

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

فهرست اجمالی

عناوین.....	صفحات
پیشگفتار.....	۱۳
دیدگاه محترم الحاج پیکار پامیر.....	۱۶
خلاصهء اتوبیوگرافی شاعر.....	۱۹
بخش اول، اشعار مناجاتی، مرثی و مذهبی.....	۳۵
بخش دوم، مخمسات و قصاید.....	۶۰
بخش سوم، اشعار میهنی، سیاسی و غزلیات.....	۱۰۷
بخش چهارم، اشعار آزاد.....	۲۰۵
بخش پنجم، دوبیتی ها یارباعیات.....	۲۵۰
بخش ششم، فردیات یا تک بیت ها.....	۳۳۵
در اخیر یک خاطره از مرحومه مادرم.....	۳۵۶

فهرست

۱۳.....	پیشگفتار.....
۱۶.....	دیدگاه الحاج استاد پیکار پامیر.....
۱۹.....	خلاصه اتوبیوگرافی شاعر.....
۳۵.....	بخش اول، اشعار مناجاتی، مرثی و مذهبی.....
۳۵.....	کربلای حسین (ع).....
۳۷.....	به بوسه گاه پیامبر لبنان پاک حسین (ع).....
۳۹.....	شیر پروردگار.....
۴۱.....	قهرمان کربلا.....
۴۳.....	رنج انتظار.....
۴۵.....	بنده بیچاره.....
۴۷.....	یوسف جمال.....
۴۸.....	گل پرپر.....
۴۹.....	غریق معصیت.....
۵۱.....	شاهزاده قاسم.....
۵۲.....	شفیع آخرت، ماه صیام و بهترین عالم.....
۵۴.....	درد بی درمان.....
۵۶.....	مرگ در غربت.....
۵۷.....	درد ورنج های وطن.....

۵۹		بحق روزه داران
۶۰		بخش دوم، مخمسات و قصاید
۶۰		یا عباس،
۶۵		اختر تابان،
۶۸		یوسف گم گشته،
۷۳		غزالان رمیده،
۷۵		مادر وطن،
۷۷		مادر افغان،
۷۹		جور دوران،
۸۱		طبيب درد مندان،
۸۳		چاکر شیطان،
۸۶		جانیان مسند نشین،
۸۸		خضم وطن،
۹۰		زبانحال برهان الدین به سیاف،
۹۳		اگر زینب نبود،
۹۵		خلق افغان
۹۷		زبانحال الاغ باغنی،
۹۹		سجایای وطن،
۱۰۱		طول ریش،

۱۰۳	شرح پریشانی من،
۱۰۵	زبانحال صبغت الله مجددی با رفیقانش،
۱۰۷	بخش سوم، اشعار میهنی، سیاسی و غزلیات
۱۰۷	بهاریه،
۱۰۹	تیر نگاه،
۱۱۰	دختر افغانی،
۱۱۱	درد هجران،
۱۱۳	غم هجران،
۱۱۴	مرغک بسمل،
۱۱۵	آهوی رم کرده،
۱۱۶	بالا حصار،
۱۱۷	آرزوی وصل،
۱۱۸	آرام تن،
۱۲۰	سرمهء چشم،
۱۲۱	یار شوخ و شنگ،
۱۲۲	نالاه بی ثمر،
۱۲۳	شب یلدا،
۱۲۵	طلب فرج،
۱۲۷	حلقهء گیسو،

۱۲۸		مجنون حسن،
۱۳۰		نرگس مست،
۱۳۱		عقاب شکسته پر،
۱۳۲		سرو روان،
۱۳۴		عاشق عطشان،
۱۳۶		مادر زیبای من،
۱۳۷		غم جانان،
۱۳۸		سوز فراق،
۱۳۹		عشق شیرین،
۱۴۰		سوختم سوختم،
۱۴۱		لب شکر،
۱۴۲		ای خاک،
۱۴۳		سیمین بدن،
۱۴۴		غنچه دهان،
۱۴۵		شکسته پر،
۱۴۶		اوضاع وطن،
۱۴۸		با رنج و محن،
۱۴۹		دور از خانه،
۱۵۰		چشم خمار،

۱۵۱	 ششم جدی،
۱۵۲	 صنم،
۱۵۳	 وصال نازنین،
۱۵۴	 چپاولگر،
۱۵۵	 خاک وطن،
۱۵۶	 ساقی گل پیرهن،
۱۵۷	 قلب آسیا،
۱۵۸	 خصم وطن،
۱۶۰	 ماه دو هفته،
۱۶۱	 موش و گربه،
۱۶۳	 یادش بخیر،
۱۶۵	 حیا بیگانگان،
۱۶۶	 اعداء وطن،
۱۶۸	 تا به کی؟،
۱۶۹	 پشت به کعبه،
۱۷۱	 قتل و قتال،
۱۷۳	 دزدان حرفوی،
۱۷۶	 شرم لوگر،
۱۷۸	 شرم وحیا،

۱۸۰	یاد وطن،
۱۸۲	انتحاری های بی دین،
۱۸۴	جلای وطن،
۱۸۶	دختر کوچی،
۱۸۸	پری روی کابل،
۱۹۰	اشرف غنی بی خدا،
۱۹۱	داوود خان ظالم،
۱۹۳	درفکر وطن،
۱۹۴	پغمان،
۱۹۶	مرغ دزد ارگ ما،
۱۹۸	مهد اولیاء،
۲۰۰	جهان دو روزه،
۲۰۲	غاصبلن ارگ ما،
۲۰۳	دورازوطن،
۲۰۴	نوکر شیطان،
۲۰۵	بخش چهارم، اشعار آزاد
۲۰۵	خالقا!،
۲۱۰	آزادی زنان،
۲۱۲	کرزی بابرادران ناراضی اش،

۲۱۶	الا ای هموطن،
۲۱۹	هرروز انتحار، هر روز انفجار،
۲۲۲	چرا این جانیان زنده باشند؟
۲۲۵	وطن از دست ما رفت،
۲۲۹	خائن بی ایمان،
۲۳۳	قدرت غنی،
۲۳۶	عجب غیرت عنی دارد،
۲۴۰	حنیف اتمر،
۲۴۵	ای ملت افغان،
۲۴۷	بجهء خر،
۲۵۰	بخش پنجم، دوبیتی ها یا رباعیات
۲۵۰	اف، رباعیات مسلسل دارای پیام واحد،
۲۵۰	خائن ملی،
۲۵۱	سایه سر،
۲۵۳	طبع گرگان،
۲۵۵	وطن فروش،
۲۵۶	رئیس عاقل،
۲۵۸	مصاحبه "ع و غ"،
۲۶۰	شکوه بلبلان،
۲۶۲	وطنداران،

۲۶۳	زیانحال یک عسکر جوان و شهید ناکام،
۲۶۵	بچه خر،
۲۶۷	کرزی و اشرف غنی،
۲۶۹	زدست ناخلف،
۲۷۱	جانی لوگر،
۲۷۲	صوم و سجده،
۲۷۳	بحق روزه داران،
۲۷۴	شوخی ارمنی زادم،
۲۷۵	بهار آمد،
۲۷۷	حيوان بارکش،
۲۷۹	اشرف غنی،
۲۸۱	ب، رباعیات جداگانه با پیام های جداگانه
۳۳۴	بخش ششم، فردیات یا تک بیت ها،
۳۵۶	یک خطره فراموش ناشدنی از محبت های مرحومه مادرم.....
۳۵۸	زیانحال عمه شهید غربت احمد فهیم جان و کیلی
۳۵۸	فهیم جان، جان عمه

تذکر: چون واقعه المناک شهادت فهیم جان بعد از تکمیل و ترتیب این مجموعه بوقوع پیوسته بود، بناءً در آخر این مجموعه آورده شد.

بسمه تعالی

پیشگفتار

(جانیان مسند نشین)

بنام خداوند لوح و قلم

حقیقت نگار وجود از عدم

خداوند مټان و نهایت مهربان و خالق جهان و جهانیان را سپاس بیحد و شکرانه بی پایان که این بنده حقیر و بیچاره خود را توان آن بخشید که در عالم غربت و دوری از میهن زیبا و آبائی خود، همیشه در فکر وطن و هموطنان مظلوم و تحت ستم بیگانگان و غلامان دون صفت و حلقه بر گوش و وطن فروش آنها بوده و هستم.

خصوصاً در این اواخر و با فرار اشرف غنی خائن ملی و نوکر چهل ساله یهود و امریکا از کشور و دزدیدن ملیونها دالرو تسلیم وطن زیبای ما به دست طالبان دور از اسلام و مخالف سرسخت علم و ترقی، و مظلومیت ملت بیچاره مان بخصوص طبقه اناث، سبب سرودن اشعار مختلف و به ویژه اشعار میهنی شد.

این اشعارم که در جریان تقریباً بالغ بر بیست سال سروده شده، پراکنده و در مجموعه های مختلف شعری ام، در وبسایتهای مختلف افغانی ما در اروپا، استرالیا، امریکا، کانادا، افغانستان و جاهای دیگر در مجلات، اخبارها، هفته نامه ها، در گوگل و در اشعار ناب شعر افغانی به نشر رسیده است که مورد استقبال یک تعداد زیاد فرهنگیان و شاعران گرامی قرار

گرفته است. از جمله فرهنگیان، شاعر و ادیب توانا آقای زنده یاد استاد محمد یوسف کهزاد، زنده یاد محترم مولوی عبدالحمید حدید وردک، محترم محمد آصف نهان و الحاج محترم پیکار پامیر دیدگاه ها و تقریظ های نیک خود را راجع به بعضی از کتابهایم لطف نموده اند که از نشر همه آنها صرف نظر نموده و تنها دیدگاه محترم پیکار پامیر را که از تقریظ های سایر ادبای گرامی که نام برده ام، اشاره های نموده اند، در ذیل ارایه میدارم.

از الطاف بی پایان و توفیقات مزید الهی تاحال بالغ بر بیست و یک کتاب های مختلف اسلامی، اخلاقی و شعری ام به نشر رسیده است.

با کمال تأسف که حالا نظربه کهولت سن و معاذیر مختلف صحی فکر نمی کنم بعد از اتمام این مجموعه (جانیان مسند نشین) که دارم در تدوین و نشر آن مبادرت میورزم، کدام چیزی دیگری به نشر رسانیده بتوانم.

چون تیراژ اکثر مجموعه های شعری نشر یافته قبلی ام بین بیست تا پنجاه بوده است که واضحاً کافی نمی باشد، خواستم در این شماره عوض تجدید چاپ بعضی از مجموعه های شعری ام، گلچینی از اشعار نشر یافته قبلی ام را شامل سازم تا عزیزانیکه به نشرات قبلی ام دسترسی نداشته اند، قسماً از محتویات آنها آگاهی یابند.

نسبت اینکه در تمام اشعار نشریافته ام، رباعیات یا دوبیتی های بیشتر دیده می شود، خواستم جمله ی را از کتاب "شعر در سرچشمه های نظری" نوشته رحیم قبادیان را درباره رباعی تقدیم دارم. "رباعی" از مشهورترین و محبوب ترین انواع شعر فارسی بوده نفوذش میان شعرا و عامه نظیر ندارد".

باید خاطر نشان سازم، اشعاریکه در طول بیست سال در شرایط و جاهای مختلف سروده شده، دارای کاستی های مختلف از نگاه تایپ ناهمگون اشتباهات املائی، انشائی، تایپی، شعری و غیره بوده که امید است بدیده اغماض نگر بسته و در اصلاح آن برای چاپ های بعدی (اگر خداوند مَن توفیق آنرا بدهد) بنده را یاری نموده ممنون سازند.

با توفیقات الهی

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۲۱، ۱۱، ۲۵، سدنی استرالیا

تذکر:

الف- در بعضی جاها برای توضیحات لازمه بر علاوه اشعار، قدری معلومات نثری نیز آورده شده است.

ب- همچنان برای استفاده بیشتر از صفحات کتاب، در جاهای خالی بدون شامل کردن در فهرست کتاب، یک یا چند تک بیت و یا دوبیتی گنجانیده شده است.

نیست درین غمکده ها ، ناله من بی اثری

در این اواخر ، اثر جدید شعری بنام " فریاد مهاجر " بدستم رسید که واقعا مالاً مال از فریاد یک مهاجر غربت تشین بنام دکتر اسدالله حیدری است . این اثر ، چنانکه بملاحظه میرسد ، سروده های نعتیه و مناجات ، غزلیات ، دوبیتی ها و ناله های پُر سوز و ساز میهنی را در خود جا داده و در دوصد و چهل و هشت صفحه ، با قطع معیاری ، صحافت موزون و پستی مناسب به شماره گان یا تیراژ پنجمصد جلد در شهر مشهد ایران اقبال چاپ یافته است .

مرور کننده ی اثر مذکور نه تنها از صفحه ی بیست و یک تا بیست و سه ، به مقدمه گویی شاعر برمیخورد ، بلکه سه تقریظ از سه هم میهن گرامی (استاد یوسف کهزاد ، مولوی عبدالحمید حدید وردک و محمد آصف نهان) را نیز مطالعه مینماید .

جناب دکتر حیدری ، ضمن نگارش مقدمه بر اثر شعری خویش ، چنین میفرماید : " گرچه بنده از لحاظ مسلکی با ادبیات و شعر و شاعری فاصله زیادی داشته و تمام تحصیلاتم پس از صنف نهم لیسه عالی نجات تا گرفتن درجه دکتر ، همه در رشته انجینیری ساختمانی بوده است ، ولی از لطف الهی بعد از من شصت و دو سالگی با درک غربت و دوری از میهن ایابی و دوست داشتنی خود ، شروع به سرودن اشعاری مشتمل بر مناجاتیه ها ، مراثی مذهبی ، شعر های میهنی ، قصاید ، غزلیات ، قطعات ، رباعیات و فردیات کردم ."

استاد یوسف کهزاد در بخشی از تقریظ خویش چنین میفرماید : " فریاد مهاجر مجموعه ای از اشعار محترم دکتر حیدری است که لریز از درد های بی وطنی و سوزهای غربت نشینی است که سالها در زمین احساسات وطن پرستانه او ، علفای هرزه آوارگی سر بلند کرده و فضای رندگی را برای گلهای آرامش و کرامت های انسانی ، تنگ تر ساخته است ."

مولوی عبدالحمید حدید وردک ، ضمن نگارش تقریظ بر اثر جناب حیدری چنین میگوید : " هر یک از مباحث این اثر ، ترجمان و نشان دهنده یک نوع احساس عمیق و درونی شاعر است که حقا همان احساس پاک ، او را با مقام ملکوتی پیوند میدهد و آن همه مناجات و اعتذار از تقصیر را در فروغ توسل به نظر لطف بزرگان دین و خاندان نبوت به مقام والای مرجع حقیقی تمنیات ناله سر کرده اند . " محترم محمد آصف نهان ، در گوشه یی از تقریظ خویش چنین مینماید : " فریاد مهاجر

که بعد از " برگ سبز"، دومین مجموعه شعری برادر بزرگوار و ارجمند داکتر اسدالله حیدری میپاشد، در هر بخش خود حاوی نکات و مطالب زیاد عرفانی بوده و در حقیقت گنجینه شعر و ادب دری میپاشد که مطالعه آن عطش هنرمندان و ادب دوستان را تسکین میخشد . . ."

اینک ، یکی از سروده های جناب (حیدری) را در اینجا درج میکنیم :

ز درد دوریت نالانم ای خاک	پریشان حال و سر گردانم ای خاک
گذشت عرم به یاد کو هسارت	جگر خون، بی سر و سامانم ای خاک
ز سودای پری رویان گویت	همه محزون و در افغانم ای خاک
چو از دامن پاکات دور گشتم	اسیر درد بی درمانم ای خاک
بیاد بوسه گشته ی خویش	چو یعقوب روز و شب گر یانم ای خاک
بمیرم گر در این ملک غریبی	مکن خاکم تو در هجرانم ای خاک
چرا پیش نمی خواهی عزیزم ؟	خلاصم کن از این زندانم ای خاک
جواب حیدری ی بسمل خویش	بده مثبت ، نما شادانم ای خاک .

این نکته را نیز باید علاوه نمود که هجوم مصایب اجتماعی و سیاسی و قزو افتادن یهمن بیچاره گیها روی شانه های انسان های سرزمین مان، عده ی زیادی از هموطنان را ناله گر و ناله سرا ساخت که جناب دکتر حیدری یکی از آنها ناله سرایان غربت نشین ماست. به اعتقاد من ، کسانی که به میهنش بیشتر و عمیقتر از دیگران عشق میورزد، اگر به سرایش شعر رو می آورد، بیشتر فریادگر و ناله سرا میشود تا صورتگر و رعایت کننده ی " صور خیال" و پناه بردن به " ایما" ها و هجا های تراشیده و تفنی و . . .

آنچه بیشتر از همه ، ارزش کار جناب دکتر حیدری را بالا میبرد، اینست که چون می بیند متأسفانه نمیتواند از رهگذر دانش و ببیش، تحصیلی و تخصصی، انهم از هزاران فرسخ دور از وطن، به خدمت مادر وطن باشد، برای آنکه از یکطرف عاطل و بی تفاوت نماند باشد و از سوی دیگر، آرمانها و آرزوها، محبتها و ارادتها و نیز نپیدنهای جانش در قبال مادر وطن را به شکلی از اشکال متبازلر گرداند، از خورد و خوابش میکاهد و قلم در جهت سرایش ناله های سوزناک و پیام دهنده ی شور درونی خویش میراند. همین نالیدنها ، قدم به قدم در اندرون کلمه ها میجوشند و از جوشش آنها صدا و فریاد بر میخیزد و طنین آن بالاخره بگوشها میرسد.

برای جناب داکتر اسدالله حیدری ، این پرندہ ی بی لانه ی میهن دوست توفیق بیشتر در سرایش اشعار بهتر و بیشتر می طلبم

ای وطن

ای وطن جانم فدایت مادرم
این فراقیت کرده است، بدکیفرم
بالغ از چهل سال بمیهن گشت و خون
بی توقف دائماً در کشورم
یک گروه جانیان پشت دگر
حمله ها دارند به ملک بی سترم
خاننی منحل نمود اردوی تو
از خیانتهاش وطن، بی عسکرم
چون نداشتی مادرم اردوی خوب
خانه جنگی ها، سراسر کشورم
تا بکی مادر بود حالت چنین ؟
قرب نیم قرن بنگرم، خون بنگرم
ناخلف اولاد تو، اشرف غنی
کرد خراب افغان ستان، این کافر
بعد کشتن های بیحد بی گناه
کرد فرار با صد هزاران دالرم
از خدا خواهم وطن، بار دگر
"حیدری" بیند ترا شاد، دلبرم

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۱۰۱۶، ۲۰۲۱، سدنۍ، آسټرالیا

بسمه تعالی

ای نام تو بهترین سر آغاز
بی نام تو نامه کی کنم باز

خلاصه اتوبیوگرافی پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

اینجانب پوهنوال داکتر اسد الله حیدری ولد مرحوم حاجی محمد حیدرخان قوم الکوزی، سکونت آباءئی، آببازک ولایت لوگر، بتاریخ دوم عقرب ۱۳۱۶ هجری شمسی، مطابق ۲۴ اکتوبر ۱۹۳۷ میلادی، در شهر زیبای کابل در یک فامیل متدین دیده بجهان گشودم. از همان آوان طفولیت در دامن پرمهر والدین و سایه دینداری آنها و اشتراکشان در محافل و مجالس دینی، علاقه خاصی به مسائل اسلامی و مذهبی پیدا نموده و قبل از سن بلوغ تلاوت قرآن عظیم الشان را با تجوید فرا گرفته و در مجالس ترحیم و تکیا قرائت مینمودم.

تحصیلات مکتب را الی صنف نهم در لیسه عالی نجات و تا صنف دوازدهم در مکتب تخنیک ثانوی بیابان رسانیدم. در دوره ابتدائی مکتب در زمره شاگردان متوسط صنف خود بودم. از صنف هفتم الی نهم لیسه عالی نجات، گاهی اول نمره و گاهی دوم نمره صنف خود میشدم. از صنف دهم الی دوازدهم مکتب تخنیک ثانوی که همه درس های ما به زبان انگلیسی بود و من در لیسه عالی نجات زبان جرمنی را آموخته بودم، درجه دوم یا سوم صنف را حاصل میکردم. مگر در هر سه سال درجه افتخاری "ها نر" را به دست آوردم که نتیجتاً بدون سپری نمودن امتحان کانکور شامل فاکولته انجیری پوهنتون کابل گردیدم.

در سال ۱۳۴۱ از فاکولته انجیری پوهنتون کابل با احرار درجه

اول فارغ وبلا وقفه بصفت نامزد پوهیالی درکادر علمی همان فاکولته مقرر گردیدم.

برای ارتقاء از نامزد پوهیالی به رتبه علمی پوهیالی، در سال اول کارم در فاکولته انجنیری به دوسفار شنامه یا ریکمندیشن از طرف استادان که با ایشان کار میکردم ضرورت داشتم. درسمستر اول از یک استاد امریکانی بنام داکتر پلپ که استانت وی در مضمون سروینگ صنوف اول بودم، یک سفار شنامه نهایت عالی گرفتم.

در سمستر دوم که داکتر پلپ بوطن خود بازگشته بود با یک استاد دیگر امریکانی بنام داکتر پلکی که مضمون میخانیک ساختمانی را در صنف سوم فاکولته درس میداد، بصفت استانت کار میکردم. این مضمون در یک هفته پنج ساعت درس داده میشد. دو ساعت تئوری و لکچر بود که خود داکتر پلکی درس میداد. متباقی سه ساعت آن که برای کارهای عملی و رفع مشکلات کارهای خانگی محصلین بود، پیشبرد آن به دوش من بود.

در اوایل این سمستر یک روز داکتر پلکی بدون اطلاع قبلی در وقت درس دادم وارد صنف گردیده و تدریس مرا کنترول و مراقبت میکرد. خداوند را شاهد میگیرم که هیچ دروغ و یا مبالغه در آنچه تحریر میدارم وجود ندارد.

وقتی که از تدریس فارغ شده و بطرف دفتر خود روان بودیم، داکتر پلکی از تدریس آنقدر خوش و راضی بود که برایم گفت، حیدری! من هیچ یک از استانت ها را مثل تو موفق ندیده ام. چون از توانائی تدریس من یقین کامل حاصل نموده بود و کوچکترین شکایتی از طرف محصلین نیز برایش نرسیده بود، با خاطر آسوده تا آخر سمستر حتی یک بار دیگر از تدریس من خبری نگرفت. در آخر سال که از وی تقاضا نمودم تا یک سفار شنامه کاران سمستر را برایم بدهد، هر روزی رابه فردا می گذاشت زیرا قرارداد کار خودش خلاص شده بود و باید به امریکا باز میگشت.

از آنجائی که افغانستان در آن زمان برای آنها بمثابه بهشت روی زمین بود و آنها با پول بسیار کم، زندگی فوق العاده داشتند، او میخوست به هر ترتیبی

که باشد کار خود را در وطن محبوب ما ادامه بدهد. از اینرو باید وجدان خود را !!! در مقابل خواست های رئیس فاکولته میفر وخت. همین بود که با دکنه نمودن رئیس فاکولته که خانم امریکائی داشت و شخص دایم الخمر و بسیار متعصب بود، (چون فعلاً در قید حیات نمی باشد و رفته تا در محکمه عدل الهی جواب کارهای نیک و بد خود را بدهد، از ذکر نامش صرف نظر شد) سفارشنامه هدایت داده شده تحریر گردید. سفارشنامه داکتر پلکی آنقدر خراب و مملو از دروغ بود که از آن بدتر نمی شد چیزی بنویسد. در آخر سفارشنامه خود قرار ذیل نتیجه گیری نموده بود:

اسدالله حیدری نباید ترفیع بنماید.

اسدالله حیدری باید از فاکولته اخراج گردد.

اسدالله حیدری نباید برای تحصیلات عالی به خارج اعزام گردد. نظر به همین سفارشنامه و تلاش رئیس فاکولته ترفیع پوهیالی ام رد شده و در کوشش اخراج از فاکولته انجنیری بودند. من تمام جریان کار خود را با سفارشنامه اولی و با شهادت و قضاوت تمام محصلینی که در ظرف یک سال برای شان تدریس نموده بودم، ضمیمه عریضه به رئیس پوهنتون، محترم پوهاند داکتر صاحب عثمان خان انوری تقدیم نمودم. از اینکه در قسمت من ظلم صریح و حق تلفی واضح و آشکار صورت گرفته بود برای ایشان ثابت شده بود. چون از رئیس فاکولته، امریکائی ها و وزیر معارف وقت داکتر صاحب علی احمد خان پوپل حمایت می کردند، پوهاند صاحب انوری در اعاده حقوقم هیچ کاری نتوانست. بالاخره عرایضم تکرار شده و به پنج قطعه رسید که یکی از آنها عنوانی شخص وزیر معارف بود که آنهم بی نتیجه ماند.

عقیده راسخ و یقین کامل دارم که خداوند مَنان داد مظلومان را از ظالمین گرفتاریست.

رئیس فاکولته انجنیری با تمام قدرت که داشت نتوانست مرا از فاکولته اخراج نماید. در همان ایام، سنگ تهادب انستیتوت پولی تخنیک کابل

تازه گذاشته شده بود. پوهاند صاحب انوری یگانه راه حل این معضله را از طریق تبدیلی من از کادر انجیری به کادر پولی تخنیک برایم پیشنهاد نموده و از آینده پولیتخنیک برایم توضیحات داده و مرا قانع ساختند. همان بود که از اول سرطان ۱۳۴۳، تبدیلا بصفه عضو کادر علمی انستیتوت پولی تخنیک کا بل مقرر گردیدم.

در میزان همان سال غرض تحصیلات عالیتر با اتحاد شوروی سوسیالیستی اعزام گردیده و در حوت ۱۳۴۹ بعد از ختم تحصیلات عالی و اخذ درجه دکترا در رشته ساختمانهای کانکریتی تقویه شده از انستیتوت انجیزی ساختمانی شهر لینن گراد آنوقت که از بهترین انستیتوت های انجیری تمام اتحاد شوروی بود، بوطن عزیز موققانه بازگشت نموده و بصفت استاد مستقل (یعنی مانند یکتعداد داکترهای دیگر، ترجمانی و یا استانتی استادان روسی را نکرده ام) در دیپارتمنت ساختمانهای صنعتی و مدنی انستیتوت پولی تخنیک کا بل به تدریس آغاز نمودم.

خداوند منان را سپاسگزارم، در حالیکه رئیس فاکولته انجیری و همدستانش نمی خواستند که ترفیع نمایم، در کادر علمی پوهنتون بمانم و برای تحصیلات عالی بخارج بروم، مگر هر سه موضوع فوق با وجه احسن آن نصیبم شد. از تیزس دکتورای خود در شورای عالی دفاع تیزس ها، آنچنان دفاع نمودم که کم نظیر بوده و تمام اعضاء شورای مذکور که هیفده عالم برجسته آن انستیتوت بودند، به اتفاق آراء برایم رای مثبت دادند (عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد).

قرار لایحه ترفیعات علمی آنزمان پوهنتون کابل، کسانیکه با داشتن درجه دکتوراء شامل کادر علمی میگرددیدند، به رتبه علمی نامزد پوهنمل گرفته میشدند.

مگر از لطف خداوند مهربان و آن حق مسلم که داشتم همان یک سال نامزدی پوهیالی مراد عوض یک سال نامزدی پوهنملی برایم مجرا

دادند و مستقیماً به رتبه علمی پوهنمل پذیرفته شدم.

در سالهای تدریس در انستیتوت پولیتخنیک کابل و فاکولته انجیری ننگرها را، صدها انجیر جوان برای کشور عزیزم تربیه کردم.

بعد از کودتای ننگین هفت ثور و علی الخصوص بعد از اشغال وطن محبوب و بی مانده ما توسط اشغالگران ملحد روسی، آن دشمنان دین و میهن ما، زیستن در افغانستان و خدمت نمودن برای دشمنان دین و خانین وطن فروش یعنی خلقی ها و پرچمی ها را ننگ و عار خود میدانستم. از آنرو در فکر هجرت افتادم.

مگردوری از میهن آبائی که را سانی نبود. بنا بر ای مدتی تصمیم قطعی گرفته نمیتوانستم تا اینکه با استخاره به قرآن مجید از خالق متعال کمک خواستم. در نتیجه تصمیم هجرت قطعی شده و در تلاش طریق هجرت بودم. چندین بار کوشش نمودم ولی بی نتیجه بود. یکبار در سال ۱۳۶۲ از نیمه راه در میدانشهر ولایت وردک توسط نوکران روسها گرفتار و روانه زندان گردیدم. مدت یکماه در میدانشهر و خادش درک تحت بازپرسی و توقیف قرار داشتم.

بلاخره از لطف بی پایان و نظر خاص الهی بدون آنکه جباران بتوانند کوچکترین آزار و اذیت جسمی و یا روحی بمن برسانند، از آن شکنجه گاه مظلومان آزاد شدم. مگر تا دو سال دیگر شدیداً تحت تعقیب قرار داشتم. با آنهم فکر هجرت را از سرم دور نکرده و در تلاش آن بودم.

بلاخره نظربه مشیت الهی زمان هجران و دوری از آگاه آبائی فرا رسید و بتاریخ دهم اسد ۱۳۶۴ (اگست ۱۹۸۵) با فامیلم از کابل برآمده و از راه لوگر و تره منگل بعد از سه شبانه روز سفر بسیار پرخطر داخل خاک پاکستان گردیدیم. مدت یکسال را در پاکستان گذرانیده و در اسلام آباد زندگی میکردیم. سپس بتاریخ ۱۶ جولای ۱۹۸۶ از طریق پروگرام ریفوجی و بشردوستانه وارد شهر سدن در استرالیا گردیدیم.

د افغانستان عزیزود رمدت ۲۴ سال که افتخار عضویت در کادر علمی پوهنتون و انستیتوت پولیتخنیک کابل را داشتیم، بیست و پنج اثر علمی نشر شده، شامل مقالات علمی و مدهای درسی از خود بجا گذاشتیم که از جمله هفت اثرم در مجلات علمی اتحاد شوروی بنشر رسیده بود.

بر علاوه دو کتاب درسی، یکی در رشته ساختمانهای آهنکاکریتی و دیگری آن در رشته ساختمانهای سنگی و خشتی بود و مجموعاً در حدود هفت صد صفحه گسند نرمیشد، اولی را مشترکاً با یک استاد روسی بنام اوسکوف پوری ایوا نویچ و دومی را با یک استاد افغانی بنام غلام مجتبی نورزاده تحریر نموده و آماده چاپ کرده بودیم. در هر دو کتاب فوق الذکر، بنده مؤلف اول بودم. بعد از هجرت از سرنوشت کتابهای مذکور خبری ندارم. احتمال زیاد دارد که خلیها و پرچمها نیکه از خیانت به مادر وطن خود دریغ نکردند، کتابها را بنام خود چاپ نموده باشند.

مطابق لایحه ترفیعات علمی پوهنتون کابل در سرطان ۱۳۵۳ از رتبه علمی پوهنمل به رتبه علمی پوهندوی ترفیع نمودم. در اواخر همان سال بمقصد تحقیقات علمی و کارروی موضوع لازمه برای ترفیع برتبه پوهنوالی باز هم یک سال دیگر باتحاد شوروی اعزام گردیدم. نظر بتعداد آثار علمی نشر شده ام از لحاظ کمی و کیفی می بایست در سرطان ۱۳۵۶ برتبه علمی پوهنوال و یکسال بعد از آن برتبه علمی پوهاند، ارتقاء یا بم (برای ارتقاء الی رتبه پوهانندی فقط ده اثر علمی نشر شده لازم بود).

با کمال افتخار چون حلقه غلامی روسها و نوکران آنها را در گوش

نداشته و از مخالفین جدی و سرسخت آنها بودم، ترفیعات علمی ام بطور بسیار ظالمانه رد می شد. بلاخره با عالم مشکلات و مجادله های زیاد توانستم در ثور ۱۳۵۹ ترفیع علمی خود را، بعد از سه سال از وقت لازم آن حاصل نمایم. اما وطن فروشانی که الف در جگر و حداقل آثار علمی لازمه برای ترفیع را نداشتند، پله های ترفیعات علمی را بصورت اتوماتیک بالا رفته و برپوهنوال ها و پوهاندهای مستعجل افزوده میشد.

ازنگاه ترفیعات دولتی، در ثور ۱۳۶۳ برتبه دوم ترفیع نموده و هیچگاهی غیر از وظیفه مقدس استادی، در کدام پست اداری کار نکرده ام.

در مدت اقامت یکساله ام در پاکستان به تحریر رساله خلاصه تجوید قرآن مجید و تدوین آن برای یکعده از برادران مهاجر، در اسلام آباد توفیق یافتم.

در اوایل رسیدنم به استرالیا، تدریس تجوید قرآن عظیم الشان را برای یکعده خواهان و برادران هموطن شروع نموده و برای استفاذه هر چه بیشتر علاقمندان، رساله خلاصه تجوید را به نشر رسانیدم.

در برگزاری و اشتراک محافل و مجالس اسلامی بطور دائم سهم فعال داشته ام. نوشته های اسلامی و اشعارم در نشریه های مختلف مهاجرین در استرالیا بنشر رسیده است.

در اپریل ۱۹۹۴ خداوند منان توفیق آنرا بخشید تا در زمره مؤسسين انجمن فرهنگی المهدی (ع) در سدنای باشم. در شروع انجمن تعداد اعضای آن در حدود صد نفر بود که همه به اتفاق آراء نوشتن اساسنامه انجمن فرهنگی المهدی (عج) را با طی مراحل قانونی و رسمی ساختن آن به دوش من گذاشتند. با توفیقات الهی اساسنامه انجمن را تحریر و از مجلس عمومی گذشتانده و سپس مراحل قانونی آنرا نیز سپری نمودم.

از همان شروع رسمی شدن انجمن، همه اعضای انجمن بنده را با اتفاق آرا بصفت رئیس انجمن انتخاب کردند.

از اهداف بسیار عمده و اساسی انجمن، خدمت در راه دین مقدس اسلام، تدریس مسائل اسلامی برای اطفال، نوجوانان، و سائر نیازمندان، تجلیل و بزرگداشت از ایام مهم و تاریخی تقویم اسلامی، اعمار یک مسجد و مرکز اسلامی و کمک های مادی و معنوی به نیازمندان هموطن، غیر هموطن و حتی غیرمسلمان بوده و میباشد.

در سال ۱۹۹۹ از لطف بی پایان الهی در جمله کسانی بودم که مسجد و مرکز اسلامی المهدی را بنیاد و به تاریخ ۲۸ نوامبر همان سال در حضور صد ها خواهران و برادران مسلمان، افغان، عرب و عجم، و نماینده های دولت استرالیا، رسماً افتتاح نمودیم. این مسجد زیبا و بزرگ در یک وقت گنجایش درحد دوهشتصد نمازگزار زن و مرد را دارد.

در سال ۱۹۹۶ بخواست خداوند مهربان، توفیق رفتن به زیارت کعبه مکرمه و مدینه منوره را یافتیم. این نعمت الهی با ردوم در سال ۲۰۰۵ نصیبم گردید. بزیارات دوازده امام (ع) چندین بار مشرف گردیده ام.

در سال ۱۹۹۸ جزوه راهنمای مناسک حج (فشرده و بزبان ساده) ، و در سال ۲۰۰۲ کتاب تعلیم قرآن عظیم الشان برای نوا موزان را تحریر و به نشر رسانیدم.

در سال ۲۰۰۳ کتاب تعلیم قرآن عظیم الشان را با تیراژ سه هزار جلد در جمهوری اسلامی ایران بچاپ رسانیده و هزار جلد آن را برای مساجد و مکاتب وطن عزیزم هدیه فرستادم، هزار جلد دیگر آنرا در اروپا، کانادا و آمریکا و متباقی هزار جلد آنرا به استرالیا ارسال نمودم. هدیه این کتابها را تقریباً به اندازه قیمت تمامشد آنها تعیین

و عواید حاصله را وقف مصارف مسجد و مرکز اسلامی المهدی (عج) نمودم.

از شروع تأسیس انجمن فرهنگی المهدی برای مدت ده سال متواتر بصفت رئیس انجمن، خدمتگاران هموطنان عزیز و سائر مسلمانان بوده و در اگست ۲۰۰۳ نسبت به معاذیر صحنی از عهده ریاست انجمن کناره گیری نمودم.

در تمام مدت اقامت در آسترالیا همیشه کوشیده ام تا در راه آموزش کتاب الهی، این معجزه جاودانی پیامبرگرامی اسلام، در خدمت اطفال، جوانان و سالمندان هموطن خود، اعم از ذکور و ناث باشم.

جای بسیار تأسف و تأثر است، زمانیکه می بایست از اندوخته های علمی خود هر چه بیشتر از پیشتر برای تعلیم و تربیه اولاد وطن خدمت نموده و حق مادر وطن را حتی المقدور اداء نمایم، هجوم خرس های قطبی و نوکران پلید و خائن شان، هزاران عالم و تحصیل کرده، دهاقین، کسبه کاران، تاجران و غیره مردمان بیگناه و وطنپرست را یا به فجیعترین وجه به شهادت رسانیدند و یا مانند من مجبور به ترک خانه و کاشانه شان نمودند.

از جمله استادان و کارمندان انستیتوت پولی تخنیک کابل، قرار اطلاعاتی که بعد ها حاصل شد هیچده نفر در لیست سیاه بودند که باید گرفتار و سربیه نیست میگردیدند. در آنجمله من نیز شامل بودم. نه نفر آنها که شامل چند استاد بسیار لایق و وطنپرست بود، در وقت ترکی ملعون گرفتار و بدرجه شهادت رسیدند. چون در زمره آنان رفقای بسیار نزدیک و صمیمی ام، مرحوم دکتر محمد علی صمدی، مرحوم دیپلوم انجنیر عبدالرؤف حسینی و مرحوم دیپلوم انجنیر میر سکندر شاه، شامل بودند، من هم هر روز انتظار گرفتاری خود را میکشیدم و هر صبحی که

از خانه بطرف وظیفه مقدس استادی خودمیرفتم، دردل با فامیلم
خدا حافظی میکردم که شاید دیدار آخر ما باشد.

اگر تیغ عالم بجنبد ز جایی
نبرد رگی تا نخواهد خدای

همان بود که حفیظ لعین، آن شاگرد وفادار، توسط برادران
بزرگ شما لیش (روس ها) به جهنم وصل و با استاد ملحدش ملحق
گردد و آن گیرگرفتهای قدری کاهش یافته و جلادان وطن فروش دیگر
بسراغ ما نیا میدند.

و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ. و بزودی
خواهند دانست ظالمان که بازگشتشان بکجا است. سوره
مبارکه الشعراء.

جور زمان وظلم یزیدانم از وطن
بیرون فگند تا که بسوزم ز هجر یار

از دوران تحصیلاتم در اتحاد جماهیر شوروی سابقه راجع به دو
مسئله که بنظرم قابل تذکر میباشند، اشاره مختصری می نمایم:

در میزان ۱۳۴۳ شمسی غرض تحصیلات عالی در زمرة چهل و هشت
افغان دیگر به اتحاد شوروی اعزام گردیدیم.

سال اول را برای آموختن لسان روسی در تاشکند مرکز ازبکستان
گذشتاندم. بعد از اتمام دوره لسان نظریه فیصله وزارت تحصیلات
عالی شوروی سی و دوم محصل افغانی بجمهوریت های اروپائی آنکشور
تقسیمات شده و متباقی شانزده نفر بشمول بنده در تاشکند ماندیم. هیچ
یک از این جمله به ماندن در آنجا راضی نبوده و همه عهد و پیمان نمودند
که در آنجا درس نمی خوانند و باید آنها نیز در قسمت های اروپائی تبدیل

گردند، مگر با کمال تأسف هیچ یک از برادران افغانی درباره اقدامی نکردند، تنها بنده بودم که برای دوماه در تاشکند و ماسکو در حال مجادله بودم. ضم عریضه مفصلی فوتوکاپی نتایج سه ساله مکتب تخنیک ثانوی و چهار ساله فاکولته انجینیری خود را خدمت مرحوم جنرال عارف خان سفیر کبیر افغانستان در ماسکو ارسال نمودم. مرحوم عارف خان از طریق ریاست کلتوری افغانستان در ماسکو برای تبدیلی ام کوشش نمودند. با وجودیکه وزارت تحصیلات عالی برای ایشان وعده تبدیلی را داده بود، مگر باز هم بنده را تبدیل نکردند. یکماه در حال بی سرنوشتی در تاشکند گذشت، مجبور شدم به ماسکو بروم. در آنجا با مشکلات زیاد خود را بنزد معین وزارت تحصیلات عالی شوروی (قسمت خارجی ها) رسانیدم، هر قدر با وی صحبت کردم بی نتیجه بود و آن فرعون برایم گفت که اگر میخواهی تحصیل نمایی غیر از تاشکند جایی دیگر برایت نیست.

بنده برافروخته شده و پاسپورتم را پشت بروی میزش زده و گفتم ویزه و تکتیم را بدهید دوباره افغانستان میروم و در تاشکند درس نمی خوانم. وی برایم گفت برو تکت خود را از سفارت خود بگیر. از آنجا مستقیماً نزد مرحوم عارف خان که راستی یک انسان وطن پرست بود رفته و از همه جریان ایشان را مطلع ساختم. مرحومی که از این تلاش ها و ایستادگی من بسیار خوشش آمده بود، برایم گفتند "برو پسر ما اگر تا فردا همین وقت تبدیل نگر دیدی، نام خود را عارف نمیگذارم".

فردا همان وقت که خدمت ایشان رفتم، برایم گفتند که وزارت خارجه شوروی، شهرهای ماسکو، لینن گراد و کیف را برایم پیشنهاد کردند و من شهر لینن گراد را که دارای مؤسسات تعلیمات عالی بهتر و مردمان

با کلتور می باشد انتخاب کردم. برو تکت سفر خود را از ریاست کلتوری بگیر و فردا در استیشن قطار آن شهر از طرف مؤظفین انستیتوت انجینیری ساختمانی لینن گراد ترا اسقبال خواهند نمود. همان بود که سر انجام بعد از آنهمه مشکلات موفق گردیده و در یکی از بهترین انستیتوهای انجینیری ساختمانی تمام اتحاد شوروی به تحصیلات خود ادامه دادم.

تقریباً برای مدت دو سال مشغول درس های آماده شدن برای دوره دکتری بودم. بعد از گذشتن امتحان های لازمه شامل دوره دکتری گردیدم.

نظربه مقررات آنوقت وزارت تحصیلات عالی اتحاد شوروی، تمام محصلین در سراسر آنکشور، منجمله کسانیکه برای دکتری خودکار میکردند، مجبور و مکلف بودند که فلسفه لعنتی مارکسیستی ولیننستی را آموخته و از آن امتحان بدهند. من با دو محصل هندی که آنها هم مشغول کار دکتری خود بودند، تصمیم گرفتیم که چیزی را که به آن عقیده نداریم، وقت خود را برای آموختن آن ضایع نمی نمایم.

از تصمیم خود به اشخاص مربوطه خبر دادیم. هر قدر آنها پافشاری نمودند ما هم جدی تر جواب رد دادیم.

بلاخره ما را گفتند که صرف برای دو ماه، هر هفته برای یکی دوساعت استاد مربوطه برای شما لکچر میدهد و شما تنها گوش داده و به هیچ امتحان مجبور نمی باشید.

با این فیصله موافقت نموده و خود را از سر فلسفه ملحدین خلاص نمودیم.

با آنکه بنده یک محصل عادی از جمله صدها هزار محصل خارجی در آنکشور بودم مگر اولاً تکایم تنها و تنها به خداوند قادر و توانا، ثانیاً داشتن استقلال وطن عزیزم و ثالثاً استقامت و پیداری در مقابل زورگویان، مراد هر دو مسئله فوق، که ظاهر آغیر ممکن بود، موفق و پیروز گردانید.

”هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است در جریده عالم دوام ما”

خجالت ابدی باد برون فروشان و نوکران بیگانه ها که چهار روزی به اریکه قدرت در میهن عزیز ما تکیه زدند ولی در حقیقت اختیار نوشیدن قطره آبی را هم نداشتند.

هیئات من الذله

بنده در اسد ۱۳۴۲ هجری شمسی با دختر ما مایم، مرحوم عبدالله خان، وکیل مرا دخانی در کابل ازدواج نمودم. از لطف بی پایان الهی از ثمره این ازدواج سه دختر و سه پسر دارم. همه دختران و پسرانم ازدواج کرده اند و الحمد لله مسلمان و با تحصیلات عالی میباشند. از آنها دوازده پسر و نه دختر، نوا سه دارم.

از اوایل هجرت من تا حال خودم با همسر، دو دختر و سه پسر با تعداد زیاد اقارب نزدیک، دوستان و خویشاوندانم در شهر کمپلتن در حومه سدنی و قریب هم زندگی می نمایم که در عالم غربت اینهم یکی از نعمات الهی نصیب من گردیده است. یک دخترم با فامیلش در امریکا زندگی دارد.

هوا هوای خوش و هم فضا فضا ی خوش است
ولی چه سود که از کوهسار خود دورم

از کار و کاریابی در استرالیا و در رشته مسلکی خودم باید بگویم که با وجود قبولی دیپلوم دکترای بنده از طرف مقامات مربوطه استرالیا، مگر بجز از مدت شش ماه در سال ۱۹۸۷ و آنهم بصفت یک انجنیر تازه فارغ شده از تحصیل در یکی از دفاتر دولتی مربوطات سدنی کار نموده ام. در این دفتر هیچ کس نمیانست که من در رشته انجنیری ساختمانی حایز درجه دکترای می باشم. بعد از سپری شدن این شش ماه هر چند تلاش و کوشش نمودم کدام کار کار مسلکی نیافتم زیرا سه عامل که در کاریابی اینجانبه منفی داشت من دارای همه آن بودم. سنم نزدیک پنجاه سال بود، دیپلوم دکترای داشتم و عدم داشتن تجربه کار در محیط استرالیا. به هر صورت خداوند مّان را بی اندازه شاکرم که اگر مشغول کارهای مسلکی و در فکر اندوختن مادیات میشدم، وقت خدمت گذاری در راه دین مقدس اسلام و هموطنان عزیزم رانمی داشتم.

یک نعمت دیگر الهی که نصیبم شد، شروع به سرودن شعر و شاعری بود که در سن شصت و دو سالگی آغاز نموده و رفیق و مؤنس اوقات فراغتم گردید

سفرهای که در طول زندگی خود نموده ام قرار ذیل است:
الف:- در داخل افغانستان عزیز:

چندین بار در زمره استادان پوهنتون و پولیتخنیک برای اخذ امتحان کانکور پوهنتون و یا بصورت شخصی به ولایات پکتیکا، خوست، ننگرهار، لغمان، قندهار، هرات، بغلان، بلخ، قندز، پروان، غزنی و فاریاب سفر نموده ام.

ب:- خارج از وطن عزیز:

از جمهوریت های اتحاد شوروی سابقه، به جمهوریت های ازبکستان، تاجکستان، قرغزستان، روسیه، اوکراین، گرجستان، استونی، لیتوانی و مولدوی سفر نموده ام. بر علاوه به آلمان شرق و آلمان غرب سابقه، جمهوری اتحادی آلمان، پولند، کانادا، ایالت متحده آمریکا، عربستان سعودی، عراق، سوریه، بحرین، ایران، پاکستان، هندوستان، مالیزیا و سنگاپور سفر کرده ام. در آسترالیا به ایالت های نیوسوت ولز، وکتوریا، کوینزلند و آسترالیای غربی سفر نموده ام.

از جمله لسانهای که میتوانستم تکلم و یا استفاده تحریری نمایم لسان مادری ام " دری " زبانهای پشتو، عربی، انگلیسی، روسی و یک اندازه لسان آلمانی بوده است.

با تأسف که نسبت عدم استفاده بالغ بر سه دهه و کهولت سن قسمتی از این لسانها فراموشم گردیده است.

آثار نشر شده و غیرنشر شده

الف:- از آثار علمی که قبل از ترک اجباری وطن عزیزمان از خود بجا گذاشته بودم، در فوق اشاره نموده ام که به تکرار آن لزومی نمی بینم.

ب:- آثار نشر شده برون مرزی بنده عبارتند از:

- ۱- خلاصه تجوید چاپ سدنی،
- ۲- راهنمای مناسب حج (فشرده و بزبان ساده) چاپ سدنی.
- این راهنما در موسم زیارت حج بیشتر از پانزده بار بنشر رسیده است.
- ۳- تعلیم قرآن عظیم الشان برای نوآموزان چاپ اول سدنی.
- ۴- تعلیم قرآن عظیم الشان برای نوآموزان چاپ دوم ایران.
- ۵- برگ سبز، مجموعه اشعار، چاپ سدنی.
- ۶- فریاد مهاجر، مجموعه اشعار، چاپ اول ایران.
- ۷- مختصری از تعلیم تجوید قرآن کریم، چاپ ایران.
- ۸- فریاد مهاجر، مجموعه اشعار، چاپ دوم ایران.
- ۹- فاطمه زهراء (س)، شمه از ولادت تا شهادت، چاپ سدنی.
- ۱۰- گزیده مقالات مختلف، چاپ سدنی.
- ۱۱- قلب آسیا، مجموعه اشعار مختلف، چاپ سدنی.
- ۱۲- گزیده اشعار، چاپ سدنی.
- ۱۳- منتخب سروده ها، چاپ سدنی.
- ۱۴- دردها ورنج های وطن، چاپ سدنی.
- ۱۵- دوبیتی ها یا رباعیات، قطعات و تک بیت ها، چاپ سدنی.
- ۱۶- کلیات اشعار، جلد اول، چاپ سدنی.
- ۱۷- کلیات اشعار، جلد دوم، چاپ سدنی.
- ۱۸- کلیات اشعار، جلد اول، چاپ دوم، چاپ سدنی.
- ۱۹- کلیات اشعار، جلد دوم، چاپ دوم، چاپ سدنی.
- ۲۰- مجموعه شعری یاد وطن، چاپ سدنی،
- ۲۱- مجموعه شعری عشق وطن، چاپ سدنی.
- ۲۲- جانیان مسند نشین، مجموعه اشعار (هتوز بچاپ نرسیده است که بتوفیق الهی بعد از دو و یا سه ماه بنشر خواهد رسید).

آثار فوق از سال ۱۹۸۸ الی سال ۲۰۲۱ وقتاً فوقتاً به نشر رسیده است.

بر علاوه اشعار، مقالات و دیدگاه های بنده که از طریق وب سایت ها و نشرات چاپی مختلف، منجمله سایت های گفتمان، کاتب هزاره، ۲۴ ساعت، رهروان، روزنه، کابل ناتنه، افغان جرمن، شعر افغانی، هفته نامه وزین افق، هفته نامه وزین امید در امریکا، مجله آریانا، مجله گلبرگ، مجله آفتاب، نوای فرهنگ، انیس مهاجر، شعر افغانی و گوگل بنشر رسیده است، بالغ بر سه هزار می گردد.

همچنان مضمونی تحت عنوان "دوچهره بشر دوستی روس ها" (بزبان انگلیسی) که در یک مظاهره بزرگ افغانها در مقابل قنصلگری شوروی در سدنی بخوانش گرفتم و برای چاپ به بعضی اخبار های مهم سدنی داده شد که متأسفانه نظریه محتوای کوپنده آن نشر نکردند. اپریل ۱۹۸۷، سدنی.

والسلام

پوهنوال داکتر اسد الله حیدری
۱۱، ۱۲، ۲۰۲۱، سدنی، آسترالیا

وطن

وطن بی تو به زندانم همیشه
زدوریت در افغانم همیشه
به آزادی خود از دست کفار
نما مسرور و شادانم همیشه

کربلای حسین (ع)

مرا ببخش خدا یا! به مدعای حسین
به بلبلش علی اصغر، که شد فدای حسین
چه افتخار گراز لطف، خالق منّان
کند سرمه چشم، ز خاک پای حسین
گریست آدم و حوا و نوح و ابراهیم
چو بر زمین افتاد، پیکر رسای حسین
" تو خواه خنده کنی، خواه گریه مختاری
ملک زند به سروسینه، از برای حسین "
کند نظاره رحمت، خدای عزّوجلّ
به هر کجا که بُود ماتم و عزای حسین
نکرد شرم ز زهراء، دخت پیغمبر
هر آنکه آتش کین زد، بخیمه های حسین

نبا شدش به قیامت، شفاعت احمد
ورا که بغض بورزد، به قبلگای حسین
به سروقامت اکبر، که مادرش لیلا
بداد جان عزیزش، بر وفای حسین
اگرچه حیدری غرق است، در گناه یارب
ببخشش از سر شققت، بر ولای حسین
روا مدار رود، خالق! به خاک سیه
که دارد آرزو و شوق کربلای حسین
رود به کربلایا، جان خویش بسپارد
به زیر قبه زرین و جانفزای حسین
نما ز لطف و کرم، پادشاه کون و مکان
تو خاک بنده عاصی، به نینوای حسین
دهم اپریل ۲۰۰۰، سدنی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به بوسه گاه پیا مبر، لبان پاک حسین

مناجاتیه

بزرگوار خدا یا! به قاف قرأنت
به میم نام محمد «ص» به یای یزدانت
به عرش و فرش و به کرسی، هم بلوح و قلم
به با بسمله تا سین ختم فرقانت
به حای اول نام حسین و نام حسن
به فای فاطمه و عین شاه مردانت
به عین عابد سجاد و بای باقر دین
به جیم جعفر صادق به را رحمانت
به کاف کاظم و را رضا خدا و ندا!
به نوح و آدم و عیسی، همه رسولانت
به میم و تای تقی و به عین و نون نقی
به عین عسکری و میم شاه دوران
به حق خون شهیدان کربلای حسین
که در ره تو نمودند، جان به قربانت
به روی گشته کبود سکینه، از سیلی
به بازوان بغل بسته اسیرانت
به اهل بیت حسین، آنکه روز عاشورا
شدند سپند عدو، ز آتش لعینانت
به پایهای پراز خون طفلکان حسین
ز خارهای مُغیلان دشت و دامانت
به خاک پاک رقیه که در خرابهء شام

سپرد جان عزیزش، به حیّ سبحانت
 به دست های بریده، ز جعفر ثانی
 به معجر سر زینب، ز راه احسانت
 به آه و اشک یتیمان کشور افغان
 به ابرهای بهاری، نزول بارانت
 به سوز و درد دل مردمان آن سامان
 به رنج های فقیران و مستمندانت
 "به سیم سوزن. مژگان و ریشهء رگ دل"
 که دخت حضرت زهراء، قباى مهمانت
 به راد مرد زمان، مُسلم ابن عقیل
 به طفلکان وی وجورهای، زندانت
 به بوسه گاه پیا مبر، لبان پاک حسین
 که زدی زید پلیدش به چوب خُزrant
 ببخش حیدری را، از کرم خدا وندا!
 که است بندهء بیچاره و پَریشانست
 روا بدارورا از کرم، توچند حاجت
 به آبروی حبیب، به نورقرآنت
 به وقت دادن جان، بر سرش رسان از لطف
 محمّد و علی و فاطمه، امامانت
 به ظلمت شب قبر، ای کریم بنده نواز
 گُشاورا در رحمت، زباغ رضوانت
 به روز حشر که باشد، براش روز حساب
 به دادوی برسان، یاغفور! غفرانت

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰ اپریل ۲۰۰۰، سدنی

به کعبه تولد، به مسجد شهید

شیرپرورد گار (ع)

علی، حیدر آن شیرپرورد گار
سپه داردین، صاحب ذوالفقار
علی، بوالحسن همسرفا طمه
لقب صفدرو شاه دلدل سوار
وصی محمد (ص) پس از رحلتش
امام اول، او زهشت و چهار
در شهر علم محمد، علی
نشاید رسیدن، به شهر از دوار
سلونی سلونی، بگفتی علی
که دارد چنین جُرئت و اقتدار
به دنیا به حکمش، بگردد زمان
به عقبی قسیم جنان است و نار
علی، مرهم درد بیچارگان
برای غریبان، علی غمگسار
علی، مشکل آسان هر مشکلی
علی، شیریزدان به هر کارزار
ز جانبازیش مشرکان شده هلاک
ز عدلش بود دین حق، استوار

به کعبه تولد، به مسجد شهید
 ندیده به مثلش، دگر روزگار
 به تقواندیده جهان مثل او
 نمازش شبش، دامناییشمار
 نمودی عبادت به یزدان خویش
 به دور از نظرها به شب های تار
 شب قدردارد، چونسبت به او
 یکی سجده آنشب، به ازسی هزار
 بحق علی، ای خداوندگار!
 بده حیدری را، توان افتخار
 علی را همیشه کند، پیروی
 به راه علی، جان نماید نثار

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
 ۱۶ اکتوبر ۲۰۰۳، فورت کالنز
 امریکا

وقت جان دادن

الهی وقت جان دادن برایم
 ز عفو و مهربانی ده سزایم
 به عزرائیل ز لطف کن اشاره
 به آسانی برد از این سزایم

قهرمان کربلا

خواهر غمدیده شاه شهیدان، زینب است
دختر پاک و غیور شاه مردان زینب است
آن زن والا گهر، آن قهرمان کربلا
پاسدار کودکان و هم اسیران زینب است
گرچه جوربی شماری، دیده است آن قهرمان
دست گیر ناتوان و مستمندان، زینب است
چهار طفلش شد شهید راه حق در کربلا
کس ندیده بهر طفلان، چشم گریان زینب است
گر حسین جانش فدای راه جانان کرده است
لیک اهداف حسینی را، سخن ران زینب است
آنکه داغ شش برادر، دیده است در نینوا
کرده صبر و هم نموده، شکر یزدان زینب است

در اسیری و سفر، از کربلا تا شهر شام
گاه پیاده گاه سوار ناقه عریان زینب است
بر سر نیزه چو یدی، رأس پر خون حسین
سر بمحمل زد که خورش شد بجریان زینب است
در جوانی شد خمیده، قامت آن دخت شاه
زانکه شد مسکن گزین در کنج ویران زینب است
چو بخیزران یزید، کامد به لب های حسین
از جفا کاری دهر دون، پریشان زینب است
از سخن رانی خود، بی بی به دربار یزید
پایه های ظلم وی بنموده، ویران زینب است
گر خدا بخشد به محشر، حیدری را از کرم
نیست جای شبه، چون از دوستان زینب است

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۶ نو فمبر ۲۰۰۳ دیتروت، امریکا

رنج انتظار

میخواستم فدای تو مولا شوم، نشد
مجنون صفت به عشق تو رسوا شوم، نشد
در بحر الفت تو، ایا صاحب الزمان!
می خواستم چوماهی و دریا شوم، نشد
در گلشن وصال تو، مولای انس و جان
یک ذرهء چو شبنم گلها شوم، نشد
بیمار و درد مند تو من، یا ولی عصر!
از دیدن رخ تو مدام و ا شوم، نشد
از ساغر و شراب و ز صهبای کوثری
از خود برفته و اله و شیدا شوم، نشد
در جمع نوکران تو، ای منجی بشر!
حاضر بخد متت شب یلدا شوم، نشد
از حسن بی مثال تو، ای یوسف زمان!
میخواستم که محو تماشا شوم، نشد
بی نور روی ماه تو ای پور مرتضی!
صبر از کفم برفته شکِیبا شوم، نشد

از فرط اشتیاق بروز ظهور تو
 چون ذره محضرتو هویدا شوم، نشد
 در رشته کمند تو پابند الفتم
 در سایه ولای تو ولا شوم، نشد
 از رنج انتظار تو، من پیرگشته ام
 از جلوه جمال تو، بُرنا شوم، نشد
 آقا! فدای جان تو، صد جان حیدری
 میخواستم به مدح تو، شیوا شوم، نشد

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۷ مارچ ۲۰۰۴ء سdney

دور از وطن

دلم دور از وطن راحت ندارد
 به هجرانش دگر طاقت ندارد
 اگر کوه طلا بخشندم اینجا
 خدا داند که دل رغبت ندارد

ا.حیدری، ۲۰۰۸، ۵، ۲۰

سdney

بنده بیچاره

خداوند! بحق روزه داران
به آه و ناله شب زنده داران
به زهراء (ع) دخت مظلوم پیامبر
چو پهلویش شکست، از ضربه در
به حق مرتضی، ساقی کوثر
که در محراب خوردش، ضربه بر سر
به حق چهارده معصوم پاکت
به حق بندگان سینه چاکت
به حق آنهمه پیغمبران
به مهدی (عج) منجی آخر زمان
به حق جمله پاکان، خدا یا!
به سی پاره زقرانت، خدا یا!
به عباس، آن علمدار دلاور
شهید کربلا، از تیر و خنجر
به طفلان حسین، خشکیده لبها
ز جور ظالمان، از کین اعداء
به روی خورده سیلی سکینه
ز بیداد و جفای اهل کینه
به سرو قامت اکبر، که مادر
فرستادش دهد، در راه حق سر

کندیاری پدر، آن شاخ شمشاد
 بریزد خون خود، از تیغ بیداد
 به اطفال یتیم مُلک افغان
 زنان بیوّه بی آب و بی نان
 به آن آهوی گم بنموده بره
 به باران بهاری، قطره قطره
 بکن افغانستان، آزاد و شادان
 یتیمان نش نما، سرور و خندان
 محبان نش نما، مغرور و نعمت
 به خصم کن تو این دنیا، قیامت
 خدایا! کن قبول، درگه خویش
 دعای بنده بیچاره خویش
 بکن عفو گناهان، حیدری را
 سزاوارش نما، این سروری را

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
 شب ۲۳ ماه مبارک رمضان
 ۲۴ اکتوبر ۲۰۰۵، سدنې

سجده شکرانه

جدا از میهنم عمرم شب و روز
 تباه گشته بیاد آن دل افروز
 اگروصلش خدا سازد میسر
 به شکرانه نمایم سجده هر روز

یوسف جمال

گفتم که ماه روی تو بینم نشد نشد
یوسف جمال، سوی تو بینم نشد نشد
گفتم که خاک مقدم تو، توتیا کنم
مولا رخ نکوی تو بینم نشد نشد
ای گل‌عذار هر چه تپیدم که یا بمت
ریحانه چوموی تو بینم نشد نشد
گفتم دواي درد بگيرم ز کوی تو
یک ساعتی بروی تو بینم نشد نشد
آن دسته رمیده غزالان ملک خویش
را م‌کمند موی تو بینم نشد نشد
خواستم تا زجمع گلستان مصطفی (ص)
پروانه وار سوی تو بینم نشد نشد
جانا نقاب چهره خود از بر افگنی
بدر منیر روی تو بینم نشد نشد
مجنون صفت ما یل دیدارت "حیدری"
هم سا غرو سبوی تو بینم نشد نشد

پوهنوال داکتر اسد الله حیدری
۲۳ دېسمبر ۲۰۰۶، سډنی

گل پر پرم

علی جان بفدای شما نلت، به قد رسا و خصا نلت
 به فدای سرت بشود سرم، علی اکبرم علی اکبرم
 علی جان توسرورسای من، تو بدی امید و عصای من
 تویی نور دیده صنوبرم، علی اکبرم علی اکبرم
 چو شدی روانه به کارزار، دل باب تو شده بیقرار
 تو شبیه جدّ مظهرم، علی اکبرم علی اکبرم
 منما رهای من از کرم، بنشین دمی پسرم برم
 علی جان ز لطف نظری سرم، علی اکبرم علی اکبرم
 تویی یکی و دشمنان هزار، دل ما درت شده داغدار
 تویی بیار آب بر اصغرم، علی اکبرم علی اکبرم
 چو برفتی جانم از این جهان، تو شوی روانه سوی چنان
 برسان سلام تویه ما درم، علی اکبرم علی اکبرم
 علی جان لب ز عطش کبود، کی شکسته فرقت از عمود
 تو بگوبه ساقی کوثرم، علی اکبرم علی اکبرم
 شده دوستان ز غمت حزین، زفتاد تو ز صد رزین
 تو جوان به جان برا برم، علی اکبرم علی اکبرم
 دارد آتشی بدل حیدری، به جوانیت گل سروری
 گل احمرم گل پر پرم، علی اکبرم علی اکبرم

پوهنوال دا کتر اسدالله حیدری

۱۶ جنوری ۲۰۰۷، سدن

غریقِ معصیت

یا رب مرا به نفس خودم و ارها مکن
این بندهء حقیر خود از خود جدا مکن
با آنکه من ذلیل و غریقم به معصیت
فردای حشر ز لطف و کرم روسیاه مکن
خود واقفی که چشم امیدم بسوی توست
نومیدم ز رحمتت ای کیریا مکن
هر روز توبه کردم و بشکستم از جفا
یا رب مرا به جُرم و جفایم جزا مکن
هر چند گناه خود نتوانم شمار کرد
محروم من ز بخشش و عفو، خالقا مکن
هستم ز دوستان محمّد و اهل بیت (ص)
دل را ز مهر ساقی کوثر جلا مکن

گفتی دعا کنید که اجابت کنم دعا
 از من دریغ و عدهء خود، خالقا مکن
 تا داده ئی توجان در این دهر بی بقا
 محتاج من به غیر خودت ای خدا مکن
 در وقت مردنم، برسان بر سرم علی (ع)
 جان دادم تو سخت به شهء کربلا مکن
 بر آبروی آن همه خا صان در گه ات
 افغانستان مان به پلیدان رها مکن
 در آخرت که روز حساب است ز حیدری
 بر مصطفی معاصی وی بر ملا مکن

پوهنوال دا کتر اسدالله حیدری

۲۲ جنوری ۲۰۰۷، سدنې

یارب زره لطف و کرم، ما را بخش
 غفار توئی، به اسم اعظم، ما را بخش
 ما عاصی و غافلیم و شرمنده ز خویش
 دریای کرم، به حبل محکم، ما را بخش
 ۵ اپریل ۱۹۹۹، سدنې

شاهزاده قاسم (ع)

افتاده در خون، شاهزاده قاسم
راهی جنت، گردیده قاسم
از جور این دهر، از تیغ عدوان
جسم لطیفش، صد پاره قاسم
مادر زبهر آن تازه داماد
برده عروش در حجله قاسم
قاسم ز خونش دستش حنا کرد
قصه عروسی، بنموده قاسم
لب تشنه زیر، سم ستوران
صندوق سینه، بشکسته قاسم
در راه جانان، از جان گذشته
از بهر اسلام، جنگیده قاسم
گفتا حسینش، قهر از چه کردی؟
رفتی ز پیشم، دُر دانه قاسم
حیدری آخر، یک لحظه خاموش
روی حسن (ع) بین، خوابیده قاسم

پوهنوال دا کتر اسدالله حیدری
۲۶ جنوری ۲۰۰۷، سdney

شفیع آخرت

بزرگوار خدا یا به سید کونین (ص)
به حرمت علی و فاطمه حسن و حسین (ع)
به عابدین و به باقر به شاه دین جعفر (ع)
به موسی و به رضا هفت و هشتمین اختر (ع)
به ابروی جواد و امام علی النقی (ع)
به عسکری و به ختم وصا پیش مهدی (ع)
به حق آنهمه پادشاهان، ای رب رحیم
به ملک مانظری لطف، ای خدای کریم
تو دشمنان وطن را ذلیل و خوار نما
به دوستان وطن الفت افتخار نما
ببخش ز لطف و کرم "حیدری" مسکین را
شفیع آخرتش کن تو آل یا سین را

داکتر اسدالله حیدری

۱۲ می ۲۰۰۸، سدنی

ماه صیام

خدایا ز لطفت به ماه صیام
به خوبان شب در سجود و قیام
به حق محمد (ص) به خلق خوشش
به زهرای اطهر به آن گلرخش
به حق علی (ع) شاه دلدل سوار
به اولاده او به آن هفت و چار
به آن روزه داران شب زنده دار
یتیمان معصوم بی خوار بار
به آن طفلکان غریب وطن
که دائم باشند به رنج و محن
به آن عده مظلوم افغانستان
که نی کاردارند نه آب و نه نان

به دادم برس چونکه هستم زحیر
 شب تار من را یگردان منیر
 به پیری ز خجلت درت آمدم
 ز بار گنه، خم کمر آمدم
 ز لطف و ز شفقت مرا نم خدا!
 تو عفو و گذشتت نمایم عطا
 منم بنده عاصی و پُر گناه
 تو بخشنده و، مهربان پادشاه
 ببخشم خدا یا ز لطف و کرم
 که جز در گاه تو، نباشد درم
 بود "حیدری" را به عفو ت امید
 مگردان و را از درت نا امید

داکتر اسدالله حیدری
 یازدهم اپریل ۲۰۰۹، سdney

بهترین عالم

ای نام تو بهترین عالم
 هستی تو شفیع نسل آدم
 گر تو نبودی جهان نمی بود
 نه کرسی و آسمان نمی بود
 جانم به فدایت یا محمد (ص)
 مجنون لقایت یا محمد (ص)
 کن "حیدری" را شفاعت آخر
 دستش تو بگیر ز شفقت آخر

داکتر اسدالله حیدری
 پنجم جون ۲۰۰۸، سdney

استقبال از شعر حضرت مولانا با مطلع:

ای خدا این وصل را هجران مکن
سرخوشان عشق را نالان مکن

درد بی درمان

درد بی درمان بود، دوری وطن
ای خدا! این درد، بی درمان مکن
دوستاناران وطن در غربتند
دشمنان میهنم، شادان مکن
آهوان کشورم رم کرده اند
آنچه بر جاست، طعمهء گرگان مکن
از سر لطف و صفایت بی نیاز
طفلکان بی پدر گریان مکن
سرزمین ما خرابه گشته است
ملک افغان را دگر، ویران مکن
کشورم اشغال دست ظالمان
تیغ ظالم را دگر بُزان مکن
مردم بیچارهء افغان زمین
جور بی حد دیده اند، نالان مکن
ملک ما را خُرم و آباد دار
خلق مظلومش، سرگردان مکن

جمع و شمع ملت ما را ز لطف
 در پناهت داروبی سامان مکن
 و آن دروغین دوستان میهنم
 روسیاه گردان، خوش و خندان مکن
 میهن ما کآشیان خلق ماست
 آشیان ویران و خلق حیران مکن
 بهر آزادی کشور خالقا!
 منجی اش آخر رسان پنهان مکن
 "حیدری" را بخش ز لطف ای کریم!
 کيفرش زین گفته هاش، رحمان مکن

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۷، ۰۱، ۲۰۱۰، سdney

جُزْ غَم

در هجرت من هیچ ندیدم، جُزْ غم
 یک ثانیه راحتی ندیدم، جُزْ غم
 از یاد جوانی و کنسرت مادر
 غم بر سر غم فرون، ندیدم جُزْ غم

مرگ در غربت

مرگ حق است کی توان از آن فرار
ای خدا! این مرگ، در هجران مکن
مردم بیچاره ام تخم سپند
دور هم دار، از کرم پاشان مکن
خائنان میهنم را ای کریم
حاکم ملت در آن سامان مکن
دوستانداران وطن در غربت اند
مرگ شان در غربت و هجران مکن
جمع ما دارند، مریضان علیل
ده شفاء از لطف و جمع ویران مکن
قلب ها یمان، ز غم افسرده است
چشم های دوستان، گریان مکن
تابه کی آواره ایم، دور از وطن
ای خدا! مارا دگر نالان مکن
ملت ما را بگردان متحد
دشمنان میهنم شادان مکن
ملک ما اشغال دست کافران
تیغ کافر را، دگربران مکن
کشور ما، پایمال ظالمان
میهن ما را، دگرویران مکن
بهر آزادی آن مینوی ما
منجی اش آخر سان، پنهان مکن
گر بمیرد "حیدری" دور از وطن
از کرم خاکش، تودر هجران مکن
پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۱۷، ۰۴، ۲۰۱۰، سdney

مناجاتیه

درد ورنج های وطن

درد ورنج های وطن، افزون شده
ای خدا! این درد بی درمان مکن
کرده اند افغانستان، عدوان خراب
کشورم زین بیشتر، ویران مکن
"ع و غ" این جانیان حرفوی
راهی نیران کن و شادان مکن
میهنم درزیر تیغ طالبان
تیغ طالب را دگر، بُران مکن
طالب وداعش با کرزی، غنی
جمع این میهن فروش، خندان مکن
جانی خونخواری دین، گلبدین
صاحب قدرت به خاک مان، مکن
انتحاری هاست، بی رحم ای خدا
بی گناهان، صید این گرگان مکن
مردمان کشورم همچون سپند
خالقا! از لطف دگريشان مکن
عاشقان میهنم آواره اند
مرگ این عشاق، در هجران مکن
از ره لطف خداوند کریم
طفلکان بی پدر، گریان مکن
مردم ما سالهاست، زیرستم
ظلم ظالم را، توبی پایان مکن

مُلک مارا خُرَم و آباد دار
 بی پناهانش، سرگردان مکن
 "حیدری" این بندهء دور از وطن
 در پناهت دار و بیش نالان مکن
 پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
 ۲۰۱۷، ۰۲، ۰۱، سدنی

مردم بیچاره

یا محمد (ص) یا علی، یا مُنجی آخر زمان!
 ملک ما ویران شده، آواره ایم و بی مکان
 مردم بیچاره ما، هر طرف خوار و ذلیل
 تا بکی باید کشید، ظلم و ستم از جا نیان
 ۱۵ جنوری ۲۰۰۴، سدنی

اسپندوار

ای خداوند کریم! افغانستآن گشته خراب
 مردم بیچاره اش، از کودکان و شیخ و شاب
 گشته اند آواره و ظلم و ستم، اسپندوار
 بر حبیب درگه ات، کن خائنانش را عقاب
 ۳۱ جنوری ۲۰۰۴، سدنی

مناجاتیه بحق روزه داران

خداوندا! بحق روزه داران
به حال سجده ات گیری، زمین جان
مرا پاک و منزع، نزد خود خواه
نشرمانی من، در روز پُرساں

.....

کریمی و رحیمی، شاه شاهان
منم یک بنده ی مغروق، عصیان
چو برپا داری عدلت، روز محشر
ندارم جز به عفو، چشم و ایمان

.....

اگر عفو نگردد، شامل حال
چه سازم؟ چون خجل، هستم ز اعمال
مرا بخش حق خاصانت الهی!
به آن پاکیزه گان، نیک اعمال

.....

مسازی "حیدری" نومید ز خویش
که باشد بنده ی، زار و پریشان
به حق سی سپاره، کل قرآن
مرا پاک از گناه، خواهی به پیش

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۸، ۵، ۲۱، سدن، امسترا لیا

یا عباس (ع)

زمانه کرده مرا بیقرار، یا عباس
فلک نموده بسی خوار و زار، یا عباس
نموده دور زخویش و تبار، یا عباس
شکسته قامت از روزگار، یا عباس
بکن خلاصم از این حال زار، یا عباس

.....

ز بس که رنج دهد، در دهجروبی وطنی
نباشد م، دم را حت، که سرکنم سخنی
ز جور و ظلم پلیدان، دون اهرمنی
خرا به گشت مرا، ملک و لانه و چمنی
نمانده است دگران دیار، یا عباس

.....

زدست پرچم وخلق، نوکران بیگانه
شهید گشت هزاران، جوان دردانه
نه باغ ماند و نه راغ و نه جا و کاشانه
بسوخت بال و پر ما، بمثل پروانه
چرا؟ برون نکنی ذوالفقار، یا عباس

.....

امین و ببرک وهم نانجیب، از ره کین
که داشتند به اسلام، عداوت دیرین
زدند راکت روسی، ز آسمان وزمین
برای محو مسلمان و مسجد و آیین
تفقدی تو به این حال زار، یا عباس

.....

ز قتل عام که برپا نمود، حفیظ لعین
هم از ترکی وهم، یاوران آن بی دین

نماند در وطن ما، اثرز عالم دین
شدند جمله شهید، بهر حفظ دین مبین
برس بداد همه دلفگار، یا عباس

.....

کنون ببین که هزاران هزار افغانی
درانتظار عزیزان، توخود همی دانی
چه سالها سپری شد، در پَریشانی
نه از حیات خبر، نی زمرگ وزندانی
که تاکنند همه فکرکار، یا عباس

.....

به شهر کابل و دیگر بلاد افغانی
که داشتند همه جا، روضه و ثنا خوانی
نمانده است دگرراه و رسم انسانی

زکوفیان و یزیدان و مردم جانی
نموده علم زکشور فرار، یا عباس

.....

به حق خالق یکتا، تو فکر کار نما
به ملک ما زکرم، صلح را قرار نما
تو دشمنان وطن را، ذلیل و خوار نما
به ذوالفقار، عدو را، توتار و مار نما
به مادر ت شهء توسن سوار، یا عباس

.....

نما ز گوشهء چشمی، به کربلای وطن
نگر تو حالت فعلی و پاره های وطن
حقیر و خوار همه گشت، در جلای وطن
ز لطف یک نظری کن، به ابنای وطن

توئی به ملت ماغمگسار، یا عباس

.....

به درگه توبرای پناه، آمده ام
ز فرط معصیت، روسیاه آمده ام
به حضرت توبحال تباه، آمده ام
مران ز خویش که من، عذر خواه آمده ام
تو عرض "حیدری" پر، نزد یار، یا عباس

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۵ اپریل ۲۰۰۰، سdney

اختر تابان

ای حجت حق! اختر تابان ولایت
تاکی تو پس پرده، جهان پر زجنایت
با جلوه خود شاد نما، اهل هدایت
صد جان بفدایت، ز تو امید حمایت
داریم، ای اسرور وای ختم وصایت

.....

ابن الحسن، ای قدرت حق از تو هویدا
بر جمله احباب توئی، مُرشد و مولا
در ذیل ولایت تو، به آئین تولا
با صدق و ارادت، همه داریم تمنا
بنمانگه بر دوست، توا ز لطف و عنایت

.....

جمعی ز محبان تو، باشعف و بشادی

کردند بنام تو، بِنِا مسجد مهدی
ای کوکب نِهان گلستان احمدی
وی شمع فُروزان، ز آل محمّدی
هستند همه منتظر، روز لِقایت

.....

هستی تو بحق، قلب همه عالم امکان
دوستان توازمیهن شان، دورو پیریشان
برما درو جدّت، نظری کن به عزیزان
مگذار که بیراهه روند، از ره قرآن
دارند غلامان، هوس بوسه، زپایت

.....

آقا وطن ما شده، جولانگه اغیار
تا زنده آن ملک، ز همسایه و کفار
کردند چنان ظلم، که نگنجیده به گفتار
تا کی بکشد ملت بیچاره، چنین بار

دست گیرتو این ملت، از مهر و وفایت

.....

مولا! جهان گشته خراب و تو کجائی؟
مائیم همه جا خوار، تو خاموش چرائی؟
شیطان بزرگ، میکند دعوی خدائی
مظلوم زدستش، همه جا روبه تباہی
بنما توجہان را، پراز صلح و صفایت

.....

از ظلم بجان آمده، افغان و عرب ها
تا چند بود بی اثر، این اشک و فغان ها
سوگند به باب تو و بر سوره طاه ها
یک گوشه چشمی، ز کرم کن سوی آنها
خواهد ز خدا، حیدری گردد بدفدایت

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۷ فبروری ۲۰۰۴، سدنئی

یوسف گم گشته باز آید به کنعان، غم مخور

مخمس بر شعر حضرت حافظ

با ز ملک ما شود آزاد و شادان، غم مخور
خانهء تاریک ما گردد چراغان، غم مخور
چشم ما دائم بود بر لطف یزدان، غم مخور
یوسف گم گشته باز آید به کنعان، غم مخور
کلبهء احزان شود روزی گلستان، غم مخور

گل بروید هر طرف در دشت و در کوه و دامن
لاله ها پوشند صحرا را، به مثل پیرهن
بلبلان شادی کنان، رقصد به دورن سترن

گربهار عمر با شد، با زبیر تخت چمن
چتر گل بر سر کشی، ای مرغ شبخوان! غم مخور

رونق با زار ظالم در کجا، پاینده گشت؟
اجنبی با قدرتش در ملک ما، شرمنده گشت
صد هزاران مردم معصوم ما، آواره گشت
دورگردون گردو روزی بر مراد ما نگشت
دائما یکسان نباشد حال دوران، غم مخور

گردد این گردون بحکم خالق، بی نقص و عیب
حکمت، الله ندا نستی کسی بی شک و ریب
از کجا آمد، کجا رفت حضرت نوح و شعیب؟
هان مشو نومید چون واقف نه ای، از سر غیب
باشد اندر پرده بازی های پنهان، غم مخور

گرتوخواهی استجا بت، پس دعای بد مکن
راه قربت با خدا را، خود برایت سد مکن
باش با مردم نکو و حاجت کس، رد مکن
ای دل غمدیده! حالت به شود، دل بد مکن
و این سرشوریده با ز آید به سا مان، غم مخور

روزگاران گربساط زندگی، برهم زند
تار و پود غم زهرسو، سر بسربا هم تند
رنج دوران همچو حجام، نیشتر برتن زند
ای دل! از سیل فنا بنیا دهستی برکنم
چون ترا نوح است کشتیان، ز توفان غم مخور

رنج ما از هجرت و داریاران، بی نصیب
درد ما درمان کند گرا یزد، حاذق طبیب

خطِ غُفران بر کشد، عصیان مان ربِّ حسیب
حال ما در فُرقتِ جانان و ابرامِ رقیب
جمله میداند خدای حال گردان، غم مخور

آنکه هستت کرده است از نیستی و وز عدم
گر بگیری دست مخلوقش، ز احسان و کرم
اَجرا احسانت دهد رحمان مَنان لا جرم
در بیابان گرز شوق کعبه، خواهی زد قدم
سرزنش ها گر کند خا ر مُغیلا ن، غم مخور

آرزوداری اگر جنت، بکن سعی مزید
کن جها د نفس و دشمن باش، با شیطان مَرید
با وجود طاعت حق، زی در خوف و امید

گرچه منزل بس خطر ناک است و مقصدنا پدید
هیچ راهی نیست کانرا نیست پایان، غم مخور

زرق و برق چارروزاین جهان، ناید بکار
حیدری در ملک کفر، هم درخفاء و آشکار
خدمت دین نبی کن، گرتوهستی هوشیار
حافظا! درکنج فقر و خلوت شبهای تار
تا بود وردت دعا و درس قرآن، غم مخور

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۵ اپریل ۲۰۰۵، سدن

وطن خواهم، فروزان باشی دائم
بزیر چتر یزدان، باشی دائم
مرا روزی، در آغوش محبت
گرفته راحت جان، باشی دائم

۵ می ۱۹۹۹، سدن

مخمس بر شعر حضرت حافظ علیه الرحمه
با مطلع " یارب! آن آهوی مُشکین به ختن باز رسان"

غزالان رمیده

صلح و آرامش میهن توبه من باز رسان
آن غزالان رمیده ، به دمن باز رسان
لاله رویان مهاجر به وطن باز رسان
یارب! آن آهوی مُشکین به ختن باز رسان
و آن سَهی سرو روان را به چمن باز رسان

حال افسرده مارا به شمیمی بنواز
جمع بیچاره مارا به حزیمی بنواز
دردمند یم دل مارا، به ندیمی بنواز
بخت پژمرده مارا ، به نسیمی بنواز
یعنی آن جان زتن رفته، به تن باز رسان

درد درمان به کاهل چوبه امرتو رسند
زحمت ورنج و هم حاصل، چوبه امرتو رسند
غم و شادی به محفل چو به امرتو رسند
ماه و خورشید به منزل چو به امرتو رسند
یار مهروی مرا نیز به من باز رسان

دل زیاد وطن و فصل جوانی خون شد
زیکی یار پرچهرهء جانی خون شد
وز به آتش کشی قصرامانی خون شد
دیده ها در طلب لعل یمانی خون شد
یارب! آن کوکب رخشان به یمن باز رسان

ای که از بند تو هرگز نیا بیم نجات
 ما گدای در تو، لطف کن از حسن ذکات
 از لب لعل چو یا قوت، بده قند و نبات
 سخن اینست که ما بی تونخواهیم حیات
 بشنو ای پیک خبرگیر، سخن باز رسان

بگذر از جرم من عاصی بی صبر و قرار
 مده این بنده عاجز به حبیبیت آزار
 رحم بر حال من بیکس و بیچاره زار
 برو ای طا یر میمون هما یون آثار
 پیش عنقا سخن از زاغ وزغن باز رسان

حیدری گشته به شعر پیرو حافظ یا رب!
 اندرین راه و را باش تو حافظ یا رب!
 شعر وی را بنما ناب چو حافظ یا رب!
 آن که بودی وطنش د بده حافظ یا رب!
 به مرادش ز غریبی به وطن، باز رسان

پوهنوال داکتر اسد الله حیدری
 ۲۹ اکتوبر ۲۰۰۶، سد نی، آسترالیا

بیچاره و بیمار و زحیرم، یا رب
 در ورطهء زندگی اسیرم، یا رب
 وز عجز کریم، به درت رو کردم
 پا کم ز گناه کرده، بمیرم یا رب
 ۲۷ مارچ ۲۰۰۰، سد نی

مادر و وطن

هر آنکس میهنش افغانستان است
همه افغان و از یک بوستان است
اگر ترکمن بُود از یک، هزاره
همه زیبا گلی یک گلستان است
قزلباش و بلوچ، پشتون و تاجیک
همه با هم برادر، جسم و جان است
نفاق سنی و شیعه، برادر
ز نیرنگ های شیطان زمان است
اگر خُب و وطن، داری تو بر سر
نگونی سنی و یاشیعگان است
ندارد آنکه بدخواهی، به کشور
به هندوی وطن، هم مهربان است
نباشد افتخار قوم بر قوم
همه مخلوق دادار جهان است
ندارد برتری، ابیض بر اسود
که شرطش در کلام الله، بیان است
به تقوا برتری حاصل بگردد
نه بر رنگ و نژاد و نی زبان است
اگر رهرو شوی، در راه یزدان
خوشا، جای بهشت جاودان است

به حَبْلُ اللّٰه، توسل جو عزیزم
 تفرق نهی واضح و عیان است
 نگاهی با بصیرت کن، به میهن
 چنین وضعش به ملت، بس گران است
 از این جنگ و بلای خانمانسوز
 یتیمان وطن، بی آب و نان است
 خدا را هموطن! دستی بهم ده
 ترا مادر وطن، خواهش چنان است
 نماتأمین امنیت، به کشور
 که بی امنی خودش، یکسر زیان است
 بکن خُنثی، تو مکر دشمنان را
 که دشمن در لباس دوستان است
 بزن کوبنده مُشتی بر دهانش
 که باشد یادوی، تا این جهان است
 تَمَنّا "حیدری" دارد، الهی!
 رسانش بروطن، چون ناتوان است
 بکن خاکش تو در دامان، مادر
 ورا، این آرزو، درد ل نهان است

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۱ می ۲۰۰۳، سدنی

مادر افغان

مادر افغان، تو فخر آسیا
باوقار و باحجاب و باخدا
بوده ای در فکر میهن، هر زمان
غمگسار و قلب پاک و باصفا
پرورانیدی تو در دامن خویش
چون ملالی ها و زرغونه انا
را بعه بلخی و محمود بت شکن
شاه امان الله غازی، جان فدا
سید جمال الدین، آن نیکو سیر
نام نیکش، نزد هر کس آشنا
دادی قربانی، تو فرزندان خویش
هر زمان لازم بدیدی و بجا
لاله، از خون شهیدان وطن
سرزند در کوه و صحرا، هر کجا
مدفن شمس و سنائی، سید حسن
خاک پاکت، مرقد شیر خدا
شد زیارتگاه مردم هر طرف
چونکه خاکت پُر بود از اولیاء
درس عبرت داده، فرزندان تو
هم به چنگیز و به انگلیس دغا
شوروی از هم فروپاشید و رفت
از فدائاری مردان خدا
دشمنان روسیاه خواهند گشت
از تبرد پیروان مصطفی (ص)

کرد ویران کشورت از حرص و آرز
 این بزرگ شیطان بی شرم و حیا
 دست درازی میکند این بی خرد
 گاه به ایران و عراق و کوریا
 تحت نام این و آن، آن نابکار
 می کند گشتار جمعی، نابجا
 شکوه دارد از تروریزم جهان
 خود بود حامی آن، اندر خفاء
 با توکل بر خدای مهربان
 کن زبونش، تا نایستد روی پا
 بایدش زد آنچنان سیلی بروی
 تا که بگریزد، نبیند بر قفاء
 لکهء دامان پاکت، بوده اند
 هم تره کی و امین بی خدا
 نا نجیب و کارمل و نا خلف
 رایگان دادند به دشمن خاک را
 خلق و پرچم، هر دو نوکر بوده اند
 دشمنان میهن را زابتدا
 میهنم، ای مادرم، جان پرورم
 کن بحق حیدری، از دل دعا
 گرنصیب او شود این افتخار
 بخشش حق حاصلش، روز جزا

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۳، ۵، ۲۰۰۳، سدنئ

جور دوران

نی حدیث درد هجران میکنند
قصه های جور دوران میکنند
از جدائی ها، شکایت داردا
حزن فُرقت را، حکایت داردا
نی همی گوید، که ای یاران من
دوستان وهم، هوا داران من
تا جدا گردیدم، از جمع شما
خوار گردیده، شدم در زیر پا
نی ز جُرم سرکشی شد بوریا
من ز دست خائنان بی خدا
ترک ملک و میهنم بنموده ام
روز و شب خون جگر، بس خورده ام
دردنی، هم درد این مسکین ببین
حال ما بیچارگان، غمگین ببین
دردنی از نیستان، از من وطن
حال ما هردو، پر از رنج و مَحَن
نی برای نیستان، دارد فغان
من برای میهنم، تردیدگان
نی زیاران قرین خود جدا
من ز ملک و سرزمین خود جدا
نی برای نی، دارد شور و آه
من برای طفلکان بی گناه
طفلکان بی کس و بی خانمان
شکوه ها دارند از جور زمان

اشک ریزم من، برای بیوه ای
 کونداردن آن خوردن، میوه ای
 بی غذاء باشند، همه طفلان او
 شدت سرما بگیرد، جان او
 من بگیریم، از برای آن پدر
 داده وی از دست خود چندین پسر
 من همی گیریم، برای پیره مرد
 رفته کزاو، قوهء کار و نبرد
 بی کس و تنها، فتاده گوشه ای
 در جوانی بوده، شیر بیشه ای
 من بگیریم، از برای شهرها
 از بم و موشک، شده ویرانه ها
 از مظالم های خلقی پرچمی
 وز مجاهد نام ننگ آدمی
 من همی گیریم، زدست طالبان
 مُفْتَخِح کردند، افغان درجهان
 من ندانم از کدامین، درد و غم
 قصه ها خوانم برایت، باز هم
 حیدری و نی یکدل، یک صدا
 عرض حال خود نمودند، با خدا
 کای خداوندگار هجران و وصال
 کن ز لطف و صل ما، ای ذوالجلال

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۳ فیبروری ۲۰۰۶، سذنی

بسمه تعالی
طبییب درد مندان

ای طبییب درد مندان یا علی !
ای انیس مُستمندان یا علی !
نام زیبا یت علی شیر خدا
در دو دنیا، مشکل آسان یا علی !
دوستانت هر کجا خوار و ذلیل
تا به کی حال پریشان یا علی !
از جفا ی ظالمان مُلک خویش
گشته ایم ما خانه ویران یا علی !
ملک افغان را نمودند پامال
سرخ از خون شهیدان یا علی !
دوستان آواره و دور از وطن
گیر، دست بی نوان یا علی !
حق زهر اهرمسرت، دخت رسول
یک نظر بر ما غریبان یا علی !
یا علی بودی یتیمان را پدر
هم پرستار مریضان یا علی !
بهر عباس و حسین و زینبیت
رس به داد ملت مان یا علی !
از عدالت شهره گشتی در جهان
وزشجا عت شیرزدان یا علی !

در جهاد کافران دادی نشان
 بیشک هستی، شاه مردان یاعلی!
 تودست خدا صاحب ذوالفقار
 نشانی، تو از بی نشان یاعلی!
 به گلزار خلقت کردگار
 تو اعجوبهء گلستان یاعلی!
 برادر ترا خواند ختم رُسُل
 اما می، تو بر انس و جان یاعلی
 چگونه توان وصف ای پادشه
 که بالاتری از گمان یاعلی!
 زحُب تو نقشی به دلهای ما ست
 ز سیمای ما، آن عیان یاعلی!
 چو خصمت به شمشیر کین زد ترا
 برقت عدل و داد از جهان یاعلی!
 خدا کرده لعنت بر آن بی حیا
 ابن ملجم، اخ شیطانی یاعلی!
 یا علی داریم خوف از روز حشر
 ز آنکه ما نیم غرق عصیان یاعلی!
 وقت جان دادن به دادمان برس
 قبض روح را سهل گردان یاعلی!
 "حیدری" از دوستان مخلص است
 از لقاییت، شاد گردان یاعلی!

پوهنوال داکتر اسدالله "حیدری"
 ششم دېسمبر ۲۰۰۶ء، سډنی

چا کر شیطان

(راجع به اوضاع سه دهه اخیر کشور عزیزمان افغانستان)

ای خدا! شد هفت ثور و درد بی درمان رسید
سرنوشت مُلک ما بر دست بی دینان رسید
میهن ما گشت ویران شرق تا غربش همه
از شمالش تا جنوب آفات بی حد، زان رسید
گشت قربانی دو ملیون مردوزن پیرو جوان
شد به ملیونها مهاجر، موسم هجران رسید
عالم و فاضل همه ترک وطن کردند از آنک
خرس قطبی از شمال با لشکر عدوان رسید
سر بدا ند نغمهء کور و کالی دُ دَیش*
گُور شد کورو کفن کالی زمزمی نان رسید
بعد ظلمت های هفت، نوبت رسید بر هشت ثور
نوکر روسان برفت و چا کر شیطان رسید
کُشتند صد ها هزار از مردمان بی گناه
کابل زیبای ما را موسم ویران رسید
کوچه کوچه، قریه قریه، شهر به شهر و ده به ده
راکت و خمپاره ها از سوی بی دینان رسید
در حریم کعبه کردند عهد، گیرند راه راست
عهدو سوگند شد فراموش، حرص نقد جان رسید

از مظلالم های طالب جان، کدامش یاد کرد
 سر برید نهایی ناحق، تا بت با میان رسید
 طول ریش گردید معیار مسلمانی ما
 شرع احمد (ص) شد فراموش، جهل را دوران رسید
 مُفْتَضَح کرد ند مسلمان را به دنیا آنچنانک
 خنده شمر ویزید بر این مسلمانان رسید
 جانیان را چون رسید نوبت به کار در پارلمان
 دست شان در غارتِ مَلک، بهتر و آسان رسید
 خود نمودند قتل و غارت خود نمودند عفو خویش
 غافل از عدل خداوند (ج) تا جزای شان رسید
 گفت ابلیس بهر شاگردان بی وجدان خود
 آنچه را بنموده اید، کی عقل من بر آن رسید
 ای ستمکاران تا کی خون مظلومان خورید؟
 عاقبت روزی شما را موسم پُرساں رسید
 دین و ایمان را فروختید در سه دهه اخیر
 از برای نفس ظالم لعنت یزدان رسید
 در اواخر کرده شیطان بزرگ طرح نوین
 ز آن سبب از بهر شاگردان چنین فرمان رسید
 ای وفا داران شاگردان من با هم شوید
 تا شما را لقمه چربتر ز دستر خوان رسید
 این یگانه طرح من بهتر کند بازار تان
 ورنه روزی هم شما را حلق آویزان رسید

در گذشته کرده اید چورو چپاول بی حساب
 آنچه باقیست هم بکوشید تا به جیب تان رسید
 دشمنان جان و اندیشه، کردند ائتلاف
 وصلت گرگان خونخوارو جفاکاران رسید
 خواند "برهان" عقد این زوج خبیث بی حیا
 حاصل این ازدواج شرم جا ویدان رسید
 "حیدری" هرچند بگوئی بهربی دینان کم است
 کن دعا وقت سحر تا لطف از رحمان رسید
 بار الها کن بحق مصطفی (ص) رحمی به ما
 جان مان آخر به لب از فترقت و هجران رسید
 خائنان ملک و ملت کن به دوزخ رهسپار
 تا محبان وطن را وصل با جانان رسید

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۵ اپریل ۲۰۰۷، سدنې

*- توضیح برای فارسی زبانان غیر افغانی:
 کور، کالی، دودی یعنی خانه، لباس و نان.

استقبال از شعر حضرت حافظ علیه الرحمه با مطلع:

یاری اندر کس نمی بینیم، یاران را چه شد؟
دوستی کی آخر آمد؟ دوستداران را چه شد؟

جا نیان مَسند نشین

با رالها مُلک ما و شیر مردان را چه شد
آن صفای مردمان حق پرستان را چه شد
رو بهان گشتند شیروجا نیان مَسند نشین
قاتلان بنموده عفو خویش، وجدان را چه شد
خانان باهم قسم بستند در تاج مُلک
آن گذشتن هازجان در راه جانان را چه شد
ملت افغان شده تشنه بخون همدگر
آن محبت ها و الفت، یارویاران را چه شد
گرگ و جانی، قاتل و قصاب کردند انتلاف
آن عدالت ها و انصاف، حق شناسان را چه شد
گشت مُلک ما خراب از دست بی دینان دون
آهوان رم کرده اند، خیل غزالان را چه شد
قتل های انتحاری از کجا گشته روا؟
اعتقاد ظالمان از روز پُرسان را چه شد
بسکه افزون شد به ملکم چهرهء اهریمنان
هر طرف زاغ و زغن، آن عند لیبان را چه شد
دشمنان دین ما گردیده اند با دار ما
غیرت افغانی و شیران میدان را چه شد*

گشت غارت موزه کا بل هم آثار عتیق
 لاجورد ملک ما، لعل بد خشان راجه شد
 گشته ویران لوگرو کا بل، غزنی و هرات
 با میان و شاهکار روزگاران راجه شد
 رشوه و رشوه ستانی گشته امری آشکار
 ترس از روز حساب حی سبحان راجه شد
 خون مظلومان بریزند دور از ترس و هراس
 آن ترخم ها و شفقت بریتیمان راجه شد
 حق مردم میخورند چون جرعه آب روان
 عدل و انصاف و مروت دوستداران راجه شد
 خشک سالی های پیهم در چنین وضع خراب
 بُرد از بین حاصلات و برف و باران راجه شد
 رانده شد آواره گان مان با جور و جفا
 حرمت همسا یگان و حکم قرآن راجه شد
 ده هزاران پیرو برنا، زنده بنمودند به گور
 کس نکرده تعزیت، آن غمشریکان راجه شد
 تا به چند صبر جفاها، یک نظرا ز رحمت
 یا الهی! سرنوشت ملک افغان راجه شد
 ای خدا! تا کی بیسوزم از فراق میهنم
 دامن پُر مهر مادر، جان و جانان راجه شد
 "حیدری" اسرار خالق رانمی دانی خموش
 کن دعا وقت سحر، تا چرخ دوران راجه شد

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری، پنجم جون ۲۰۰۷، سډنی

* - مرحوم استاد قاسم در دربار اعلیحضرت امان الله خان غازي و در

حضور سفیر انگلیس خوانده بود:

گړنداني غيږت افغانيم چون به میدان آمدی میدانیم

خضم وطن

ای خدا ! آرامش و صلح وطن گم کرده ام
سرزمینم رفت ز دست، آرام تن گم کرده ام
آن فضای باصفای میهنم افغانستان
را ز دست جانیان، خضم وطن گم کرده ام
بسکه افزون شد به ملکم، آدم حیوان صفت
فرق بین آدم و گرگ دمن گم کرده ام
دشمنان کشورم گردیده اند بادر ما
دوستان و وطن، از انجمن گم کرده ام
خلق و پرچم نوکران خرس قطبی، میهنم
رایگان دادند به دشمن، آن چمن گم کرده ام
جنگ سالاران بیرحم، بهر کسب جاه و مال
میکنند ویران وطن، باغ و چمن گم کرده ام
نوکران اجنبی، برگردوه ملت سوار
قاتل صدها هزارند، مردوزن گم کرده ام
طالبان دیوبندی، دشمن اسلام ناب
با عملکردهایشان، دین از وطن گم کرده ام
چور کردند موزیم و تخریب نمودند آبدات
زان سبب از میهنم، یاد گهن* گم کرده ام
از خیانت های کرزی با همه دور و برش
ثروت و دارائی ملک و وطن گم کرده ام
رشوه و رشوه ستانی، گشته امری آشکار
حاکمان صادق و خادم وطن گم کرده ام
در محاکم غیر جیبت را نبینند خائن
عادلانه حکم حق، از اهل فن** گم کرده ام
عالم و فاضل همه، ترک وطن کردند ز ظلم
در عزای نخبگان، روح از بدن گم کرده ام

باحمایت های شیطان، رویهی مکار پیر
 گشته سلطان وطن، شیر زین گم کرده ام
 سقله پرور گشته است بس آسمان و هم زمین
 جُغد شده بلبل ولی، سرو سمن گم کرده ام
 یا الهی! میهنم تا کی بود زیرستم
 "حیدری" زین بخت بد، مادر وطن گم کرده ام

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
 ۱۴، ۱۱، ۲۰۱۲، سdney

* - یاد کهن_ یادگارهای تاریخی، آثار عتیق
 ** - اهل فن_ قضات، علمای شریعت

قاتل صدها هزار از مردم ما، مرد وزن
 خون ملت میخوری، کرزی ای خصم وطن
 عنقریب جایب بُود، درگور تنهاو عذاب
 ناتوان بوده نداری، یک عزیزو هم سخن
 ا.حیدری ۱۲، ۱۴، ۲۰۱۶، سdney

چهل ساله نوکر

تسبیح به دست اشرف، چمش به جیب ملت
 بی حد بگشته رسوا، چون خورده خون ملت
 چهل ساله نوکر غرب، گشته رئیس کشور
 افسوس که در نهادش، نتوان سراغ غیرت
 ا.حیدری ۵، ۱۲، ۲۰۱۶، سdney

زبان حال برهان الدین به سیاف

بداد برهان به سیافش پیامی
بیا اینجا منم در انتظارت
به برزخ صدهزاران مارو عقرب
چو من باشند همه خدمت گزارت
به یادت است، از مظلومان میهن؟
همه قتل و قتال بود شغل و کارت
به زورت غصب کردی، ملک مردم
نمودی گُل پغمان در حصارت
ریاست خواهی، اما غافل هستی!!
ز روز بازخواست گردگارت
چو من رسوا شوی، دردین و دنیا
مَلک های عذاب در فکر کارت
ز راندوزی، به دنیای دو روزه
نیاید همچو من، هیچش به کارت
چه عبرت داری از صدام خونخوار؟
ز قذافی، امینِ همد یارت
بچشم سرنبدیدی حال کارمل؟
تره کی، نانجیب همقطارت

شود روزی جوانی انتحاری
کند سوی جهنم رهسپارت
در آنجا دور هم باشیم رفیقان
که کردیم ملک مان ویرانه وارت
زیکسو دوستم و، دیگر خلیلی
بوند "کوروکر" همپیمانۀ دارت
ز حکمتیار بی رحم جفا کار
تو بهتر دانی، از همکسب و کارت
چه گویم از خیانت های حضرت
فروخت اردوی کشور، چند دلار ت
خلاصه آنکه یاران جنایت
همه نوشیم "حمیم" آن دیارت
جهنم جای مان باشد همیشه
بداده وعده اش را کرد گارت
ز بعد تو به عیاشی کنند صرف
همه اخلاف، که بودند دوستدارت
اگر هستی تو هوشیار ای ستمگر؟!
بخواه عفو، از خدا و همد یارت
گذر از این هوس های ریاست
مکن بیشتر خودت را شرمسارت

همه اموال غصبی را به خلوند
 رسانیده، سبک گردان تو بارت
 مشو غره به این جاه و جلالت
 که فانی بوده و ناید به کارت
 ز قتل عام که کردی تو، به افشار
 هزاران شد یتیم و خوار وزارت
 فروختی دخت افغان را، به اعراب
 بکردی غیرت خود، آشکارت
 چو فرعون زندگی کردی به دنیا
 به زیر خاک، دهد قبرت فشارت
 کشد مغز سرت از پنجه های ت
 کند راهی ویلت، کردگارت
 تظاهر کرده با ریش درازت
 فریب دادی هزاران هم تبارت
 و هابیت شدی، بانی به کشور
 چه بد دیدی، ز اسلام تبارت؟
 شنواز "حیدری" ای، شیخ ظالم
 مده آزار، تو خلق با وقارت

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۲، ۰۲، ۲۰۱۴، سډنی

اگر زینب نبود

اگر زینب نبود، دین پیامبر
ز بین رفته دگر احیا نمی شد
اگر زینب نبود، آن دخت حیدر
پیام کربلا، افشاء نمی شد
اگر زینب نبود، در مجلس شام
زنا زاده یزید، رسوا نمی شد
اگر زینب نبود، از شرق تا غرب
صدای واحسین، بالا نمی شد
اگر زینب نبود، در روز عاشور
وصایای مادرش، برجا نمی شد
اگر زینب نبود، آن کهنه جامه
به جسم پاک آن مولا، نمی شد
اگر زینب نبود، امام سجاد
به زیر خیمهء آتش زاء، چه می شد
اگر زینب نبود، از کوفه تا شام
جداگشته زتن، سرها چه می شد
اگر زینب نبود، امام بیمار
به چهل روزه سفر، تنها چه می شد
اگر زینب نبود، اطفال معصوم
ز ظلم شمربی حیا، چه می شد
اگر زینب نبود، در دشت و صحرا
همه اطفال بی مأوا، چه می شد
اگر زینب نبود، جمع اسیران
میان لشکراعدا، چه می شد
اگر زینب نبود، از زجر کفار
سکینه طفل مه سیماء، چه می شد

اگر زینب نبود، تا رفتن شام
 همه طفلان بی بابا، چه می شد
 اگر زینب نبود، جسم شهیدان
 به صحرا بیکفن آنجا، چه می شد
 اگر زینب نبود، شام غریبان
 اسیران و عدو، تنها چه می شد
 اگر زینب نبود، کوفی و شامی
 به زعم مردم دنیا، چه می شد
 اگر زینب نبود، درویرانه شام
 رقیه بی کفن، آنجا چه می شد
 اگر زینب نبود، بی خطبه ووی
 یزید و شمر و شامی ها، چه می شد
 اگر زینب نبود، از چوب خیزران
 لب و دندان آن مولا، چه می شد
 اگر زینب نبود خواست کنیزی
 ز اطفال حسین آنجا چه می شد
 اگر زینب نبود، از شام ویران
 مدینه رفتن زنها، چه می شد
 اگر زینب نبود، باقی ز اسلام
 ندانی "حیدری"، تا ما چه می شد

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
 ۲۰۱۵، ۳، ۱۷، سدنئی، استراليا

خلق افغان

استقبال از شعر مرحوم عبدالهادی داوی با مطلع:

تا به کی اولاد افغان تا به کی؟

تابه کی هان تابه کی هان تا به کی؟

تا به کی ای خلق افغان، تا به کی؟

زیر یوغ این لعینان، تا به کی؟

گشته ملک ما به ویرانه بدل

در تماشای یزیدان، تا به کی؟

عقل کل! با جمله همدستان وی

خون ملت خورده جولان، تا به کی؟

انتحاری های بی دین بی خدا

قتل عام بی گناهان، تا به کی؟

راه گیری ها به هرسوی وطن

ظلم بیحد برگروگان، تا به کی؟

سربردن های بی جا، بی جهت

هر طرف در ملک افغان، تا به کی؟

عسکر مظلوم و پادشاه وطن

گشته ی دست پلیدان، تا به کی؟

نوکری آی اس آی و "ع و غ" *
 تا به کی آزاده مردان، تا به کی؟
 "ع و غ" روزها و شب در عیش و نوش
 خلق ما مظلوم و بی نان، تا به کی؟
 از سفرهای حق و ناحق غنی
 دور دنیا گشته خندان، تا به کی؟
 بته ی بد را بلا نا بشکنیست
 زنده ماندن با سرطان، تا به کی؟
 زیردول غرب، ای آزادگان
 خوش خرامی کرده رقصان تا به کی؟
 بهر آزادی کشور زمین ستم
 متفق گردیده پاشان، تا به کی؟
 خائنان مُلک و ملت، یکسره
 نیست و نابود کرده، عصیان تا به کی؟
 ای خدا روزی رسان تا خائنان
 گشته نابود، ظلم ایشان، تا به کی؟
 "حیدری" دور از وطن در ملک غیر
 درد غربت درد هجران، تا به کی؟

پوهنوال داکتر اسد الله حیدری

۲۰۱۵، ۰۵، ۲۱، سdney

* - عبدالله عبدالله و اشرف غنی احمدزی

زبانحال الاغ با غنی

الاغم ونخورده ام به ناحق، مال کسی
نکرده ام نظری بد، به خط و خال کسی
غنی ای بشر خیلی ظالم، آدمی زاده
که قتل ها بود پیش تو، خیلی ها ساده
بخدمت وطنم بسکه سالها، بار کشیدم
ز کار شاقهء هر روز، از کمر بخمیدم
بروز حشر که باشد، دادگاه عدل الهی
به ختم فارغم، زان روز سخت خدائی
مگر تورا ای بی خدای غاصب ارگ
عذاب نمایند و نداری، حامی چون برگ
تو در زمان جهاد، بودی نوکردشمن
نکردی خدمت میهن، لحظهء چون من
مرا چه پاک ز رفتن، بود از این دنیا
تو میروی به جهنم، چو خائن رسوا
ترا ز ابتدا سخت، عذاب کرده برند
من عاجز بی گناه، بی عذاب برند
نموده ای تو ارگ، جای خوب عیاشی
ز اکل و شرب و همه، کارهای فحاشی
بود ملت تو، محتاج لقمهء نان
نبوده ای بفکروطن، توای نادان

نموده ای خجالت، لوگرت هر جا
ز رایگان فروش کشورت، روبا
درد ورنج های وطن، از دست تو
گشته افزون، بی خدای مغز کدو
زدستت میهن مان، گشته ویران
ندارند بی نوایان، آب و نی نان
عسکران بی گناه، قربان شوند
هر طرف از دست طالب، جان دهند
طالب و داعش بوند، کرزی و تو
هم محقق دانش و امثال او
عالمان و فاضلان کشورت
ترک میهن کرده اند، لعنت سرت
آه مظلومان کشور، کم مگیر
چونکه قلبت پاره سازدهمچوتیر
"حیدری" خواهد ببیند یکزمان
کلهء پوچ تو بردار، آویزان

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۲۱، ۶، ۲۳، سدنی

سجایای وطن

یادایمی که در میهن، مکانی داشتیم
در میان همجواران، یک مقامی داشتیم
یارب! ملک ما بودی، فردوس در روی زمین
دوستی ها و محبت ها، فراوانی داشتیم
هم به غزنی و هرات و بامیان، لوگر زمین
در جلال آباد و به قندار، دوستانی داشتیم
هر طرف در گُل کشور، مردمان یار دگر
ملت خوب و مسلمان، مهربانی داشتیم
در گُل سرخ مزار و میله های بزکشی
هر کجا سمت شمال، بس همدلانی داشتیم
کشور چون گُل ستانم، جنت روی زمین
هر طرف در شهر کابل، گلر خانی داشتیم
در مزار و غزنی و لوگر، قبور اولیاست
هر کجا در خاک پاکم، آستانی داشتیم
میله های گُل نارنج، در جلال آباد وطن
و ه چه فصل با صفا و دلستانی داشتیم
سیب لوگر، توت خنجان و انار قندهار
میوه های، جنتی در هر کناری داشتیم
قرغه و یغمان و بابر، باغ زیبای وطن
هر کناری شهر کابل، میله جایی داشتیم
در خیالم می نگنجید، این چنین روزگار بد
در وطن هم میهنان مهربانی داشتیم

کردم ملک ما خراب، دیوانه‌ی کامل عیار
ورنه ملک آمن و آرام، لقمه نانی داشتیم
مردمان ما همه، بس مهربان خیلی شفیق
نی که همچون اینزمان، قتل و قتالی داشتیم
هیچ در ملک ما نباشد، خانه آرام و آمن
زانکه در نیم قرن آخر، نوکرانی داشتیم
ای خدا روزی رسان، با صلح بینم کشورم
کشورم کاجا هزاران، شیر مردانی داشتیم
"حیدری" هر چند بگوئی، از سجایای وطن
وصف آنرا کی توان بشمرد، کازمانی داشتیم

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۸، ۷، ۲۰۲۱، سدنی

طول ریش

دوباره طالبان شد بر سر کار
خداوندا! تو ملک مان نگهدار
نمودند سالها، آنها جنایت
بگشتند بی گناهان، حالت زار
ترورها و قتالها شان به هرسو
به مکتب ها، شفاخانه به صدفار
نگردند رحمی بر اطفال نوزاد
نمودند مادران، از جهل سنگسار
جنایت های این جهال دوران
نوازش میدهند، شلاق بسیار
همیشه بر زبان از حکم قرآن
نمودند مسلم و اسلام، شرمسار
چپاولها کردند جمع پلیدان
چه غارتها نمودند، اهل خونخوار
زدست شان بشد، ویرانه کشور
غلامان یهود، اعراب و کفار
نمودند طول ریش، معیار اسلام
دگر پاچه کشالی، بند ایزار
بوند اینها، قهرمانان جهالت
به تبعیض و تعصب هم به گشتار
بریدن ها سرهمنوع، برایشان
بدون ترس ز رفتن، نزد جبار

نمودند دانش آموزان اناس را
ز ترس خانه نشین، این گلهء هار
هزاران دانش آموزان واساتید
فراری گشته اند از ظلم و کشتار
شکستاندند آلات موسیقی مردم
ز آنانی که بودش کسب و هم کار
همه نصواریک ویی دانشانند
کثافت بارد از کله و رخسار
بدارد "حیدری" عرضش به یزادن
که دارد ملک مان حفظش ز کفار

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۱، ۹، ۱۹، سدنئی، آسٹرالیا

شرح پریشانی من

"دوستان شرح پریشانی من گوش کنید
داستانی غم پنهانی من گوش کنید"
مرغ بی بال و پرم دور، زکاشانه خود
دردها و غم دیرینه من گوش کنید
بوده ام سالها زخدام و اساتید وطن
گشته ام خوار و سرگردانی من گوش کنید
سالها تربیه کردم، جوانان وطن
کنج غربت به بیکاری من گوش کنید
از زمانیکه قدم هام، برون شد ز وطن
ریشه بر قلب فتاد، ز بیماری من گوش کنید
مدتی شد که به دورم ز وطن صد افسوس
قصه دوری ورنجوری من گوش کنید
چه سفرهای خطرناک که کردم ز وطن
کوه ها طی کرده، گرفتاری من گوش کنید
شب اول به سرخ آب، شب دوم تره منگل
شب سوم ز پریشانی من گوش کنید
دور از میهن خود گشته و بی مام شدم
در دهجران و زبی مامی من گوش کنید
ز آنکه حال وطنم، روز بروز گشته خراب
حال افسرده این دور ز وطن گوش کنید
خون ز دیده برو چونکه به ملکم جنگ است
روز و شب ها غم جنگ ها، ز من گوش کنید

سوخت کل وطنم، دست یزیدان پلید
داغ های دل صد پارهء من گوش کنید
سوختم سوختم، ز هجران وز دوری وطن
سوختن و بی سروسامانی من گوش کنید
شده نزدیک به چهل سال که ز خاکم دورم
دوری خاک و ز جانشوزی من گوش کنید
ظلم های یزیدان کنونی، به خلق مظلوم
شده بیحد، نتوانید زمن گوش کنید
"حیدری" دور ز وطن صبر خداوندی کن
تا نگوئی دگرش، آنکه زمن گوش کنید

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۲، ۱۰، ۲۰۲۱، سدنی آسترالیا

استقبال از شعر و حشی بافقی

زبانحال صبغت الله مجددی

به رفیقانش

بیائید ای رفیقان، هم دیارم
که بودید در جنایات، هم قطارم
بودیم ماجمله قاتل های بی رحم
نه ترسی از خدا، نی همتبارم
بودم من دائماً در فکر دالر
که ناگه مرگ حتمی، سر دچارم
همی خواستم دهم رشوت به قابض
نیامد اینچنین حیلّه بکارم
همه را آنچه اندوختم به دنیا
بکردم ترک، نبردم یک دلارم
بشد اندوخته هایم مصرف عیش
بدست ناخلف، خویشم تبارم
نکردند یادم، بعد رفتن از این دهر
که بل بخشد خدا اعمال تارم
فتادم مستقیماً قهر دوزخ
گذشت دوروزه عیش و اقتدارم
چه ظلم های نکردم وقت قدرت
سر مظلوم ملت، هم دیارم
شکنجه گشتم آنقدری در اینجا
که گشت آخر برون، دود از دمارم

بگفت صبغت به برهان درجهنم
 زیک ماهه ریاست، وقت کارم
 بکردم منحل اردوی وطن را
 بپاشید هرطرف، نظم ازدیارم
 گرفتم صدها هزار، دالرزکری
 برای استخاره، مزد کارم
 بگفتم کری است شخصی مناسب
 شود میهن زحسنش، گلزارم
 زتأثیر دروغین استخاره
 بشد کشور زبید، بتر فگارم
 خداوند عادل و داناست به هرچیز
 شمارا می رساند، درکنارم
 رسند جلاد کابل، سیاف و کری
 خایلی و محقق، نور از مزارم
 برای "ع و غ"، قهر جهنم
 بود آماده عقرب ها و مارم
 خلیل زاد، اتمرو باقی رفیقان
 همه مقهور قهر کردگارم
 خلاص کن "حیدری" این قصه آخر
 زجمع قاتلان مُلک زارم

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
 ۲۰۲۱، ۱۱، ۶، سنلی

بهاریه

آمد بهار و کشور ما، زان خبر نشد
گل ها بخاک رفته و بیرون دگر نشد
بلبل که دید، وضع چمن را چنین خراب
با کرگس و کلاغ، دگر هم سفر نشد
از جنگ خانه سوزو ز جور ستمگران
افغانستان خراب و بر آن یک نظر نشد
از بس رسیده ظلم و جنایت، به اوج خود
یک فرد بازگشته به وطن، مُستقر نشد
هر کس به پُر نمودن، جیبش کند تلاش
یک والی و وزیر و رئیس، دا دگر نشد
آن جانی بزرگ و شریکان، جرم او
در ملک ما ز قتل و قتال، بر حذر نشد

گرگان بی حمیت و سفاک، جامعه
 کشتند صد هزار و کسی، نوحه گرنشد
 هر رهبری بخاطر خود، سعی میکند
 یک قاندى ز راه خدا، جلوه گرنشد
 بر قلب همچو سنگ تفنگ دار، بی خدا
 اشک یتیم و آه زنی، کار گرنشد
 ای دل ز هجرو یاد وطن، ناله میکنی
 عمریست حاصلت، بجز از درد سرنشد
 خواهی به عجز از د خلاق، بی نیاز
 تا نخل دشمنان وطن، بارور نشد
 چون حیدری شنید، ز خونریزی وطن
 برگود را این بهار، چسان جگر نشد

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۲ مارچ ۲۰۰۴ - دوم حمل ۱۳۸۳، سدنې

تیرنگاه

تا تیر نگاهت به دل بنده، اثر کرد
سر تا به قدم جان مرا، پر ز شرر کرد
تا چشم من افتاد به رخسار چو ماهت
یکباره شب تار مرا، به ز سحر کرد
دیوانه دلم در گرو عشق تو افتاد
این عشق چسان از دل دیوانه بدر کرد
مهیاره عزیزم، بنما رحم بر عاشق
باید ز جفا بر سر عشتاق، حذر کرد
خواهم ز خدا لعل شکر بار تو، بر لب
وز لعل چو یاقوت تو، لب تازه و ترکرد
چون حیدری را آرزوی وصل تو باشد
مرغ دلش آخرز قفس، عزم سفر کرد

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۳ می ۲۰۰۵، سدنی

دختر افغانی

ای سرور مهر و یان، ای دختر افغانی
صورت زپری بهتر، سرتاج گلستانی
در دایره حُسن، کردی تو گرفتارم
افگندی به زندانم، چون یوسف کنعانی
اصل و نسبت عالی، خلق و ادب احسن
در سیرت خود جانا، الگو تو به دورانی
یا قوت لب لعلت، دل میبرد از هر کس
تاب نگهت نتوان، نی شیخ و نه روحانی
زلفان چلیپا یت، و آن نرگس شهلا یت
بنموده پریشانم، در هجر و پریشانی
قربان وفا یت من، و ز صدق و صفا یت من
دائم به دعا یت من، ای لعل بدخشانی
ای سر و خرامانم، وی غنچه خندانم
حُب تو فرا گیر است، در مُلک سلیمانی
مه شد خجل از رویت، مشک ختن از بویت
تو حور بهشت هستی، سیمین برونورانی
در حفظ وطن جانا، مردانه تو جنگیدی
رفتی به لقاء الله، از راه مسلمانی
هم روس و هم انگریزان، از غیرت تو حیران
فردوس برین جایست، از مسند قرآنی
با نصرت حق خواهم، و ز همت و الایت
شیطان بزرگ را نیز، از کشور خود رانی
امید به خدا دارد، تا حیدری مسکین
صه‌بای بقا نوشد، از ساغر یزدانی

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰ می ۲۰۰۵، سدنی

دردهجران

سوختم من خالقا! از درد هجران سوختم
از فراق خاک پا کم، مُلک افغان سوختم
سوختن بهتر بود از شادی ام در مُلک کُفر
گریضا هر خرمم، لیک از دل و جان سوختم
مرگ با دا، آنکه در دل، نیستش حُب وطن
در دیار غیر، من از یاد جانان سوختم
تا بکی مُلکم بدینسان، زیر ظلم ظالمان
از جفای ظالمان و جور دوران سوختم
تا مسلمانان جانی، باشعار حفظ دین
کردویران کشورم، کزدین ایشان سوختم
حرص دالر، برد دین احمدی، از یادشان
از جنایت های شاگردان شیطان سوختم
آهوان میهنم رم کرده اند، در هر طرف
من بیاد نرگس چشم غزالان سوختم

سوخت کا بل، ہم ہرات و با میان و قندھار
لالہ سان داغم بدل، ز شک یتیمان سوختم
حیدری صبر خدا کن، عاقبت وصلی رسد
تا نگوئی دیگرش، کز ہجریاران سوختم

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۴ می ۲۰۰۵، سدنئی

آہ و واویلا، ز جور این زمان
کرده پشت ملت مارا، کمان
مردم بیچارهء افغان زمین
روز و شب، با مشکلات لقمہ نان
خائنان مُلک ما دور از خدا
ظلم بی کرده اند بر خلق ما
ارگ نشینان فارغ از ہر درد ورنج
خون مظلومان بریزند نا روا
عسکر ما آنچه دارد در توان
میکند خدمت به حفظ مُلک ما
دائما باشد، حیاتش در خطر
نیست مردی تا کند پرسیان شان
"حیدری" جز درگاہ یزدان دگر
نبود، امیدی ز جمعی بد گھر
جانیان مُلک ما در فکر جیب
از خدا خواہم شوند، راہی سقر

غم هجران

از درد و غم هجرت، داغ است مرا بر دل
بی نورگل رویت، تارا است مرا منزل
با نرگس فتانت، با زلف پَریشانت
با چاه زرخدانت، کردی تو مرا بسمل
قربان وفای تو، جانم به فدای تو
این بنده گدای تو، رحمی به سرسائل
شب ها نبرد خوابم، از یاد تو بیتابم
افتاده بگر دابم، کی میرسدم ساحل؟
از حسن خدا دادت، وز قامت شمشاد
بالفت و بیدادت، کشتی تو من بیدل
مجنون تو من بودم، محزون تو گردیدم
جانم بفدای تو، سیمین برک خوشگل
چشمان خمارینت، دستان بلورینت
کام از لب شیرینت، کی میشود حاصل
از بهر خدا دلبر، برحیدری ات بنگر
از عشق تو در بستر، باحالت بس مشکل
پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۸ می ۲۰۰۵، سدنی

مرغک بسمل

جانا بفدا ی قد و بالائی که تو داری
لاله خجل از دست حنائی که تو داری
چون مرغک بسمل شده، این عاشق زار
از تیر نگاه و زانوی که تو داری
سرو چمن آخر شده، شرمنده به پیش
از قامت زیبا و رسائی که تو داری
لاله شده داغش به دل، از خال لب تو
قربان همان خال سیاهی، که تو داری
زلفان طلائی تو، دل میبرد از کف
باریک کمر، نرگس شهلای که تو داری
امید که شود، بوس و کنار تو نصیب
ای ابرو کمان، یکشبه ماهی که تو داری
وی غنچه دهان لب شکر و صورت چون ماه
صد نام خدا، شرم و حیائی، که تو داری
بر حیدری ات گوشه چشمی ز محبت
بنما زره مهر و وفائی که تو داری

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۷ جون ۲۰۰۵، سذنی

آهوی رم کرده

نالۀ بیاد وطن، صبح و مساء میکنم
خون جگر میخورم، نغمه سرا میکنم
بهر نجات وطن، از همه این مشکلات
از سر شب تا سحر، رو به خدا میکنم
بر در آن کبریا، از ره صدق و صفا
عقده و غم های دل، یکسره و میکنم
بهر شفا ی وطن، از همه رنج و مَحَن
چاره ندارم دگر، عرضه دعا میکنم
مرغ شکسته پرّم، قدرت پروا نیست
دل به هوای وطن، داده نوا میکنم
گریه گلستان روم، بهر تماشای گل
یا دگل ارغوان، خواه صفاء میکنم
آهوی رم کرده ام، تیر جفاء خورده ام
درد دل ریش خود، از تو دوا میکنم
حیدری گر آخرت، از غم و درد وطن
خَصَر شود چاره ات، صبر خدا میکنم

۱۴ جون، ۲۰۰۵، سدنی

بالا حصار

کابل و بالا حصار روزگاران را چه شد
آن صفای مردمان کوهساران را چه شد
آهوان بی نظیر کشورمای خدا!
باغزالانش رمیده، دشت و دامان را چه شد
گشت ویران ملک بی همتای ما، افغانِ نستان
را در دانش که بودی، شمس دوران را چه شد
آن اُخوت، آن مروّت، آن همه مردانگی
از میان مردمان، ملک افغان را چه شد
آن مسلمانی و آن، پابندی دین نبی
آن گذشتن ها زجان، در راه یاران را چه شد
شهرهای مهد علم و افتخار آسیا
با میان و غزنه و بلخ و بدخشان را چه شد
خشک سالی های پی در پی، در افغان زمین
بُرداز بین حاصلاتش، برف و باران را چه شد
"حیدری" سرّ الهی کس نداند، جز خودش
باش ساکت، چون ندانی چرخ دوران را چه شد

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۵ جون ۲۰۰۵، سdney

آرزوی وصل

نرگس مست نگار، آخر خرابم کرده است
پیچ و تاب عنبرین زلفش، عذابم کرده است
لاله گون رخسار زیبا و دهان غنچه اش
تیر مژگان واداهایش، عذابم کرده است
زیر لب خندیدن مهر روی بی همتای من
مژده دادن های مهرش را، خطابم کرده است
آن خرامان رفتن و زیبائی بهتر از ماه
آن قد و بلا مرا چون شمع آبم کرده است
آرزوی وصل آن یار عزیزم، حیدری
با همه صبر و تحمل ها، کبابم کرده است

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۵ اگست ۲۰۰۵، سدنی

آرام — ن

ای خدا شد مدتی، آرام تن گم کرده ام
وز جفای زندگی، ملک و وطن گم کرده ام
گردش دنیای دون، بنموده دور از میهنم
دلبران رشک آهوی ختن، گم کرده ام
هوش از سر داده و جانم بحال رفتن است
چونکه از جور زمان، جشن و چمن* گم کرده ام
روزگار ناز و نعمت ها، به دامنش گذشت
سالها دور از برش، گل پیرهن گم کرده ام
از فراق کشورم، جانم بلب خواهد رسید
زانکه از بخت بدم، سیمین بدن گم کرده ام

آب یغمان، سیب لوگر، گلشن کازیمیر
 آن صفای گلستان وانجمن گم کرده ام
 در تلاش رفتنم، هرروز و شب، سوی وطن
 بال و پر بشکسته ام، دشت و دمن گم کرده ام
 بس که افزون شد به ملکم، چهره اهریمنان
 فرق بین بلبل و زاغ وزغن گم کرده ام
 یارب آنروزی رسان، باشکر گوید حیدری
 یافتم هر آنچه، ازجورزمن گم کرده ام

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۲ اگست ۲۰۰۵، سدنی

* - منطقه برگزاری جشن استقلال وطن در کابل.

ز هجرانت وطن دل در برم نیست
 به شب ها از غمت خواب بر سرم نیست
 در این دنیای دوری مادر من
 بجز فکرتو، فکری دیگرم نیست

۱. حیدری ۱۶، ۰۶، ۲۰۱۲، سدنی

سرمهء چشم

هیچ ملکی به جهان، غیروطن کارم نیست
که بجز کشور من، هیچ خریدارم نیست
نیست روزی که ز دردش، نخورم خون جگر
نیست یک شب که ز یادش، تن تب دارم نیست
کاش خاکت بشود سرمهء چشم میهن
دوستان دغلت، جز به بصر، خارم نیست
دردهای دل ریشم به کی گویم، مادر؟
که جز از تود گری، مؤنس غمخوارم نیست
چه خوش آنوقت، که در سایه مهرت بودم
در فراقت هوس، رفتن گلزارم نیست
ترک دامن تو، باناله و افغان کردم
حیف و صدحیف ترا، قدرت دیدارم نیست
دشمنانت ز خدا، محو و فنا میخوام
جز محبان تو، با خصم، سروکارم نیست
دوری و هجرتو بنموده مرا، همچون قیس
وز غم و درد تو، جز نالهء بسیارم نیست
خاک عالم بسرم، گریکنم با دجه سود؟
حیدری جز وطنت، هیچ پرستارم نیست

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری، ۲۳، ۸، ۵، ۲۰۰۵، سندنی

یار شوخ و شنگ

یار شوخ و شنگ من، جز تو کس نگارم نیست
همچو ماه رخسارت، جلوه در دیارم نیست
بس قشنگ و زیبائی، وصف تو بود مشکل
گرشوی مرا همدم، حال احتضارم نیست
دام مرغ دل گردید، کا کل قشنگت یار
جان من از این حلقه، چاره جز فرارم نیست
صفحه دل زارم، از خدنگ مژگانیت
آنچنان شده مجروح، لحظه فرارم نیست
جان من میزارم، حال دل چو مجنون است
دست و دامن بگیرم، بی توجان به کارم نیست
از رهی وفا جان! شو به حیدری مشفق
در فراقت ای رعنا، دل به اختیارم نیست

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۵ سپتمبر ۲۰۰۵، سدنی

نالہ بی ثمر

از جفای دھردون، رنج و درد سردا رم
آہُ حسرتم افزون، نالہ بی ثمر دا رم
چون شدم زیارم دور، روز و شب من مہجور
قطرہ های خون دل، جاری از بصر دا رم
تا بہ کی توانم صبر، تا بہ چند غم ہجران
تا ب این جدائی ها، کی توان دگر دا رم
چشم آہوی دلبر، نرگس خمارینش
گیسوان مشکینش، پیش چشم تر دا رم
ای خدا! زراہ لطف، کن بہ حیدری آسان
وصل این جدائی ها، یا رلب شکر دا رم

پوهنوال داکتر اسداللہ حیدری

۶ ستمبر ۲۰۰۵ء، سدنی

شب یلدا

نگارا! میروم من، زین جهان، آهسته آهسته
زهجران، روز و شب دارم فغان، آهسته آهسته
اگر قسمت بود مُردن، مرا اندرد یا رکُفر
صبا! خاکم رسان، افغانِستان، آهسته آهسته
ز جور این زمان شد مدتی دورم ز ملک خویش
خدایا! دور کن جور زمان، آهسته آهسته
دل مهجور من خواهد، همی رفتن سوی میهن
رسانم با رالهی، گلستان، آهسته آهسته
بکابل لوگرو غزنی، هرات و هم بدخشان
روم تا یا بم، آن آرام جان، آهسته آهسته

شِفاى دردهاى خود بگیرم، از مزار شاه
 که مى بوسم در آن آستان، آهسته آهسته
 خداوندا! نصیبم کن، زلفت دیدن یاران
 شب مهتاب و کیف آسمان، آهسته آهسته
 به کهسار وطن، گر رفتم قسمت کنی یارب
 بچینم بهرجا نان، ارغوان، آهسته آهسته
 شب یلدا نشسته، بار فیقان درد دل گویم
 سرشب تا سحر، با دوستان، آهسته آهسته
 بودچشم امیدت حیدری، برخالق متان
 که سازد آخرت، خُلد آشیان، آهسته آهسته

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۶ اکتوبر ۲۰۰۵، سdney

یاد آنوقت که به میهن، سرو سودايم بود
 کابل و غزنی لوگر، همه جا، جايم بود
 مردمان وطنم خیلی عزیز و مشفق
 کاسه گلی و دوغ ساغر و صهبایم بود

داکتر اسدالله حیدری
 دهم اپریل ۲۰۰۹، سdney

طلب فرج

استقبال از شعر حضرت حافظ با مطلع:

این چه شور است که، در دور قمر می بینم

همه آفاق پُر از فتنه و شر می بینم

این چه غوغا است ز ابنا ی بشر، می بینم
این جهان را همه در فتنه و شر، می بینم
از جفاکاری شیطان بزرگ و انگلیس
پنج قاره همه در حال خطر، می بینم
این پلیدان زمان و همه یارانش را
جمله جانی و ز فرعون، بترمی بینم
ز ره شیطنیت و فتنه این بی دینان
کره ارض همه را نار و سقر می بینم
استفاده ز سلاح های اتمی، امروز
باعث محو همه نسل بشر، می بینم
کشتن و بستن مخلوق خدا را، بیجا
زکثیفان ترورست چو هنر، می بینم
ظلم بیحد به سر مردم بیچاره چرا؟
ز قوی پنجه و از صاحب زر، می بینم

همه مردان شده اند خانم و زنهای شوهر
پسران را همه با دار پدر، می بینم
دختران را نبود عرض ادب، بر مادر
مادران فاقد الفت، به پسر می بینم
سوء اخلاق رسیده است به حدی، که کنون
مرد وزن را همه عریان، دم در می بینم
حافظا! سربدر آورتو، زآرامگاه ات
آنچه در خواب ندیدی، به بصر می بینم
حیدری روبه خدا کرده، فَرَج کن تو طلب
همه اکناف جهان، پر ز شرر، می بینم

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۴ اکتوبر ۲۰۰۵، سدنی

حلقهء گیسو

دلم در حلقهء گیسوی جانان، بسته بسته
سراپایم به دام شاه خوبان، بسته بسته
چه خوش گریب و داکنون، در کنارم، یا رشیرینم
ربوده روح من، سرو خرامان، بسته بسته
چه سازم از فراق یار و آن چشمان شهلا پیش
روانم میبرد با زلف پیچان، بسته بسته
گرفتم چون خیال، ماه تا با نم، در آغوش
شب تا ریک من زان ماه رخشان، بسته بسته
بدیدم یا رخندا نم، شب آدینه، در خواهم
چو شد خواهم، دل و جان نزد جانان، بسته بسته
مرا کرده خراب آن عنبرین زلفان زیبا پیش
که بگرفته چلیپا، زیر دندان، بسته بسته
کمر باریک ابروی کمان و شاخ شمشادش
بکشته حیدری را، تیرمژگان، بسته بسته

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۷ اکتوبر ۲۰۰۵، سڈنی

مجنونِ حُسن

نگارا! نخلِ عمرت، پرثمر باد
جمالِ ماهِ تو، تابنده تر باد
مرا تیرنگاهت، کرده بسمَل
شکار این نگاهها، بیشتر باد
«دلی کاو عاشق، رویت نباشد
همیشه غرقه، در خونِ جگر باد»
بتا! رو چون سوی، گلشنِ نمائی
به پایوس تو، گل‌ها دور و بر باد
خجالت میکشد، نرگس ز چشمت
گلاب و یاسمن، شرمند تر باد
خدایت آفریده، بهتر از حور
چه خوش خاکِ درت، کحلِ بصر باد
به گیسوی طلائى و کمندت
دل عاشق به دام، افتاده تر باد
اگر یکشب بیائی، در بر من
زیاقوت لب، شهد و شکر باد

بحق بندگان پاک، یزدان
هوایت ماه من، دائم به سر باد
بگشته حیدری، مجنون حسنت
رُعشقت خواهش، دیوانه تر باد

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۵ دسمبر ۲۰۰۵، سدنی

نه من رندم نه مینا، میپرستم
نه این دو روزه دنیا، میپرستم
ترا ای کشور زیبای افغان
به ذات پاک یکتا میپرستم
زهجران تو، مجنون گشتم آخر
بیاد نام لیلا میپرستم
به جز از خون دل، حاصل ندارم
ترا در روز و شب ها میپرستم
خدا را ای وطن! گیرم در آغوش
زدوری تو، صحرا میپرستم
خوشاگر حیدری، خاک تو گردد
ببویت دشت و دریا، میپرستم

نرگس مست

نرگس مست ترا، طاقت دیدارم نیست
تیغ ابروی ترا، جرئت پیکارم نیست
میخورم خون دل، زرنج فراق تو همیشه
تا به وصلت نرسم، ماه من قرارم نیست
قد رعنا ی ترا دیدم وزان بعد مدام
غرق سودای توام، دل به اختیارم نیست
بگذرا ز جور و جفا بهر خدا، ز آنکه دگر
عاشق زار تو چون من، در این دیارم نیست
در ره وصل تو از جان گذرم، جانانم
چونکه جز تو بجهان، شمع شب تارم نیست
حیدری گشته ز عشق تو، چو مرغ بسمل
آخرش لطف نما، طاقت آزارم نیست

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

دهم جنوری ۲۰۰۶، سدنئی

عقاب شکسته پر

چرا نه روی مرا، بر دیار خود باشد
چرا نه هر قدمم، بهر یار خود باشد
عذابِ غربت و هجران من، بود تا کی؟
دلم همیشه بفکر نگار خود باشد
ز عاشقان سرا پرده و وطن هستم
مرا بهشت زمین، لاله زار خود باشد
من آن عقاب شکسته پر، که در فرقت
دلش به پر زدن، کوهسار خود باشد
کجا روم، به کی گویم، ز درد بی وطنی
به ملک غیر کرا اختیار خود باشد؟
به شهرهای وطن رفته، سرزنم هرسو
به خاک خود همه کس، شهریار خود باشد
چه خوش بکشور خود، جان خویش بسپارم
که تربت و کفنم، از دیار خود باشد
اگر که لطف خدا، حیدری شود یارت
غم و سرور تو، پیش تبار خود باشد

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۳ فیبروری ۲۰۰۶، سدنی

ســـــرو روان

ای صبا! مژده نیکو، زجهانی به من آر
بهرآزادی کشور، سخنانی به من آر
شاه شجاعان زمان را، زوطن دور نما
شیرمردان وطنخواه، چوامانی به من آر
عمر بی حاصل من، میگذرد در غربت
آخرا زبهر خدا، نکست جانی به من آر
درد هجران مرا، از گل میهن بزدای
لاله و یاسمن، هم شور و فغانی به من آر
یارسانم به وطن، یازغمم کن آزاد
یا چو یعقوب ز یوسف، تو نشانی به من آر

گر نبا شد مرا، قسمت رفتن به وطن
تربت کوی شهیدان، زمکانی به من آر
روزگاریست که دورم، ز وطن صدا فسوس
مه سیما صنمی، راحت جانی به من آر
میشود عمر من آخر، ز رهء لطف و کرم
همدم سروسهی، تاب و توانی به من آر
گذرت گریشود، سوی بدخشان وطن
یار گلچهرهء با درد و بیانی به من آر
حیدری تا به کجا، از غم جانان درسوز
آخرای باد صبا! سرو روانی به من آر

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۷ فبروری ۲۰۰۶، سدنی

عاشق عطشان

ماه من چهره میپوشان امشب
این دل خسته مرنجان امشب
بنما شاد دل غمگینم
ای پری چهرهء تابان امشب
بکن این کلبهء تاریک مرا
روشن ای شمع فروزان امشب
گشته بیمار عنبرین مویت
هم از آن ابروی کمان امشب
روی چون ماه مگردان از من
منما زلف پریشان امشب
اگر قصد کشتنم داری؟
کش به شمشیر ابروان امشب
قد سرو و کمر یاریکت
آتش زد مرا به جان امشب
از زما نیست به امید وصال
تا که گیرم تراء چو جان امشب
نبود هیچ کسی با من وتو
جز می کهنهء سوزان امشب
آنقدر بوسه زنم خال لب
تا که جان باشدو توان امشب
من بقربان لب گلنارت
هم از آن نرگس فتان امشب

آ خراز بهر خدا ای گلرخ!
 کام دل را بسر رسان امشب
 تشنهء لعل لب نوشینت
 حیدری عاشق عطشان امشب

پوهنوال داکتر اسد الله حیدری
 ۲۱ اکتوبر ۲۰۰۶، سdney، آسټرالیا

فریاد بلبل

بهار آمد بهار آمد، بهار هشت و چار آمد
 که بر تخت خلافت مرتضی آن شهباز آمد
 ز عدل شاه دین روز و شب نور و زده یکسان
 ز فیض آستانش چشم نا بینا شده روشن
 ز لطف ایزد مٔان، بگشته مؤمنان شادان
 زمین و آسمان خرسند، ملانک از خوشی خندان
 بشد رنگین ز لاله دشت و دامان وطن هر جا
 دوباره زنده شد اشجار و گلها هر طرف پیدا
 چمن سبز و گلستان پُر ز انواع گل و ریحان
 ز آب برف کوه ها، گشته دریا ها همه رقاصان
 روانند دوستانان علی (ع)، سوی مزار شاه
 که تا گیرند حاجتهای خود از صاحب درگاه
 کند بلبل به شاخ گل، به دربار خدا فریاد
 که یارب مستدامش دار، این مُلک و کنش آباد
 رها کن مُلک ما یارب! ز چنگ کافر و ظالم
 نما افراد این ملت، به یکدیگر ز جان خادِم
 بکن تو "حیدری" خدمت برای کشور افغان
 ز خاکت اهرمن بیرون، تو خود کن ملکت آبادان

داکتر اسد الله حیدری
 ۲۵ مارچ ۲۰۰۹، سdney

ما درزیبای من

ای ملک بی همتای من، از من چرا رنجیده ای ؟
ای مأ من آبای من، از من چرا رنجیده ای ؟
بودی به هردردی مرا، ای میهنم داروهمیش
حالا که من آواره ام، از من چرا رنجیده ای ؟
در سایه مهرت بدم، از دست نا اهلان دون
ترکت نمودم از جفا، از من چرا رنجیده ای ؟
خواهم ز یزدان قدیر، تا بینمت ای دلپذیر
شا داب و خرم با صفا، از من چرا رنجیده ای ؟
امید که خاکت را به چشم، سرمه نمایم ای وطن
باشی تو هم مدفن مرا، از من چرا رنجیده ای ؟
شد "حیدری" مجنون تو، ای ما درزیبای من
گیرش تو در آغوش خود، از من چرا رنجیده ای ؟

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

اول دسمبر ۲۰۰۶، سdney

غم جانان

أ خرازكوی تو با ناله و افغان رفتم
سربه صحرا زده با همسر و طفلان رفتم
بُدی ای میهن من خانه و کاشانه من
بال و پرسوخته چون مرغک نالان رفتم
کربلا گشته ای تو، با شهدای عطشان
من چوزینب بسوی کوفهء ویران رفتم
گرتواز خون شهیدان همه گلگون گشتی
لاله سان داغ به دل حال پریشان رفتم
سه شب و روز ز راه های پراز خوف و خطر
کوه به کوه، دره به دره به بیابان رفتم
تا که از دامن پاکت قدم شد بیرون
دل شکسته، زبیرت همچو یتیمان رفتم
هرگز قصد نبود تا که کنم ترک ترا
شده مجبور ز بیداد یزیدان رفتم
خلق و پرچم فروخت حرمت دیرینه تو
کرده نفرین پلیدان، ره هجران رفتم
خاک با دا به سرم، گرتونگیری به برم
حیدری رفته ز هوش، از غم جانان رفتم

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۳ دیسمبر ۲۰۰۶، سدنی

سوز فراق

دل ز هجران تو از خون خضاب است خضاب
جگر از سوز فراق تو کباب است کباب
تا جدا گشته ام ای یار ز کاشانه خود
بی وصال تو مرا، خانه خراب است خراب
رگ رگ دل به فغان آمده از درد فراق
رشته های بدنم تار رباب است رباب
روز شب می رود و عمر به سر می آید
مژده وصل بده کار صواب است صواب
تا روپود بدنم وصل ترا می خواهد
زندگی بی تو مرا عذاب است عذاب
تابه کی از غم هجران تو باشم گریان
رحم کن بهر خدا دیده پر آب است پر آب
سرشب تابه سحر غصه هجران ترا
دُرّج سینه بنگارم که کتاب است کتاب
یاد آنوقت که در سایه مهرت بودم
عطر زلفان تو بهتر از گلاب است گلاب
حیدری را بطلب پیش خود ای سرو روان
ورنه در روز جزا از تو حساب است حساب

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۱۵، ۱۲، ۲۰۰۶، سدنی

عشق شیرین

گشته دل از عشقت، شیرینم کباب
همچو فرهاد میکشم رنج و عذاب
تابه کی از جور گردون درد و غم
تا کجا از دست خسرو در عقاب
مهربانی کن بنه پای روی چشم
از خمار چشم تو گشتم خراب
این دل محزون ما را شاد کن
بی تو جانم خواب ناید وقت خواب
ای مسلمانان مرا یاری دهید
روز و شب از دوریش چشمم پر آب
وی خداوند کریم و مهربان
حیدری را کن به عشقش کامیاب
پوهنوال داکتر اسد الله حیدری
۱۸ دسمبر ۲۰۰۶، سذنی

سوختم سوختم

از فراق ملکِ افغان سوختم، سوختم
از مظالم های دوران سوختم، سوختم
دشت و دامانت بُدی مینوی من
از غم آن لاله زاران سوختم، سوختم
میهنم از دوریت دل گشته تنگ
هم بیاد کهساران سوختم، سوختم
تا که در دامان پُر مهرت بُدم
چونکه افتادم به زندان سوختم، سوختم
بهر طفلانِ گرسنه بی لباس
شدت سرما و یخدان سوختم، سوختم
از غم طفلانِ معصوم یتیم
بی دوا حال پریشان سوختم، سوختم
از برای بیوّه بی سرپرست
کو دکانش چشم گریان سوختم، سوختم
در عزای آن شهیدان بی کفن
هر طرف در دشت و دامان سوختم، سوختم
گشته شیطان بزرگ دشمن ترا
از شر انگلیس و شیطان سوختم، سوختم
حیدری وقت سحر از جان و دل
عرض حالت کن به یزدان سوختم، سوختم

داکتر اسد الله حیدری ۲۵، دیسمبر ۲۰۰۶، سدنی

لب شکر

جانم آخر به لب رسیده، بیا
لب شکر، پا بروی دیده، بیا
از فراقت دلم پراز خون است
سرفدای تو نو رسیده، بیا
بی تو این زندگی به کارم نیست
حال زار مرا تو دیده، بیا
اگرم معطلی کنی جانا!
سدر و کافور هم خریده، بیا
بر سر قبر من به خون بنویس
آنکه زهر جفا چشیده، بیا
آنکه در عشق من گذشت از جان
مگر از من وفاندا دیده، بیا
مدتی دور بودم از بروی
درد هجران من کشیده، بیا
حیدری طالب دعای تو است
هر شب جمعه سر کشیده، بیا

پوهنوال دا کتر اسدالله حیدری
۲۷ دېسمبر ۲۰۰۶، سډنی

ای خاک

ز دردِ دوریت نالانم ای خاک
پریشان حال و سرگردانم ای خاک
گذشت عمرم بیا د کوهسارت
جگرخون، بی سروسا مانم ای خاک
ز سودای پری رویان کویت
همه محزون و در افغانم ای خاک
چو از دامن پاکت دور گشتم
اسیرِ درد بی درمانم ای خاک
بیا دیوسف گم گشته خویش
چو یعقوب روز و شب گریانم ای خاک
اگر جویای احوالم بگردی
جوابت کلبه احزانم ای خاک
بمیرم گردِ این ملک غریبی
مکن خاکم تو در هجرانم ای خاک
چرا پیشت نمی خواهی عزیزم؟
خلاصم کن از این زندانم ای خاک
جواب حیدری بسمل خویش
بده مثبت، نماشادانم ای خاک

پوهنوال داکتر اسد الله حیدری
۲۹ دسمبر ۲۰۰۶، سدنی

سیمین بدن

دلم برده چشمان و بروی تو
سراپا شده غرق جا دوی تو
تیرمژگانت هلاکم کرده است
بسملم کرده خم بروی تو
نرگست عاشق گش وفتان بود
حال من کرده خراب آهوی تو
کور گردد چشم من ای نازنین
به که بیند دیگری پهلوی تو
خواهمت خوار و زبون سازی رقیب
چونکه شیرافکن بود با زوی تو
از کمند گیسویت نتوان فرار
من بقر بان چلیپا موی تو
سروترک باغ و بوستان کرده است
چون شنیده از قد دلجوی تو
ماه دو هفته زخجلت شد نهان
زانکه دیده صورت نیکوی تو
از برای وصلت ای سیمین بدن
حیدری شد خاکسارگوی تو

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲ - ۱۰۷۰۲۰، سدنی

غنچه دهان

برده دل از کف من غنچه دهانی عجبی
لاله رخ سیم بدن سرور وانی عجبی
کرده زار عاشق خود را ز سرناز وادا
کنج لب خال سیاه، شیرین زبانی عجبی
چشم شهلاش که دل میبرد از پیرو جوان
قد و بالا عجبی، تیرو کمانی عجبی
حیف و صد حیف که از سایه اش آواره شدم
چه خوش آن نیک زمانی و مکانی عجبی
ای خدا! باز رسان سرور و انم بر من
دلبری سیمبری راحت جانی عجبی
حیدری روز و شبش از غم جانان در سوز
دارد از دوری وی شور و فغانی عجبی

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

سوم جنوری ۲۰۰۷، سدنی

شکسته پر

چرا توای شکسته پر، روبخدا نمی کنی؟
برای دردورنج دل، چرا دعا نمی کنی؟
چو گشته ای ز لاله دور، به پیش خالق غفور
به وقت سجده سحر، شور و نوا نمی کنی
ز آه و ناله دلت، خداست با خبر همیشه
به نم نم سرشک خود، خدا رضا نمی کنی
ز صدق دل اگر کنی، رو بخدای مهربان
چرا روا تو حاحقتت، ز کبریا نمی کنی؟
سرشک تو بود گهر، به روی پر گناه تو
ز آن سرشک با صفا، مست طلا نمی کنی
عمر ببین که می رود، چه تیزتر ز برق و باد
ز بهر کار آخرت، سعی بجا نمی کنی
سحر ز باغ رحمتش، گل مراد خود بچین
به نیمه های شب زد لاله چرا نمی کنی؟
اگر به نزد کردگار، شفیع کنی تو هشت و چار
تو با ولای هشت و شش، سینه صفا نمی کنی
تو حیدری به نیم شب، بیاد شاه کریلا
به پیش خالق جهان، سر به صدا نمی کنی

پوهنوال دا کتر اسدالله حیدری
بیست و چهار جنوری ۲۰۰۷، سدنی

استقبال از شعر حضرت حافظ علیه الرحمه با مطلع:

این چه شور است که در دور قمر می بینم

همه آفاق پُر از فتنه و شرمی بینم

اوضاع وطن

این چه شور است که در مُلک پدر می بینم
همه جا قاتل و جانی و سمر* می بینم
بهریک لقمه نان، اکثر مردم محتاج
غاصبان حق ملت، همه کرمی بینم
پولداران همه در عیش و به عشرت سرشار
بینوایان همه را، خاک بسرمی بینم
جوربی حد بسر مردم مظلوم و وطن
ز قوی پنجه و از صاحب زر می بینم
جانیان بهر چپا و ل بهم پیوندند
کودک و پیر و جوان، خون جگر می بینم
عالم و فاضل میهن، در هجران و فراق
جاهلان را همه با قدرت و قسرمی بینم
پارلمان و طنم، اکثرشان نادانان
هر که دانا ست و را، خاربصر می بینم
هر که خواهد که کند خدمت ما میهن
مورد پرسش صد عاق پدر می بینم

آنکه وجدان نفروشد به پَوند ودا لر
 همچو "رنگین وملا لی" پس د رمی بینم
 آنکه لایق بود ش حلقهء دار، چون "صدام"
 خاطر آسوده بسر تاج ظفر می بینم
 طالبان را که بُوند نوگردال ودا لر
 دشمن علم و ترقی و هنر می بینم
 حافضا! هیچ ندیدی تو چنین وضع خراب
 حال این ملت معصوم، به خطر می بینم
 "حیدری" بهر وطن راه دعا پیش بگیر
 که من این راه ترا پُرزاتر می بینم

*سمر - شب، تاریکی و سیاهی شب

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
 بیست و هشتم ماه می ۲۰۰۷، سdney
 استرالیا

با رنج و مِخَن

این چه شورِ یست که در مُلک و وطن می بینم
جا نیان را همه در صدر چمن می بینم
هر که خواهد که کند کار برای مردم
مورد حملهء صد زاغ و زغن می بینم
بس به ناحق بکشتند هزاران مظلوم
همه جا سرخ ز خون دشت و دمن می بینم
خلق و پرچم که بُدی پیرو مارکس و لینن
زیر دول بُش و تونی به اتن می بینم*
آنکه با ریش درازش بخورد پول جهاد
صاحب جاه و مقام، باغ و چمن می بینم
و آنکه با میخ به سرکوفت هزاران مسلم
در صف اول دولت به سخن می بینم
گفت ابلیس به یاران بزنی چال نوی
چون شما دشمن سر سخت وطن می بینم
بشوید جمع همه قاتل و جانی یکجا
اَنَسلاف همه دزدان کهن می بینم
این چه مُود یست که در خاک عزیزافغان
ریش و نکتانی و لنگی و چین می بینم
شده عمری که ز هجران وطن می سوزی
تا به کی "حیدری" با رنج و مِخَن می بینم

پوهنوال داکتر اسد الله حیدری
۲۰۰۷، ۰۵، ۳۰، سدنی

*- تونی بلیر صدر اعظم انگلستان و جورج بُش رئیس جمهور امریکا

استقبال از شعر حضرت حافظ با مطلع:
این چه شور است که در دور قمر می بینم

دور از خانه

نه کس را الفت بیگانه اش باد!
نه دور از خانه و کاشانه اش باد!
که باشد در دیار غیر آرام؟
که طعنه میخورد هر صبح و هر شام
به غربت کی توان دل شاد بودن؟
ز قیـدرنج و غم آزاد بودن
به ملک غیر کجا دل میتوان بست؟
ورا کاوْخُب میهن در دلش است
به دوری از وطن تنها خوش آنها
که از بیگانگان دارند تمنا
ندارند خُب میهن بر سر خویش
ندانند خُرمت بوم و بر خویش
گران باشد به عنقا و به بازی
که گردد رام هر شعبده بازی
ترا برحق پاکانـت خدایا!
بکن بازگشت ما را خود مهیا
دعای ما قبول درگاه ات کن
خراب آباد ما پرمیمنت کن
بکن عرض غریبان استجابت
رهائی ده وطن از جنگ و ظلمت
برای "حیدری" ده آن توان را
که دارد خدمت پیر و جوان را

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰، ۱۱، ۲۰۰۹، سdney

چشم خمار

تا بدیدم دو چشم خمارت
گشته ام واله و گرفتارت
دلم هر لحظه پرزند سویت
بس شده بیقرار و بیمار
درد هجران تو، گشته مرا
تا به کی دوری از وفادارت؟
اگرم یک شبی برم آئی
نقد جانم فدای دیدارت
گیسو انت کمند جان گشته
روح افزا لبان گلنارت
لعل می‌گونت ای پری رخسار
برده دین و دل از خریدارت
حسن زیبا و قد رعنائیت
دور باد از چشم اغیارت
پیش من آ، ای مه تابان
ده شفاء این علیل و بیمار
کن خلاصم ز درد تنهائی
"حیدری" گشته عاشق زارت

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۱، ۱۲، ۹، ۲۰۰۹، سدنی

ششم جدی

شش جدی شد برادر ملک ما کافر گرفت
از زمین و آسمان باران آتش سرگرفت
یک لعین راهی دوزخ شد ولی جای و را
جانی بد ترازاو، یک خائن دیگر گرفت
ببرک آمد از شمال با طمطراق بی شمار
در خیانت شد سرآمد، لعنت داور گرفت
از جنایت های خلق و پرچم این دونا خلف
ملک ما ویران شد و آتش به خرمن درگرفت
شد به ملیونها شهید از دست نوکرهای روس
سیل هجرت هر طرف، از میهن و کشور گرفت
کور خواندش "برژنف" با دار بیدینان دون
ملک شیران را چنین آسان سرتا سرگرفت
داد تا وان تجاوز را به میهن آنچنانک
شوروی شد تجزیه، عبرت جهان از سرگرفت
جان من آخربیدی خون مظلومان چسان
دامن ناپاک ببرک را به ذلت درگرفت
"حیدری" دارد امید از خالق کون و مکان
شاه شجاعان کنونی، راه پیشان برگرفت

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

هفتم جدی ۱۳۸۶

مطابق ۲۸، دیسمبر ۲۰۰۷، سدنی، آسترالیا

صنم

یار زیبایم فدای قد و بالایت صنم
گشته ام مجنون رخسار سمنسایت صنم
ماه رخشانم چرا شد، مدتی دور از منی؟
عاشق زارت منم، چشمان شهلایت صنم
از کمند زلف مشکینت رهائی مشکل است
ز آنکه می باشم اسیر سرو رعنایت صنم
از سرشب تا سحر بایادت ای سیمین بدن
خواب من ناید مگر غم ها و سودایت صنم
از فراق گشته ام جانا علیل و ناتوان
به شفایم از شمیم روح افزایت صنم
لطف کرده نازنینم، پا نها بردیده ام
کلبه ام روشن نما از حُسن زیبایت صنم
ترک کن جور و جفا، بهر خدا ای سَروناز
"حیدری" را شاد کن، از خُلق و الایت صنم

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۹، ۲۰۱۰، ۲۰۱۱، سدنی

وصال نازنین

یارمهر ویم فدای قد و بالایت صنم
گشته ام مجنون آن سیمای زیباییات صنم
ماه رخشانم چرا شد مدتی دور از منی؟
عاشق رویت منم، چشمان شهلایت صنم
از کمند زلف مشکینت رهائی مشکل است
هم که میباشم اسیر سرو رعنایت صنم
از سر شب تا سحر با یادت ای سیمین بدن
خواب من ناید بجز غمها و سودایت صنم
از فراق گشته ام جانا علیل و ناتوان
ده شفایم از شمیم روح افزایت صنم
لطف کرده نازنیا، نزد این مسکین بیا
ترک کن جور و جفا، از خلق و الایت صنم
"حیدری" را شاد گردان با وصال نازنین
کلبه اش روشن نما، نوری قدم هایت صنم

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۰، ۰۱، ۲۹ سنه

چپاولگر

شد دوباره نوکریوش بر سر کار
بشد افغان زمین پامال کفار
صدوپنجاه هزار سربازنا تو
تهاجم کرده اند با تانک و طیار
به ملک ریختند صدها هزار بمب
نمودند کشورم ویران و خونبار
بکردند تست بمب های نوخویش
نکردند رحم به حال ملت زار
خداوندا! ز شرکفر و اعدا
تو ملکم در پناه خود نگهدار
چپاولگر شده هر کارهء ما
تطاؤلگر ز بیخ و ریشه بردار
هر آنکس ملک ما ویران نمودست
چو صدامش ببینم بر سر دار
مرا روزی بخاکم باز گردان
خلاصم کن ازین زندان اغیار
شود روزی که بینم میهنم را
بود آزاد و آباد بی ستمگار
محبان وطن راهی کشور
ستمگاران به قهر تو گرفتار
غزالان مهاجر باز گردند
دهند دست اخوت با وطندار
کنند آباد کشور از دل و جان
نمایند دشمنان را دیده خونبار
خداوندا! ز لطف بی کرانت
رسانی "حیدری" را نزد دلدار

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۱، ۰۱، ۲۷، سدهی

خاک وطن

دوستان ترک شما گریکنم در غربت
کفنم کرده بخاک سیهم بسپارید
تا که روحم ز شمیم وطنم شاد شود
قدری خاک وطنم زیر سرم بگذارید
بهر آمرزش این بنده هجران دیده
سوره حمد و دعائی نثارم دارید
بنویسید به لوح سرقبرم از من
مردم با عشق وطن، درد دل خاکم دارید
چه شود گر عزیزان، ز ره لطف و کرم
نازبونی وطنم پر سرقبرم کارید
هر زمانه اگر آید، بستر تربت من
لاله از یاد شهیدان به مزارم آرید
گذرتان شود گریسوی میهن مان
داغهای دل من قصه به مامم دارید
مادرم را بگوئید من از روی نیاز
پسرت هجرت و بس دیده، دعایم دارید
در شب جمعه اگر سوره یاسین خوانید
"حیدری" را طلب عفو، ز غفّارم دارید

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۱، ۳، ۱۵، سذنی

تا که از خاک وطن، پایم برون
دیده و دل گشته، مالا مال خون
۱، حیدری، ۲۰۱۴، ۲۶، ۰۵، سذنی

چه سالها بگذشت ای خدا! ز هجرانم
نگشت حاجتم حاصل، ز آه و افغانم
۱، حیدری، ۲۰۱۴، ۰۶، ۱۲، سذنی

ساقی گل پیرهن

ساقی گل پیرهن، جام شرابم بده
صبر و قرارم برفت، بادء نابم بده
عمر من آخر شده، از ره لطف و کرم
یک نظری سوی من، آب حیاتم بده
گشته ام از کشورم، دور مگر نازنین
تشنه آن آب و خاک، آب ز خاکم بده
تا به کی از هجر یار، روز و شبم در فغان؟
نالہ کنم ز ارزار، زود جوابم بده
ای مہ سیمین بدن، رو بسوی من نما
یا کہ بگیرد برت، یا کہ ہلاکم بده
"حیدری" ناتوان، روز و شبش اینچنان
میگذرد در فغان، طاقت و تابم بده

پروفہوال داکتر اسد اللہ حیدری
۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۰۱۱ء، سندھی

قلب آسیا

خاکت وطن! به دشمن افغان نمی دهم
این ملک باصفا به پلیدان نمی دهم
سنگ و کلوخ کشور زیبای آریا
بر ملحدان به لؤلؤ و مرجان نمی دهم
هر چند، سالهاست که دورم زمیهنم
عشق وطن به جیفهء دونان نمی دهم
تاداده است خدایم، مرا جان در این جهان
"مهر ترابه مهر سلیمان نمی دهم"
من افتخار بودن افغان نیم وطن
هرگز به چین و هندویه جاپان نمی دهم
از بهر لقمه نان به "ناتوی" لعنتی
من اختیار مُلک، به لعینان نمی دهم
افغانستان ما که بود قلب آسیا
این قلب پاره پاره به شیطان نمی دهم
هر کوه و برزن و ظنم را ز صدق دل
چون جان عزیز دارم و ارزان نمی دهم
با آنکه میهنم شده مخروبه کلبه نی
این کلبه ام به ظالم دوران نمی دهم
صد بار "حیدری" اگرم سر برند ترا
من واک* کشورم به غلامان نمی دهم

*-اختیار، تسلط داشتن

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۴، ۱۰، ۲۰۱۲، سdney

به نام باشد غنی، از عقل مفلس
به رنگ طلا و در اصل، بدتر از مس
۱. حیدری، ۲۰۱۴، ۲۰۰۵، سdney
برای اشرف غنی احمدزی سروده شد.

خضم وطن

ای خدا ! آرامش و صلح وطن گم کرده ام
سرزمینم رفت ز دست، آرام تن گم کرده ام
آن فضای باصفای میهنم افغانِستان
را ز دست جانیان، خضم وطن گم کرده ام
بسکه افزون شد به ملک، آدم حیوان صفت
فرق بین آدم و گرگِ دمن گم کرده ام
دشمنان کشورم گردیده اند بادر ما
دوستانِ ایران وطن، از انجمن گم کرده ام
خلق و پرچم نوکران خرس قطبی، میهنم
رایگان دادند به دشمن، آن چمن گم کرده ام
جنگ سالاران بیرحم، بهر کسب جاه و مال
میکنند ویران وطن، باغ و چمن گم کرده ام
نوکران اجنبی، برگزیده ملت سوار
قاتل صدها هزارند، مردوزن گم کرده ام
طالبان دیوبندی، دشمن اسلام ناب
با عملکردهایشان، دین از وطن گم کرده ام
چور کردند موزیم و تخریب نمودند ابدات
زان سبب از میهنم، یاد کهن* گم کرده ام
از خیانت های کرزی با همه دور و برش
ثروت و دارائی مُلک و وطن گم کرده ام
رشوه و رشوه ستانی، گشته امری آشکار
حاکمان صادق و خادم وطن گم کرده ام
در محاکم غیر جیبت را نبینند خائنان
عادلانه حکم حق، از اهل فن** گم کرده ام
عالم و فاضل همه، ترک وطن کردند ز ظلم
در عزای نخبگان، روح از بدن گم کرده ام

باحمایت های شیطان، روبهی مکار پیر
 گشته سلطان وطن، شیر ژین گم کرده ام
 سفله پرورگشته است بس آسمان و هم زمین
 جُغد شده بلبل ولی، سرو سمن گم کرده ام
 یا الهی! میهنم تا کی بود زیرستم
 "حیدری" زین بخت بد، مادر وطن گم کرده ام

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
 ۱۴، ۱۱، ۱۲، ۲۰، سدنی

* - یاد کهن _ یادگارهای تاریخی، آثار عتیق
 ** - اهل فن _ قضات، علمای شریعت

مفلس از عقل
 غنی ای ناخلف اولاد لوگر
 نداشتی ارزش اولاد لوگر
 بودی با نام غنی و مفلس از عقل
 خجالت داده نی اولاد لوگر

۲۹، ۸، ۲۱، ۲۰، سدنی

تَحْتَ الثَّقَر

توکرزی خائن دامن مادر
 بُود تحت الثَّقَر جایت به آخر
 نمودی طالبان را، یاری بسیار
 برای قتل مظلومان کشور

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۹، ۸، ۲۱، ۲۰، سدنی

ماه دو هفته

خوش آن شبی که آیم، جانم بخواب باشی
بوسم لبان شیرین، جوش شباب باشی
دستی کشم به زلفت، ای دلبر قشنگم
من محو حسن زیبا، مُشک و گلاب باشی
جانا چو غنچه گل، داری میشگوفی
در زیر لب تبسم، در غمزه ناب باشی
چشمانت همچو آهو، قدت رسا و دلجو
بی حد قشنگ و زیبا، شه دو غناب باشی
دست حنائیت جان، شرمنده کرده لاله
ماهروی ماهرویان، دور از نقاب باشی
ای صدر نازنینان، بی مثل در گلستان
من غرق در تماشا، تا کی تو خواب باشی
بیدار شو عزیزم، با اندکی ترحم
کن یک نظر بسویم، دور از عذاب باشی
پروین من توئی تو، هم دین من توئی تو
پرهیز نما ز آزار، روشن شهاب باشی
گیرم ترا در آغوش، ماه دو هفته من
با "حیدری" همیشه، شادان و شاپ باشی

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۳۰۲، ۳، ۱۳، سدنی

موش و گربه

یکی موشی بُغْرِیده به گربه
که هوشدارت دهم، گرسویم آئی
من یک موشم، ولی از نسل شیران
اگر مردی؟ بیا کن زور آزمائی
بخندیده زدل مغرور گربه
بگفتا موش مزدورم، کجائی؟
نمک خورده ولی پاسش نکردی
بخدمت میرسم در هر سرائی
بدادم سالها یت ناز و نعمت
توای بیعقل مکن، این خود نمائی
بیک لحظه سرت، برزیر بالت
نمایم تا بفکر خویش آئی
چو موش بی خرد دید قهر گربه
شروع کرده ز گربه، عذر خوانی
خطا کردم خطا کرم، ببخشای
که باشم دیگرت، من یک فدائی

نه بینی زره بیگفتی از من
 نما از لطف خویشت راهنمایی
 بگفتا این غلام و چاکرت من
 ببخشم گرچه کردستم خطائی
 شوم قربان زیبا پنجه هایت
 به امرتو نمودم خود نمائی
 ولی من موشکی بیچاره هستم
 ندارم هیچ وصفی جز گدائی
 شنیدست "حیدری" چون قصهء موش
 به موش گفتا بس است، یاوه سرائی

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۶، ۳، ۲۰۱۴، سdney

طبق معمول همه روزه، سری به سایتهای مختلف انترنتی میزنم. به تاریخ
 پانزدهم مارچ در سایت فارسی بی بی سی خواندم که جناب رئیس جمهور ما
 از مداخلهء ممالک خارجی در جریان انتخابات پیشرو شدیداً هوشدار داده بودند.
 خواندن آن مطلب الهام بخش شعر فوق گردید.

یادش بخیر

جوانی و فصل خوش زندگی
برفته ز دستم، که یادش بخیر
بگشتم مریض و علیل و زحیر
چه شد تندرستی؟ که یادش بخیر
کهولت و هجران بسی مشکل است
رسم روزی میهن، که یادش بخیر
جوانی و آن میله های وطن
گذشته چو خوابی، که یادش بخیر
بداشتیم عجب ملک با امن و خوب
شده دوزخ اکنون، که یادش بخیر
چه حد مردم ما، رفیق و شفیق؟
بگشته مهاجر، که یادش بخیر
نه از انفجار و نه از انتحار
خبر بودش آنوقت، که یادش بخیر
همه قوم و هر ملت کشورم
بودی چون برادر، که یادش بخیر

مُرُوت برفته ز اهل وطن
 صداقت نمانده، که یادش بخیر
 ز دست پلیدان دولت، کنون
 خُریت نمانده، که یادش بخیر
 ز مام وطن، دست بیگانگان
 کجا شد امان؟ که یادش بخیر
 نمودیم کفران نعمت خدایا !
 نما میهنم امن، که یادش بخیر
 مکن "حیدری" کفر نعمت دگر
 بکن شکر آنوقت، که یادش بخیر

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۵، ۸، ۳۱، سډنی

ملت - شریعت، کیش، آیین، پیروان یک دین
 امن - بی بیم شدن، بی ترسی، اطمینان، آسایش
 (فرهنگ فارسی عمید)

زمین گیر

غم هجر وطن کرده مرا پیر
 بُود روز و شبیم در بند زنجیر
 اگر وصلش نگرند حاصل من
 چو مجنون گشته و گردم زمین گیر

حیا بیگانه گان

"ع و غ" را از شمار مرد وزن باید کشید
این حیا بیگانه گان را از وطن باید کشید
نوکران اجنبی و خصم مُلک خویش را
هر چه زودتر با سلاح و سنگ زدن باید کشید
همچو "رخشانه" سنگسار و زبون شان نمود
تا که اجر ظلم خود را، خویشتن باید کشید
لنگی را از فرق "مفلس" *، بید رنگ در گردنش
حلقه کرده با فشار، روح از بدن باید کشید
جمله همکاران این دو، بی مروت ناخلف
را به چوب دار، در چوک و چمن باید کشید
تا به کی ای مردم مظلوم و پاک کشورم
زیر یوغ خائنن، جان از بدن باید کشید
من ندانم در قیامت، با چه رو این ظالمان
در حضور منتقم، سر از کفن باید کشید
ای خدا روزی رسیان تا حیدری با هم وطن
چند صباحی خوش و خرم، زیستن باید کشید

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۶، ۱۱، ۲۰۱۵، سdney

استقبال از دوبیتی آقای نذیر ظفر با مطلع:

"ع و غ" را از الفبای وطن باید کشید

* - "به ظاهر طلاو به باطن مس است

غنی نام دارد ولی مفلس است"

اعداء وطن

درد ورنج های تومیهن نتوان کرد حساب
که تواند بشارد قطرات باران را؟

.....
وطن از درد ورنج هایت بگویم
کدامین یک ز اعدایت بگویم
سرطان* عامل این قلب زارت
ز داوود، شخص خودخواه یت بگویم
زنوکرهای روس ها، دشمن دین
ز خلقی، پرجمی هایت بگویم
ز هفت پاهشت ثور روزهای منحوس
ز جمعی بی خداهایت بگویم
ز خلاق دروغین، مغز پرکاه
ز شاکردو، وفاهایت بگویم
ز کارمل یا نجیب ویا ز کشمند
ز این جمعی خبیث هایت بگویم
ز جانی های خصم ملت ما
زنوکرها و جاسوس هایت بگویم
هزاران بی گناه کشور ما
ز قربانی بم هایت بگویم
مجاهد نام های نوکر غیر
ز طالب ها، وحشی هایت بگویم
عجب طالب؟ که باشد دشمن علم
برادرهای، خائن هایت بگویم

ز کرزی شاه شجاعی ملک افغان
 ز "ع و غ"، جانی هایت بگویم
 شده افغانستان پامال کفار
 ز امروز یا ز فردایت بگویم
 ز دست انتحاری های بی دین
 بخون غرقه سراپایت بگویم
 بترکیدن رسیده، این دلی من
 ز دوری ملک زیبایت بگویم
 نداند "حیدری"، مام عزیزم
 کدامین یک ز غم هایت بگویم

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۶، ۷، ۱۲، سډنی

* ۲۶ سرطان ۱۳۵۲

خلیلی، ای جنایت کار جانی
 تو قتل عام نمودی، خود بدانی
 چقدر غافل شدی، از روز باز خواست
 بود ویل جای تو، گر می ندانی

۱. حیدری، ۲۰۱۴، ۲، ۲۵، سډنی

تو حکمتیار، ای خونخوار و شیطان
 نکردی خدمتی، در راه سبجان
 بگشتی صد هزاران بیگناه را
 نمودی کابل زیبا، تو ویران

۱. حیدری، ۲۰۱۴، ۲، ۲۶، سډنی

تا به کی؟

"ع و غ" این ظلم تان در ملک افغان تا به کی؟
قتل عام بی گناهان، زجرانسان تا به کی؟
دهمزنګ و ګشت و ګشتارهای افزون هر طرف
زین همه سیلاب خون، باشید شادان تا به کی؟
طالب و داعش همه، پرورده دست شما ست
با برادرهای کرزی، لطف و احسان تا به کی؟
هر طرف در عیش و نوشید، خاننان بی خدا
خلق مظلوم وطن، بی آب و بی نان تا به کی؟
پیش خالق، نزد مخلوق، این همه کذب و فریب
در نهاد تان نباشد، هیچ وجدان تا به کی؟
"کری" * آمد، بسته بنمودید عقد بندگی
زیر یوغ آن لعینان، خصم افغان تا به کی؟
روشنانی های کشور، گشته به کلی تاریکی
از ره ظلم شما، این تاریکی ها تا به کی؟
"حیدری" صبح و مساء، دست دعا دارد بلند
کین همه جو رو جفا، بر مردم مان تا به کی؟

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۶، ۸، ۳، سدنی

* - جان کری وزیر خارجهء اضلاع متحده امریکا

استقبال از شعر حضرت حافظ علیه الرحمه با مطلع:
دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما
چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما

پشت به کعبه

پشت به کعبه کرده آمد، سوی ما بی پیر ما
چیست یارب! بعد از این در ملک ما تقدیر ما؟
مردم بیچاره، ما، در عذابند روز و شب
دولت خائن به ملت، در پی زنجیر ما
بی خدایان هر طرف، در انتحار و انفجار
قتل عام بی گناهان، از کدام تقصیر ما؟
عسکرو پلیس ما، قربانی حفظ وطن
نیست جز قتل و قتل، از ناکسان توفیر ما
تا چه وقت؟ در کشور ما، نوکران اجنبی
خون ملت خورده و، هم میکنند تکفیر ما
گر شود ناحق تلف، صدها هزار از هموطن
رو سوی میخانه دارد، رهبر بی پیر ما
قوم پرستی ها رسیده، در حد بالای خود
ملک ما فاقد ز شخصیتی، تا کند تنویر ما
"ع و غ" دائم به فکر، عیش و نوش و دلرند
این حیا بیگانگان، بنموده اند تحقیر ما
از فساد خائنان، رسوای عالم گشته ایم
زرع تریاک در وطن، گردیده است تفسیر ما

آه مظلومان بلاخر، کار خود خواهد نمود
تا کند راهی دوزخ، شخص بی تدبیر ما
"حیدری" تا میتوانی، ناله کن وقت سحر
بی اثر شاید نماند، ناله شبگیر ما

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۴، ۹، ۲۰۱۶، سdney، استرالیا

فکر ریاست

الا دوستم چقدر کردی جنایت؟
نترسیدی ز خالق، بی درایت
نکردی ذره خدمت به ملکت
کنون داری یسر، فکر ریاست

۱. حیدری، ۲۰۱۴، ۲، ۲۰۱۴، سdney

سحرگاه بلبل شوریده زار
بگفتا با گلی زردینه رخسار
چرا رنگت به مثل زعفران است؟
جوابش داد، که از دوری گلزار

۱. حیدری، ۲۰۰۹، ۰۸، ۳۱، سdney

ای بلبل شوریده ز گلزار کجائی؟
با حالت پژمرده چنین خوار چرائی؟
چون من شده ای دور، مگر از خانه و ملکت
از ظلم که بدبخت شده، محکوم چرائی؟

۱. حیدری، ۲۰۱۰، ۱۲، ۲۹، سdney

قتل و قتال

هموطن در ملک ما، تاکی چنین قتل و قتال؟
عاملاتش این همه، نوکرو چاکر راببین
کلهء طاس غنی وریش مفلوک سیاف
آن یکی بی مغز و دیگر، پرجناور* را ببین
کرده عبدالله خجل، پنجشیر و هم پنجشیریان
دو ستم این نوکر، هر سِفله وزر راببین
هم خلیلی و محقق با سیاف و کوروکر
با همه این خائنان، جانی اتمر راببین
آنکه می پوشد چین، بهر فریب هموطن
رشوه خواریهای بی شرمش، به دفتر راببین
فکر هوش ظالمان با شد، برای جمع پول
چشم های مرغ دُر، روباه لوگر را ببین
صبغت الله گرببینی؟، عودُ با الله را بخوان
استخاره های وی، از بهر دالر را ببین
بهر خوشنودی دشمن، صد خیانت میکنند
دروطن احوالِ خلق زار و مضطر را ببین
روز و شب هم میهنان، در کوشش یک لقمه نان
وضع کشور را نگر، شیرینچر راببین
ده هزاران نوجوان و عسکر مظلوم ما
از برای حفظ میهن، خاک بر سر را ببین
حق ملت خورده رفتند، عدهء زین جانیان
با همه حرص و تلاش، دست بی پر راببین

گورِ تنهائی و اعمالِ جنائی دهرِ دون
خوش چه پاداشی بگیرند؟!، عدلِ داورِ راببین
شکوه دارد "حیدری" زینِ ظالمان، خصمِ وطن
نزدِ خلاقِ دو عالم، روزِ محشرِ راببین

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۱، ۱۶، ۲۰، ۲۵، سډنی

*- جناور_ تلفظ عامیانهء جانور

اشکِ یتیم

ای وطنِ جانم بقربانت، به هجرا نت قسم
بهر مظلومان و بر اشکِ یتیمانِ قسم
ظالمانِ رحمی نکردند، بر جوان و پیر تو
لاله سان غرقه بخونی، بر شهیدانِ قسم
مردم بیچاره ات، با درد و رنج بشمار
برغم بیچارگان و مستمندانِ قسم
هر چه را زیبا ببینم، در دیا ردیگران
یا دمن آید ز تو، بردشت و دامانِ قسم
سوز و افغانم ز دردت، تا ابد در دوام
تا که جان دارم بتن، بر سوز و افغانِ قسم
حیدری خواهد زیزدان، تا ز لطف بی کران
بیند ت آبا دوخوش، بر شاه مردانِ قسم

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

دزدان حرفوی

استقبال از "خر نامه" میرزاده عشقی با مطلع:

درداو حسرتا که جهان شد به کام خر
زد چرخ سیفله، سکهء دولت به نام خر

افسوس، صد افسوس که وطن شد بیکام دزد
ترک وطن نموده هزاران، زدام دزد
"از بسکه آسمان وزمین سیفله پرورند"
زد دهر دون سکهء دولت به نام دزد
دزدان ونوکران، وزیران دولت اند
یا رب! تابه کی بُود، این احتشام* دزد؟
"روزی که جلسهء وزرا منعقد شود"
مجلس شود شغالی، از ازدحام دزد
دزدان سرورند* و!! از اینرو به ملک ما
دارند عده پی، ارادت محکم، به نام دزد
دزدان وکیل ملت و حکام کشورند
زین بیشتر چه میطلبید، از مقام دزد؟
دزدان ما، صاحب قدرت به میهن اند
پس لازم است تاهمه داریم، احترام دزد!!

گردد مستدام، حکومت دزدان به مملکت
 تا غریبان لزوم بدانند، دوام دزد
 قتل و قتال عام به هرسوی کشورم
 برپاست از قدم، خواص و عوام دزد
 در غیبت غنی، چو کرسی بُود کفیل
 این حیلَه گر لایق، قایم مقام دزد
 آگاه ز ارتباط، دزدان کسی نشد
 با طالبان و داعشیان، و زمرام دزد
 ای حیدری ز چه کردی ترک، کشورت؟
 ز آنرو که در حیات نگشتم، غلام دزد
 امروز، روز قدرت دزدان حرفویست
 فردا زمان دزد گُشی و انتقام دزد

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۷، ۱۲، ۲۰۱۶، سدنې، آسټرالیا

* احتشام- حشمت و بزرگی، جاه و جلال یافتن

سټوړ- رئیس، پیشوا، سرپرست

فَرهنگ فارسی عمید

تذکر:- در سروده فوق نخواستم مانند مرحوم میرزاده "عشق" از کلمه "خر" استفاده

نمایم. زیرا به نظر من این یک توهین بزرگ است به مقام خر. زیرا خر حیوانیست در خدمت بشر، دزدی نمی کند، به وطن خود و به صاحب خود جفا و خیانت نمی کند، غیر از آخور خود، از آخور حیوانات دیگر استفاده نمی کند، بار می برد و گاه می خورد. اما پناه به خدا از دزدان وطن ما که از هیچ جنایت و خیانت به مادر وطن خود و هموطنان خود دریغ نمی ورزند.

غم هجران

در دیست غم هجران که مداوا شدنی نیست
خاریست مغلان که زپا رد شدنی نیست
تا وصل وطن خدا نصیبم نکند
عمریست که هرگز، بحساب آمدنی نیست

ا. حیدری

۱۶، ۱۱، ۲۰۱۳، سندی

فراق میهن

فراق میهنم از بس مرا خون جگر کرده
رسید عمرم به آخر، روح من از تن بدر کرده
شب و روزم زیاد مردم مظلوم و بیچاره
خداوند! مرا مرغی شکسته بال و پر کرده

ا. حیدری

۱۶، ۱۱، ۲۰۱۳، سندی

شرم لوگر

یکی خائن به مُلک داریم عزیزان
که باشد شرم لوگر ننگ افغان
بود چهل ساله نوکر، دشمنان را
سرش طاس و دهانش مثل گرگان
خودش پست و قدش پست و عمل زشت*
بدون شک بود، شاگرد شیطان
نگردد سیر، زخونریزی بکشور
بود دائم تلاشش، قتل انسان
حمایت میکند، طالب همیشه
بود داعش، ورا چون جسم و هم جان
هزاران هموطن گر، قتل نمایند
نیارد خم به ابرو، نسل شمران
به هر جای وطن چون میرزا النگ
به صدها بیگناه، گردند شهیدان
تمام عمر وی در خدمت کفر
تظاهر میکند، باشد مسلمان
به مُلک ما نماید قوم پرستی
بود فاشیست و بی عقل، همچو حیوان

الا ای هموطن، تا کی تو خاموش؟
 نما این جانی را، نابود دوران
 زلوتش پاک گردان میهنّت را
 نما این خدمتت، از بهر یزدان
 خجالت میکشم باشد وطندار
 مرا این خائن عاری ز وجدان
 خدایا! رحم کن بر ملت ما
 رهایی ده وطن، از شر دزدان
 بداری حیدری را شاد یارب!
 که بیند جانیان، راهی نیران

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۷، ۸، ۱۹، سدنّی، آسترالیا

*پست- کوتاه، پانین، مّخوار و زبون، بخیل، فرومایه، ناکس

فرهنگ فارسی عمید

زهر مرگ

ز مامداران ملک در عیش و نوشند
 به پُر بنمودن جیب در خروشدند
 به زعم شان حیا تند بر همیشه
 رسد روزی که زهر مرگ نوشند

شرم و حیا

بالهام گرفتن از شعر مرحوم عشق‌ری با مطلع:

شرم و حیا بدیده‌ء خرد و کلان نماند
نور و نمک بچهره‌ء پیرو جوان نماند

شرم و حیا ز جمع یزیدان مان برفت
باغصب ارگ ز وطن، امن و امان برفت
از دست خائنان بکشور، در این زمان
آن احترام به مادر میهن، عیان برفت
گشت و گزار و میله به هر گوشه‌ء وطن
از دست دشمنان وطن، این زمان برفت
آن قلب بی‌ریا و پُر از خُب خاک مان
بودست و دیعه‌ء که به آخر، چسان برفت
نیکان و نخبه‌گان، همه هجرت نموده‌اند
شد کشورم خراب و همان عزّویشان برفت
از جور روزگار و جمع وطن‌فروش
آزادی وطن، چو تیر از کمان برفت
از دست ناکسان و غلامان اجنبی
آن اختیار مُلک، همه از دست مان برفت

نوکر گشته ایم وز بخت نگون مان
 آن غیرت و شهامت افغانیان برفت
 گشته خائنان بوطن، صاحب اقتدار
 فرقی میان عالم و هم جاهلان برفت
 دزدان حرفوی، همه جا شد پولیس ما
 شرم و حراس رشوه ستانی، عیان برفت
 قتل و قتل مردم مظلوم و بی گناه
 ترس از خدا و بنده و از آن جهان برفت
 ای دوستان و خُلب وطن چارهء کنیم
 چون مادر شکسته دل، پیرمان برفت
 بالغ به سه دهه، که شدی دور از وطن
 صدحیف "حیدری" که جوانی چنان برفت

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۸، ۴، ۳، سډنی، آسټرالیا

نوکر

محقق تا بکی باشی تو نوکر؟
 کمی آ، باخودت جانی چاکر
 بیا آخر، دمی شرم از خدا کن
 ز قتل عام مردم، گشتی رهبر

۱، حیدری، ۲۰۱۴، ۲، ۱۲، سډنی

یاد وطن

هرگز یاد وطن از دل و از جان نرود
تا که جان دارم از آن، چشمهء حیوان نرود
شب و روزم بفکر وطن و هموطنان
یادم هیچگاه ز آن، لعل بدخشان نرود
از صفای وطنم، لوگر زاد گاه پدر
یادم از آب و هوای خوش، پغمان نرود
شده عمری که ز آن، مینوی دنیا دورم
تا کنم ترک جهان، یاد ز غریبان نرود
مردمان وطنم خیلی رفیق و مشفق
یادم از ملت محبوب و یتیمان نرود
چه عجب ماه رخانی که داشتیم بوطن
یاد ز آن خیلی پریرو، و غزالان نرود
یاد نوروز و همان میلهء دربار سخی (ع)
یاد از لالهء سرخ و، زمزاران نرود
شهرهای وطنم هریکی بهتر زدگر
یادم از لوگر و پنجشیر و، شبرغان نرود
کابل و غزنی و قندار و جنوبی و هرات
یادم از مشرقی و قندز و بامیان نرود
دارالامان، شهرنو و کهنهء کابل جانم
یادم از چنداول و کارتهء پیروان نرود
کوچ کرده ست هزاران، زارگ وطنم
یادم از جور زمان و، ز زاغان نرود

آنزمانی که نمودم، سفری ترک وطن
یادم از ظلم یزیدان و، ز زندان نروود
یاد از هر طرفی کشور زیبایم هرگز
"حیدری" تا که حیاتی، به آسان نروود

پوهنوال داکتر اسد الله حیدری

۲۰۱۹، ۸، ۴، سدنی

نامرد نابکار، بوطن باز آورند
آدم گش خونخوار، به چمن باز آورند
جلاد ناخلف بزودی شود رئیس
درنده گرگ به حیث شبان، باز آورند
از بهر قتل عام عزیزان کشورم
نسل یزید و شمر، به ما باز آورند
بنموده کابل زیبای ما خراب
راکت پران کور چرا باز آورند؟
او بسته است کمر، به کشتاری شمار
با خدعه و فریب و را باز آورند
نامش گره خورده به حکمت ولی چه سود؟
بوئی نبرده زان، مگرش باز آورند
در عمر نکرده است عبادت برای حق
اما بنام حامی دین، باز آورند
پشتون، تاجک و هزاره و از یک یکی شوید
مانع شوید که شمر، به وطن باز آورند
تا کی "حیدری" و طنت زیریوغ خصم؟
تا چند خموش که خصم کهن، باز آورند؟

انتحاری های بی دین

خدایا ! تا به کی؟ درکشورما
شب و روز در خطر، خشک و ترما
همه جا، انتحاری های بی دین
نمایند قتل عام، همکشورما
گذشت چل سال از این آشفته حالی
رسید بمب ها زهرسو، برسرما
یکی خلق و دگر پرچم، مجاهد
چه ظلم های نکردند برسرما
بگشته کشورم میدان جنگ ها
هجوم شرق و غرب برپیکرما
بگشتند صد هزاران، همدیارم
به ملیون ها فراری، یاورما
سراسر میهنم ویرانه گشته
خرابه کابل و هم لوگرما
بشد غزنی، هرات و بامیانم
بخون غرقه به هر جا دفترما

ولایت های کشور، جمله درخون
همه ملت بودند چشم، تر ما
به آخر حیدری تا کی تو خاموش؟
بکن عرضت به پیش، داور ما
خدایا از کرم لطفی به ملکم
نما این جانیان، دور از سرما

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۱، ۲، ۰۱، سدنی

وطن خونین است

وطن زدست خائن ارگ، خونین است
هم زدست چاکران بی دین، خونین است
تا که این دارهء دزدان، به سر قدرت باشند
شب و روز وطن ما، چنین خونین است
پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۸، ۸، ۳۰، سدنی

جلای وطن

عمر دوروزه ام، به جلای وطن گذشت
یارب ایچه کرده ام، که چنین درمحن گذشت
تحصیل تا دکترا کردم، که کنم خدمت وطن
افسوس که حاصلش، همه دور از وطن گذشت
از آن زمان که کردم ترک کشورم
روزم سیاه بوده و شب درحزن گذشت
دائم بفکر میهن زیبای خود بدم
داغم به دل ز شهیدان بی کفن گذشت
از ظلم یزیدان اولاد ناخلف
شد کابلم خراب و ظلم اهرمن گذشت
داوود شد بناگر، ویرانی وطن
قتل های روس و غلامان، در وطن گذشت
عشق فرهاد جانفدا، نصیب خسرو شد
فرق بشکافته ز تیشه ی کوهکن گذشت
در میهنم هزاران بی گناه شهید شد
ظلم و استبداد قاتلان، هموطن گذشت

داشتم آرزو، که رسم روزی، میهنم
نقش بر آب گشته و، آن وقت من گذشت
یارب! بحق انهمه پاکان در گه ات
مگذار مابقی عمر، دور از چمن گذشت
کن حیدری به آخر عمر، راهی وطن
تا آخرین دقایق عمر، در وطن گذشت

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۲۱، ۲، ۹، سدنی

خدا یا ای وطن، گیرم در آغوش
ز هجرانت بگشتم، خانه بردوش
بیادت روز شب خون میخور ددل
چراغ زندگی ام، روبه خاموش
ا. حیدری، ۱۳، ۱۰، ۱۸، ۲۰ سدنی

ز کابل جان

خداوندا! مرا رنجور کردی
ز کابل جان ولوگر، دور کردی
رسانی من، بلاخر روزی آنجا
که بینم دشمنانش، گور کردی
ا. حیدری، ۱۶، ۱۰، ۱۸، ۲۰ سدنی

دختر کوچی

بدیدم دختر کوچی به لوگر
چو مهتاب می درخشید، دیده‌تر
ندانستم چرا حالش چنین بود؟
نمود آن نازنین، چشمان من تر
بگفتم نام زیباییت چه باشد؟
بگفت مهتاب، نام من بداختر
شدیم با هم دمی با گفت و گویی
بنالید از جفای، قوم کافر
بگفتا بودمی با یک جوان دوست
ولی روزی زدندش، تیر بر سر
برفت آن نامراد، از دهر دنیا
گذاشت تنها مرا، بی یار و یاور
شبى دیدم بخوابش، خوش و خندان
بگفتا تو هم بیا، اینجا است بهتر
نه از آن جاهلان، روئی ببینی
نه از آن قاتلان، فکری در سر

خدا کرده نصیب من شهادت
اگر گردد نصیب تو، چه بهتر
بداری "حیدری"، این قصه کوتاه؟
نباشد جز جگرخونی، سراسر
سرشت جانیان میهن ما
همیشه ظلم بالای ضعیفتر
پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۱، ۲، ۲۲، سدنی

جنرال رازق شهید

رازق نمرده و، جاودانه زنده است
مرده غنی و کرزی و اطرافیان شان
وی صادقانه خدمت مام وطن نمود
گشته شهید و فردوس برین جای شان
۱ حیدری ۲۰۱۸، ۱۰، ۲۰، سدنی

پری روی کابل

پری رو دختری دوستم به کابل
قدوبالا به مثل شاخه گل
زیبا رویان کابل جمع بودند
ندیدم دختری، همچون پری گل
دوچشم آبی وزلفانی طلانی
بدش شاگرد، دانشگاه کابل
زدست خائنانشورما
خرابه شد وطن، هم شهر کابل
جفای خلق و پرچم نوکر روس
گذشت از حد، برون شد از تحمل
نبودش چاره جز ترک کشور
رسید وقت جدائی، سنبل و گل
نمودم قصد هجران، مادر خویش
چه مشکل بودش، دل کندن ز کابل
پس از زجرها، مشقت های بسیار
بشد پایم برون، از مامن گل

رسیدم مُلک پنجابی بی دین
 شدم بیچاره بی یاران همدل
 صبحی چندگذشت انجا به خواری
 همیشه دردم، ازدوری کابل
 بلاخر "حیدری" از لطف یزدان
 رسیدش شهر زیبای، پراز گل
 خدایا! لطف خود کردی نصیبم
 هزاران شکر نعمت، قادر گل

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۲۱، ۳، ۸، سډنی

نامرد پنجشیر

خجالت باد برنامرد پنجشیر
 که گشته نوکر روباه لوگر
 به ملک ما بیحد، قتل و قتل است
 بوندروباه و نوکر، کور و هم کر

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۸، ۸، ۳۰، سډنی

اشرف غنی بی خدای ما

اشرف بی خدای ما، ارگ رها نمی کند
از همه قتل بی گناه، هیچ حیا نمی کند
روز شبش به عیش و نوش، نیست بفکر ملتش
خون یتیم و بیوه زن، خورده ابا نمی کند
نفس پلید و سرکشش، غافل است ز رفتنش
روزی رسد که میرود، عمر بقا نمی کند
گرچه که مال و ثروتش، گشته چو قارون وار
دست خالی میرود بگور، مال وفا نمی کند
حیدری کوش در این جهان، باشی همیشه با خدا
خدمت به بندگان حق، هیچ جفا نمی کند

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۲۱، ۴، ۱۴، سدنی

داوود خان ظالم

ز ظلمت گشتی داوود، خانه برباد
همه خرد و بزرگ، تا طفل نوزاد
به چهار روزه قدرت فانی در این دهر
خراب کردی دودهر، از بیخ و بنیاد
گرفتی خلق و پرچم را تو همکار
که بودند نوکران روس الحاد
اگر خلق و، و گر پرچم نمی بود
نمی شد مُلک ما، اینگونه برباد
اگر چه خود بودی، از دل وطن دوست
ز خود خواهی، وطن کردی تو برباد
بگشتی بی گناهان را تو بسیار
زدست شد هزاران خانه برباد
شکنجه کردی بیحد، هر که خواستی
نه ترسی از خدا، نی داد و فریاد
رسانیدی بقتل مردان کشور
که بوده اند به مُلک، صالح اولاد

شکنجه کرده گشتی، میوندوال مظلوم
 ملک خان وشعاع وخیلی افراد
 همه قتل ها که تا امروز به میهن
 شود، خون همه، برگردنت باد
 نمودی "حیدری" یادی زفرعون
 بس است آخردگر، ازظالمان یاد
 خداوند عادل وداناست زاعمال
 بگیرد داد مظلومان، زشداد

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۲۱، ۴، ۱۱، سډنی

گورتنگ وتاریک

الا حضرت تو تا کی زنده باشی؟
 زحرص بی حدت، پاینده باشی
 رسد روزی به گورتنگ وتاریک
 غذای مارو عقرب، مرده باشی

احیدری، ۲۰۱۴، ۲، ۲۶، سډنی

در فکروطن

"دیشب بخدا خمار بودم"
در فکروطن، فگار بودم
از اول شب به لوگرم بود
پاسی بگذشت، مزار بودم
رفتم زمزار بسوی شغنان
زیبا گلی را، کنار بودم
آنگاه که به بامیان رسیدم
شا هکار زمان، نظر بودم
زانجا برفتم بسوی پایتخت
در کابل گلزار، بودم
در آخر شب به وقت صبحگاه
برتوسن بخت سوار بودم
یارب! چه شبی بودش دیشب
در میهن و بانگار بودم
آخر چه شد حیدری که شب رفت؟
دیدم که هنوز خمار بودم

پوهنوال داکتر اسد الله حیدری

۲۴، ۴، ۲۰۲۱، مبدنی

فگار - از رده، خسته، رنجور

فرهنگ فارسی عمید

پغمان

چه زیبا شهری باشد، شهر پغمان
به گرما، راحت جان بوده پغمان
به تابستان گرم شهر کابل
عجب آب و هوای دارد پغمان
به هر سو دره های سبز و خرم
که آبش آید از کوه های پغمان
خدا دادست عجب زیبا طبیعت
به هرکنج و کنار شهر پغمان
به شب های بهار و مهتابی
بهشتی بوده است، تپهء پغمان
برای مردم کابل به گرما
چه زیبا میله جایی، بودست پغمان
شب یلدا اگر چه فصل سرماست
جوانان میروند، شب را به پغمان
چه شد؟ کین نعمت مخلوق کابل
گرفته شد زدوستان پغمان

سرطان آمد و کشور گرفتار
 به صدها رنج و غم، منجمله پغمان
 بلانی بی خبر آمد به میهن
 بشد قتل و قتال هرسو به پغمان
 به هر جا دزدی و چورو چپاول
 شروع کرد غاصبان شهر پغمان
 یکی کرد قبضه کلی شهر بر خود
 هزاران نا توان، بی جا به پغمان
 چه بد دیدند؟ ز اسلام عزیزش
 وهابیت بشد رایج به پغمان
 الهی رحم کن تاکی چنین حال؟
 که بیند "حیدری"، دوباره پغمان

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۷، ۵، ۲۰۲۱، سډنی

مرغ دزد ارگ ما

مرغ دزد بی خدای ما، ارگ رها نمی کند
از همه قتل بی گناه، هیچ حیا نمی کند
روز شبش به عیش و نوش، نیست بفکر ملتش
خون یتیم و بیوه زن، خورده ابا نمی کند
اردوی بی سروطن، قتل شوند به هر طرف
مرغ دزد ارگ ما بجز، باد خطا نمی کند
میکند همیشه طمطراق، بسکه همه صبح و شام
درد وطن آن دنی، هیچ دوا نمی کند
گر برود به کعبه اش، بهر ریأ و فریب
بهر وطن آن پلید، هیچ دعا نمی کند
نفس پلید و سرکشش، غافل است ز رفتنش
روزی رسد که میرود، عمر بقا نمی کند
می فگند تفرقه، هر طرف وطن غنی
در پی صلح و صفاء، سعی بجا نمی کند
گرچه که مال و ثروتش، گشته چوقارون و ار
دست خالی میرود بگور، مال وفا نمی کند

حیدری کوش در این جهان، باشی همیش با خدا
خدمت به بندگان حق، هیچ جفا نمی کند

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۸، ۵، ۲۰۲۱، سdney

تذکر: غزل فوق بالهام گرفتن از سرودهء مرحوم ساربان با مطلع:

این غم بی حیا، باز مرا رها نمی کند
از من و ناله های من، هیچ حیا نمی کند
سروده شد.

نظر از لطف

ندارم یک شبی آرام و راحت
ز هجرانت برفته صبر و طاقت
عزیزم تا به کی دوری نمائی؟
خدا را! یک نظر از لطف و شفقت

آزار زمانه

زمانه بسکه آرام نمودی
ز عمر خویش بیزارم نمودی
نکردی یک نظر از روی شفقت
به ملک غیر چه قدر، خوارم نمودی

مهد اولیا

این مهد اولیا به غلامان نمی دهم
افغان ستان خود به پلیدان نمی دهم
این خاک با صفا که بُود قبلهء دلم
این قبله ام به کفر و خبیثان نمی دهم
هرچند که خائنان به قدرت، فروختند وطن
از هر وجب دفاع کرده به دوانان نمی دهم
سنگ و کلوخ توای جنتم، وطن
بر دشمنان به لؤلؤ و مرجان نمی دهم
شد سالهای زیاد که دورم از برت
عشقت وطن به جنت و رضوان نمی دهم
تا آن زمان که جان بدارم در این جهان
"مهرتورا به مهر سلیمان نمی دهم"
من افتخار بودن، افغانانیم وطن
هرگز به چین و جرمن و ایران نمی دهم
از بهرجیفهء به بایدن و غربیان
من اختیار ملک، چتلسان نمی دهم
این خاک پاک که بُود، مهد اولیا
این مهد پاک خویش، به شیطان نمی دهم
هر ویرانه ی وطنم را ز صدق دل
بهتر ز جان عزیز دارم وارزان نمی دهم
با آنکه کشورم شده، ویرانه کلبه ی
این کلبه ام، به گنج فراوان نمی دهم

در غزنی و هرات و به گردیز و در مزار
چون خاک اولیاست، به دنوان نمی دهم
صد بار "حیدری" اگرم سربرند ترا
من اختیار ملک به یزیدان نمی دهم

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۷، ۲۱، ۲۰۲۱، سdney

ای وطن جانم بقربانت، به هجرا نت قسم
بهر مظلومان و بر اشک یتیمان قسم
ظالمان رحمی نکردند، بر جوان و پیر تو
لاله سان غرقه بخونی، بر شهیدان قسم
مردم بیچاره ات، با درد و رنج بیشمار
بر غم بیچارگان و مستمندان قسم
هر چه را زیبا ببینم، در دیا ریگران
یا دمن آید ز تو، بردشت و دامان قسم
سوز و افغانم ز دردت، تا ابد دارد و ام
تا که جان دارم بتن، بر سوز و افغان قسم
حیدری خواهد یزدان، تا ز لطف بی کران
بیند ت آبا دو خوش، بر شاه مردان قسم

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

جهان دو روزه

جهان دو روزه بر تو جاوید نیست
زراندوزی بیهوده ات، سود نیست
شب و روز خود را تلف می کنی
چرا قتل ممنوع، هدف می کنی
ز تبعیض و تعصب، چه سودی بری
نه از قتل نا حق، تو موئی بری
چه سالها نمودی تو کشتار خلق
کنند آویزانانت، چو صدام ز حلق
چه باید ترا، تا که روز جزا
بری با تواضع، به پیش خدا
به جز اعمال شومت ای دون صفت
نباشد ترا یار با معرفت
جهنم بود جاییت ای بی خدا
حمیم جهنم، سزا است ترا
بخوردی تو خون یتیم، بیوه زن
نمودی تو کشور به مثل لجن
چپاول بکردی تا حد توان
بدزدیدی تو، سرمایهء ملک مان
به آخر کجا می بری، سیم وزر؟
همه از تو مانند، روند بر هدر

نما "حیدری" کم، زگفتار خویش
خدا داند همه را، چه از کم چه بیش

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۱۸، ۷، ۲۱، ۲۰۲۱، سدنی

برف و باران وطن

خوش بود دامن دشت و کھساران وطن
خوش بود سیرو صفای مرغزاران وطن
خوش بود باد لبران مهجبین کشورم
در شب مهتاب و مطرب، در بهاران وطن
خوش بود پغمان و استالاف، ویاکاریزمیر
روز جوزا و شب قوسی، بایاران وطن
خوش بود در روز نوروز و مزارشاه دین
ژنده بالا کردنش، با جان نثاران وطن
خوش بود در ملک خود با فقر و با بیچارگی
نی که در کاخ سفید و درد هجران وطن
خوش بود گر حیدری، از لطف بی پایان حق
باز بار د بزرست، هم برف و باران وطن

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۸ جون ۲۰۰۵، سدنی

غاصبان ارگ ما

غاصبان ارگ ما، آن ظالمان میهن فروش
کرده اند بارمذلت، با حقارت را به دوش
بوده اند در مُلک خود، حلقه برگوشان غلام
شرم ندارند از خدا و مسجد و نی از کلام
می فروشند کشور ما را به طالب رایگان
می کنند قربان هزاران عسکرمان، راه شان
این خبیثان کرده اند، زیبا وطن مخروبه نی
در فرارند صد هزاران، ناتوان بی خانه نی
بهر چار روزه دوام و قدرت ناپایدار
پشت پرده خدعه دارند، دوستی بادشمن قرار
تفرقه اندازی شان گشته است، حد کمال
قصد شان واضح بود، سُکنای طالب در شمال
این خدا ناباوران، تا کی بُوند در مُلک ما ؟
هر چه زودتر پیا شده و گم کنید غدارها
اشرف سخت بی شرف، با جمله همدستان شان
راهی نیران نموده، پاک سازید مُلک تان
"حیدری" تا چند خوری، خون جگر بهر وطن
بعد هر شب روز آید، آخرش در انجمن

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۸۰۴، ۲۰۲۱، سِدَنی

دور از وطن

زندگی دور از وطن، در خاک رفتن بهتر است
مرگ، زیر سلطهء بیگانه بودن برتر است
میهن پاکم اگر چه دست ناهلان قتاد
حافظ و حامی مردم، خالق بحرو بر است
طالب و داعش همانا، کرزی و اشرف غنی است
عبدالله و اتمرو یاران، نوکران و چاکر است
کرده اند میهن فروشان، ملک مان ازین خراب
شرمسار هر دو عالم، نزد حی داور است
کرزی خاین نمودست، طالبان امداد زیاد
بعداو روباه لوگر، طالبان را چاکر است
عبدالله و صالح و اتمر، با ستانکزبان
خاینان ملی و از دشمنان کشور است
دوستم و نور و محقق، با خلیلی خبیث
دشمن هم میهنان بوده، غلام دالر است
گلبدین، سیاف که باشند ظالمان نسل یزید
عاقبت پاداش شان نزد خدا، در محشر است
ای خدا! در حفظ خود داری، مسعود جوان
زانکه او یک جانفدای واقعی کشور است
"حیدری" دور از وطن، دارد جهادش با قلم
حامی وی در دو عالم، ذوالجلال اکبر است

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۲۹، ۹، ۲۱، ۲۰، سدنی، آسترالیا

نوکر شیطان

نوکر شیطان دوباره شد بقدرت در وطن
طالبان جاهلان، این دشمنان مرد وزن
از قدوم شوم اینها، قتل و کشتار هر طرف
صدهزاران هموطن، روبرو فرارند بی هدف
یک خبیث عفوہ عمومی، اعلان می کند
صد خبیث دیگرش قتلی، فراوان می کند
فقرو فاقه هر طرف در ملک ما گشته فزون
روزگار مردم ما، روز شب باشد به خون
قتل های هدفمند، در میهنم شد کارشان
خالقا! این بی خدایان تا به کی در ملک مان؟
کشت و کشتار در عروسی ها، باشد فخرشان
دشمن موسیقی و علم، اینهمه کردارشان
جای خدمت ملت مان، دائماً دارند قتال
اکثر مظلوم کشور، فاقند از نان و مال
میرسد فصل زمستان و غریبان هر طرف
بی لباس گرم و بی خوراک، باشند صف بصف
ای خدا از لطف خود کن، طالبان محواز وطن
وانگهی از مهر خاصیت، یک نظر بر این چمن
کن ز رحمت "حیدری" را شاد و خرم ای خدا!
مردم بیچاره اش، آزاد گردان زین بلا

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۳۰، ۱۰، ۲۱، ۲۰۲۱، سدنی

خالقا

استقبال از سرودهء محترم مصلح سلجوقی با مطلع:
"خدا من از تو میترسم"

من از تو میترسم
از قیامتت
از عدالتت
از کفرت
از عذابت
از جهنمت
من از تو میترم
ولی
این خائنان مُلک
این جانیان کشور
این وطن فروشان
این ناخلفان و نامردان
این غلامان بیگانگان
این دشمنان اسلام و مسلمان
از تو نمی ترسند
به جهنمت
به کفر آخرت
به عدالتت
و به محکمهء عدلت
عقیده
و از قیامتت
هراسی
ندارند
ولی
من از تو میترسم

به آنچه این بی دینان
 این درندگان دوپا
 این گرگان آدم چهره
 دور از آدمگری و انسانیت
 عقیده
 ندارند
 ولی
 من معتقدم
 از تو میترسم
 ملا نماهای دیوبندی
 مزدوران پاکستان
 و سعودی
 بنده های پوند و دالر و کلدان
 چاکران خارجی
 فال بینان و کجکول داران
 دیروز
 تزویرکنندگان و حقه بازان
 امروز
 با استخاره ها
 گفتار نا حق و دروغین
 سالوسانه و بیهوده
 باهدایات شیطان
 باهمکاری دزدان
 با برادر گفتن
 جلادان
 از تو نمی ترسند
 من از تو میترسم
 الهی!
 "ع و غ" تا کی؟
 بوند حاکم

در این کشور
ملک افغان
میهن آزادگان
نمودند چور
از میهن
آنچه را خواستند
به غارت بردند
آنچه را توانستند
هنوز هم چشم های
حریص شان
دور از قناعت
منتظر خاک
گور

از تو نمی ترسند
من از تو می ترسم
بکشور نیست
یک روزی
که باشد
خلق مظلومش
فارغ

از هراس و ترس
از انفجار و انتحار
از طالب جانی
از داعش خونخوار
و از حاکمان غدار
خدایا!

من از تو می ترسم
وطنم را
مرا

با تمام هموطنان افتاده در بندم

از شر این
 دجالان
 بی وجدان ها
 نجات داده
 در پناه خود
 نگهدار
 من از تو میترسم
 و چشم امیدم بسوی توست
 الهی! صبر توتا کی؟
 ظلم ظالمان تا چند؟
 ببخش "حیدری" را
 این عبد نا توان و
 عاصی را
 از کرمت یا رب!
 مکن کيفر
 ز گفتارش
 نجاتش ده
 توازنارش
 نصیبش کن
 بهشت عنبرین را
 با
 رسول برحق و
 الش
 من از تو میترسم
 بسیار میترسم
 میترسم
 میترسم

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
 ۱۷، ۱۰، ۲۰۱۵، سدهی

دجال - کذاب، بسیار دروغگو، فریب دهنده
 حقه باز - شعبده باز، حيله گر، فریب دهنده
 سالوس - فریب دهنده، مکار، حيله گر، خدعه و فریب
 حرص - آزمند شدن، ضد قناعت
 فرهنگ فارسی عمید

هفت و هشت ثور

هفت و هشت ثور آمد، درد بی درمان رسید
 مردمان میهنم را، موسم هجران رسید
 نوکران مارکس ولین، کشور افغان فروخت
 بهر شاگردان شیطان، لعنت یزدان رسید

ششم ثور ۱۳۸۸ مطابق ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱ شهریور ۱۳۸۸، سندی

دل دیوانه

خدا داند دل دیوانه توست
 همه غمهایم از افسانه توست
 به ملک غربت ای مام عزیزم
 شب و روزم به فکر و خانه توست

شب تاریک

خدایا! درد من درمان بنمای
 فراق میهنم آسان بنمای
 ز هجرانش مسوزانم شب و روز
 شب تاریک من روشن بنمای

آزادی زنان

خواهم از خالق یکتا
که زنانِ وطنِ ما
مانند هر آزاده زن دنیا، مثل هر انسان
شکنند بند اسارت
شوند آزاد ز حقارت
رسد آن روز بزودی
که همه شاد و سر حال
لیک

آن جمع خبیثان
پیروان شیطان
اخلاف یزیدان
از طالب جاهل و
از داعش نادان
از حاکم مفسد
از قاضی بی علم
آن مرتشی خونخوار
آن کله و دستار
هر دشمن قرآن و مسلمان
آن نوکردالرو دینار
دشمن دیرینه و پیرکینهء میهن
منحل گرار دو
پا بوس پلیدان
آن دولت بی همت و

مزدور اجانب
 آن کله بی مغز
 اما، متفکر!!!
 در سطح جهان
 اعجوبهء مخلوق
 آن حامی اشرار
 آن عامل سنگسار و
 بریدن های سرها
 بی ترس خدا
 آن قاتل فرخنده و رخشانه و
 صدها هزاران
 از عسکرو هم مردم بیچارهء بی نان
 مثله گرزن ها
 و آن زانی طفلان
 آن جمع ستمگر
 آن نوکرو چاکر
 هریک زدگر بدتر و بدتر
 از قهر خداوند جبار
 در دوزخ و نیران
 گرفتار
 گرفتار

انشأ الله

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
 ۲۰۱۵، ۱۱، ۱۱؛ سدنی

کرزی با برادران ناراضی اش

برادر های ناراضی
عزیزان کنونی و هم ماضی
بگشتید آنقدر افغان مارا،
حسابش نتوان کرد
نمودید ملک ما ویران و
نا امن
مسا جد و مکتب ها، شفا خانه ها و
راه ها و پل ها را نمودید
ویران
بسوزانید قرآن پاک
الله را
نمودید این شریک جرم تان
راضی
برادر های ناراضی
تعهد کرده ام دیگر
نگویم شما را
ناراضی
شمائید نورچشمانم،
شمائید دین ایمانم
شمائید افتخارات دورانم
سپس گویم شما را
عزیزانم، عزیزانم
بگشتم از شما،
راضی

نمودید قتل عام در بلخ
 بکشتید صدها جوان و عسکر و حامی
 این کشور
 نمودید بنده و ابلیس را
 خرسند
 نمودیم افتخار از آنکه داریم ما
 چنین یاران
 دور از اسلام، انتحاری های
 کافر
 نکردند رحم
 بر آن مریضانی که بودند
 در بستر
 طبیبانی که بودند در مداوای بیماران
 همکشور
 شما و ما و شیطانیم، برادرهای
 همسنگر
 عزیزانم، عزیزانم
 شمارا دائما بودم همراه و
 هم یاور
 نمودم کمک های وافر، زان یکی
 شش ملیون دالر
 برای عزیزانم
 در لوگر
 عزیزانم، عزیزانم، شما نید
 تاج سر
 منم مثل شما نوکر

ز آى اس آى وسعودى وامريكاي
 بد گوهر
 ز راندوزى نمودم، بي حد و اندازه
 با همكارى شما از كشت كوكنار و
 توليد هروئين
 عزيزانم، عزيزانم شمائيد بنده را
 تاج سر
 به هرسوى وطن داريد، فعاليت هاى
 گسترده
 هزاران انتحارى، انفجارها، راه گيرى ها،
 سربريدن هاى مظلومان
 اين کشور
 عزيزانم، عزيزانم، شمائيد بنده را
 تاج سر
 من واشرف غنى و جمله
 كابينه
 هميشه با شما بوده و هستيم، در پس
 پرده
 هرآنقدر ميتوانيد، نماييد قتل عام و
 ويرانى
 بى خوف، ولى با ما همچون گذشته
 پلان کرده
 عزيزانم، عزيزانم
 شمائيد بنده واشرف غنى و
 جمله همكارانش را،
 تاج سر

گمانم گشته اید اینک راضی،
ز ابلیس و سعودی ها و آی اس آی،
آنها هم از شما
راضی
برای چارده سالی، ز خدمت های تان
گشتم
رئیس و رهبر این ملت
بیچاره
مسلمانان خوش باور
عزیزانم، عزیزانم
شمائید افتخار من، شمائید
تاج سر

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۷، ۴، ۲۰۱۷، سدنی، آسترالیا

الای هموطن

الای هموطن

باشید

در انتظار دریای خون، در کابل و

شهرهای دیگر، در این

کشور

غنی خانن و کرزی، رها بنموده اند

صدها قاتل ملت را

ز قید و بند زندانهای این

کشور

الای هموطن

باشید

در انتظار دریای خون، ز دست جانی بی دین

افسونگر

که کرد ویران

کابل را

نموده قتل، هزاران هموطن،

ان بی گناهان و مظلومان

کابل را

اگر این جانی فرعون نما، گردد در کشور،

صاحب قدرت

دوباره غرقه در خون، خواهیم دید

شهیدان بی حد، اهل

کشور را

الای هموطن،

تاکی؟

چنین مظلومانه خاموشید،

فراموش کرده اید آن غیرت افغانی و
 حُب وطن را
 حق مادر را
 یزیدان نوکران آی اس آی و غرب،
 وحشیانه قتل و غارت میکنند،
 برپا
 چرا مظلومانه خاموشید؟
 به پاخیزید
 به پاخیزید
 خائنان و جانیان را، نابود کرده،
 در گودال بدبختی، سیاه روزی و بدنامی،
 بیاندازید
 بیاندازید
 الا، ای هموطن
 چهل ساله قاتل را، این جانی خونخوار سابق را
 دوباره آورده اند در کشور،
 که تاویران نماید، بار دیگر،
 کابل را
 به پا خیزید
 به پا خیزید
 شوید مانع، تحقق یابی آنهمه آرمان های
 شیطانی
 شوید با هم، از هر قوم از هر جانی
 که هستید
 همه افغان، همه با هم برادر،
 جسم و جان،
 هستیید
 به پا خیزید
 به پا خیزید
 گنید از بیخ و ریشه، جانیان و

خاننان ملک رانابود،
خضم افغان را
که تادر صلح و آرامی باهم زندگی کرده،
آباد دارید
کشور را
به پا خیزید
به پا خیزید

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۷، ۵، ۱۱، سډنی، آسټرالیا

جز مهاجر

غم هجرت، نداند جز مهاجر
نباشد خوار دوران، جز مهاجر
که خورده آنهمه زخم زبان ها؟
به هر صبح و به هر شام، جز مهاجر

دل پر خون

ز غم هایت دلم پر خون عزیزم
زدوریت شده، مجنون عزیزم
خدا رایک شبی گریبشم آئی
کنی شاداین دل محزون، عزیزم

غم های دل

ز غم های دل کس با خبر نیست
ز هجر میهنم حالم به سر نیست
رسانم ای خدا! روزی به میهن
که آنجا از جدانیها اثر نیست

هر روز انتحار، هر روز انفجار

با آمدن ظلمتیار، این جانی خونخوار،

سیل خون جاری شده،

هر گوشه و هر کنار

در کشور عزیز ما، مردم شریف ما

دیگر ندارند اعتماد، دیگر ندارند اعتبار

بر ظالم دشمنیار، نوکرا غیار

تابه کی، تاجه وقت؟

هر روز انتحار، هر روز انفجار

درخوست و درهرات، درکابل و مزار،

دروردک و مشرقی،

در قندوز و قندهار،

در مکاتب، در مساجد،

هر گوشه و هر کنار

هر روز انتحار، هر روز انفجار

جانی که سالهاست، قتل کرده بیشمار،

کرده ویران کشورش

مادر وطن، گل پیکرش،

خاین به مُلک و مادرش

این پست بی وقار

ناخلف نابکار
 از قدوم شوم او
 هر روز انتحار، هر روز انفجار
 حالا شده صلحدوست!!، وعظ و نصیحتش بسیار
 این بانی جنایات، تقبیح دارد
 داعش و تظاهرات،
 هم انتحار و انفجار
 گشته حامی غنی، ز آن پست و
 ز آن دنی
 جاسوس امریکا، پابوس آی اس آی،
 چاکر سعودی،
 تا بکی؟
 هر روز انتحار، هر روز انفجار
 عاقبت رسد روزی، این جاه طلب غدار
 میخورد سر غنی را
 چون شاکرد وفادار
 هر روز انتحار، هر روز انفجار
 ای هموطن تاکی؟ در قتل های بیشمار،
 درسوگ عزیزان، در ویرانی وطن،
 خاموش و سهل انگار
 بر خیزید، بر خیزید

بپاشوید، بپاشوید
 بر چینید، بر چینید
 بساط خائنین را
 جایشان، چوبهء دار
 نگذارید خائنین را، در چوکی و اقتدار
 تان توانند دگر
 هر روز انتحار، هر روز انفجار

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

همچو شیشه

دل من گشته نازک همچو شیشه
 ز هجران وطن پر غم همیشه
 خدایا! دشمنان میهنم را
 بکن راهی دوزخ بر همیشه

سحرگاهان

ز هجرانت سحرگاهان بگیریم
 سرم بر سجدهء یزدان بگیریم
 به حال گریه و زاری بگویم
 خدایا! تا به کی این سان بگیریم؟

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۷، ۰۷، ۰۸، ۲۰۰۸، مبدنی

چرا این جانیان زنده باشند؟

الا ای هموطن، ای مظلوم بیچاره،
مصیبت بار و آواره،
دشمنان اول تان، کرزی خائن نامرد و مکاره،
وطن فروش، حامی و برادر بزرگ طالبان
وداعشیان.
اشرف غنی مزدور حلقه در گوش چهل ساله
غرب، سعودی ها و پاکستان.
عبدالله عبدالله چاکر نوکران،
اتمر، جاسوس بیگانگان و دشمن
هموطنان،
باسایر همدستانشان زنده باشند،
ولی شما هر روز در سوگ عزیزان خود،
از قتل های بیگناهان خود،
از شهادت سربازان و پلیس های جوان خود،
از دست دادن صدها و هزاران تحصیل
کرده های جوان خود، از زنان، مردان و
اطفال معصوم خود،
بسوزید و بسازید!
تا به کی؟ تا به چند؟
مگر این جانیان زنده باشند
عیاشی نمایند،
هر طرف در سیاحت و خوش گذرانی،
باشند.
زراندوزی نمایند، قصرهای فرعون
در داخل و خارج از کشور،
اعمار نمایند.
چرا و چرا؟

اکثریت هموطنان ما در فقر و فاقگی،
سختی و بدبختی، مریضی ها و بی دوانی ها،
بسوزند و بسازند.

چرا و چرا و چرا؟
مگر این ملعونان ارگ نشین
زنده باشند!

باهم شوید،
باهم شوید،

و این طفیلی ها و غلامان بیگانگان،
خشم وطن و مردمان این سر زمین را
نیست و نابود نمائید.

وطن و هموطنان خود را از لوٹ این
کثافات و سرطان ملت،
پاک سازی نمائید.

چرا و تا به کی این جانیان
زنده باشند؟

در چهار دههء اخیر، اخصاً در بیست سال
گذشته، هیچ روزی نبوده است که مردم شریف ما
با آرامش خاطر و اطمینان کامل،
نفسی چند به راحتی،
کشیده باشند.

چرا و چرا؟

طالبان و داعشیان، با اشاره و استشارهء
ارگ نشینان، دشمنان قسم خوردهء
مادر وطن، دشمنان صلح و آرامش کشور،
باقتل و قتل ها، بم های انتحاری، انفجار های
وحشتناک را برپا میدارند،
و از این جنایت های بسیار المناک خود،
لذت میبرند و رقص پایکوبی
میدارند.

چرا این جانیان زنده باشند؟
 به پا خیزید
 به پا خیزید،
 این گرگان وحشی را، این دشمنان
 میهن و دوستان دشمنان را،
 نیست و نابود گردانید.
 به پا خیزید،
 به پا خیزید،
 پیش از آنکه فرصت از دست
 برود،
 و اکثریت مردم مظلوم ما،
 قربانی اهداف شوم این جلادان،
 قصابان و دجالان ارگ نشین
 گردند.

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
 ۲۹، ۷، ۲۰۱۷، سډنی

چرخ دُون

چرا ای چرخ دُون کردی خرابم؟
 به مُلک غیر بنمودی کبابم
 فراق میهن زیبای افغان
 نموده بسملم، کرده کبابم
اسیر ظالمان

چو کابل جان اسیر ظالمان شد
 هزاران خاندان یی خانمان شد
 ز دست خائنانو کمر غیر
 چه سیل آسا، که خون هر سوریان شد

وطن از دست ما رفت

وطن داران، وطن، از دست ما رفت

همه باغ و چمن، از دست ما رفت

همه جانی

همه خائن

همه نوکر

شده اند،

ارگ نشینان،

که باشند بندهء

زر

نباشند هیچ یک،

در فکر

کشور

همه اشخاص صادق

همه عالمان میهن

همه خادمان ملت

فراری

گشته اند، از

کشور

شویم باهم برادر، اهل میهن

بغیر آن، وطن از دست ما رفت

همه روزه

گشت و خون،

همه روزه انتحاری،

همه طالب است و

داعش

همه دشمن

ترقی،

همه غاصبان،

کشور

سرنگون سازیم، این ارگ نشینان

شویم پولاد، وطن از دست ما رفت

بیانید چاره سازیم

همه این پول

پرستان،

که باشند

نوکران

سعودی های جانی و

پنجابی های

بد اختر

شده اند

از الف تا یا

خضم این،

کشور

نفاق اندازی باشد، کار این دونان

یا نفاق ما، وطن از دست ما رفت

توای ملت با درک

توای عسکر فدائی

توای پلیس بیدار،

شوید جمله

با هم،

نگذارید

خائن را

عدوی میهن ما را

که هستند، در فکر

ویرانی،

کشور

چه تواند

حیدری، فرد مهاجر

دور از میهن،

که نباشد ش

دگر راه
به جز از دعا به،
یزدان
قادر توانا،
آن داور
که به ید
قدرت خود،
بکند حفظ
کشور

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۸، ۰۱، ۰۷، سدنې، آسترالیا

جنت زیبای خالق، زیر پای مادر است
سرفرازی هر دو گیتی، از دعای مادر است
مادر من ترک دنیا کرده دور از مادرش
بر من آواره مشکل، فرقت دو مادر است

روز جهانی زن و روز مادر را خدمت تمام زنان و مادران جهان، اخصاً
خدمت تمام زنان و مادران افغانی ما چه در وطن محبوب خود و یا دور
از کشور در اقصی نقاط جهان در مهاجرت زندگی دارند، از صمیم قلب
تبریک و تهنیت گفته و برای آن مادران عزیزیکه در داخل و یا خارج از
وطن مانند مرحومه مادر خودم در غربت و دوری از مادر وطن، این
جهان فانی را وداع گفته اند، جنات النعیم را از بارگاه الهی استدعا دارم.

خائن بی ایمان

ای کرزی بی غیرت، ای خائن بی ایمان
ای دشمن خلق ما، ای حامی طالبان

طالب کیست؟

داعش کیست؟

توئی طالب

غنی

داعش و

همهء ارگ نشینان،

باند قاتلان ملت

افغان

ای کرزی نامرد، ای بی خدای شیطان

تاکی؟ برادران تو، باشند قاتلان

ای هموطن

تا کی فریب

جانیان؟

تا کی فریب قاتلان

تا کی فریب

ارگ نشینان

نا مسلمان؟

حامیان قتل و قتل‌ها
 طراحان
 انتحار‌ها و انفجار‌ها
 و صد‌ها فجایع دیگر
 ای خائن ملی، ای بی شرف بی وجدان
 تا کی توئی یاور، داعشی‌ها و طالبان؟
 تو هستی شرم‌قندهار
 غنی شرم‌لوگر
 عبد شیطان، شرم
 پنجشیر
 ندارید زردغیرت
 ندارید شمه
 وجدان
 رها دارید جانی‌ها، کشور افغان
 روید درگورویا، در نزد باداران
 ندارید
 غیرتی را
 که گیرید
 مسئولیت‌های
 گشت و گشتار
 هموطنهای

بی گناه ما را
در این روزهای آخر، ای جمع نامردان
سبب گشتید قتل صدها، همد یاران
الا ای هموطن تا کی؟

نظاره گر
چو گوسفندان
قربانگاه
بسوی تیغ
قصابان،
بپا خیزید کنید ویران

منزلگاه
قصابان
خصم ملت افغان
بپا خیزید
بپا خیزید
کنید نا بود گرگان
ملت را
پیش از آنکه نابود سازند
جمع تان

خدایا، خدایا !

زلطفت

بده بر "حیدری"

این عبد عاجز

آن توان را،

تا نماید هر چه بیشتر

هجودر هجو

خائن ملک

افغان را

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۸، ۰۱، ۳۰، سذنی، آسترالیا

تذکر:- باعرض پوزش از خوانندگان گرامی، قتل و قتال های بی حد و بی حصر، فساد این خائن و وطن فروشان، آنقدر انسان را متأثروبی حوصله می سازد، که نمی تواند در هجو این دشمنان وطن، عفت کلام و قلم را رعایت نماید.

آزار مادر

مادر تویی که خدا گفته در حق

بی مهر تو نرود کس به جنت

آن کس که باعث آزار تو شود

در روز حشر روسیه است از عدالت

۱. حیدری، ۲۳، ۱۰، ۲۰۱۵، سذنی

قدرت غنی!!

عجب قدرت غنی دارد
که از عقل و حُب وطن صفرو
در غلامی و شیطانی
صد دارد

ز اسلام و مسلمانی هیچی او
نمی داند
مگر اردوی افغان را
مسلمانی همی سازد!!
همی سازد!!

عجب قدرت غنی دارد
ز شوق مفرطش در دین اسلام!
نموده ازدواج باخانم
غیر مسلمان و
در ارگ وطن کرده بناء
کلیسای مسلمانی!!!

برای
همسر خود
آن زن یهودالنسل
نصرانی
عجب قدرت غنی دارد
ز روزی آمدن بر
مسند قدرت
در صدر مُلک مان
هزاران عسکرو هم
بی گناهان
پولیس و مردم بیچاره و
بی نان
بدادند جانهای شیرین

خود
در راه حفظ میهن آبائی
افغان
عجب قدرت غنی دارد
که این بیغیرت بی دین و
بی ایمان
باهم دستان
جنایت کار و
اوباشان
وطن را نرخ ارزن می فرسند و
خمی ابرو نمی آرند
ز قتل آنهمه مظلومان
بی گناهان
عجب غیرت غنی دارد
شب و روزش به گردش
هر طرف
دردنیای امروزی
نکرده ذره کاری برای
بهبودی وضع بد ملت بیچاره و
نالان
تبنائی های این ملت چرا باشد؟
چه قدر باشد؟
تا به کی باشد؟
چرا در فکر آن نیست؟
عجب غیرت غنی دارد
بود اشرف به فکر آن
که بانوکر بودن اغیار،
امریکای جهانخوار
دارد این قدرت و
باشد

رئیس ملت افغان
 تا که دنیا است
 عجب فکر غلط غنی دارد
 رسد روزی که از عدل
 الهی
 این جانی نا مسلمان
 شود راهی جهنم
 و آن گهی داند از قدرت
 دوروزه خود
 و از عدل الهی
 تا که گیرد پاداش این همه
 قتل و قتل مردم بیچاره
 افغان
 عجب قدرت و عدل، خالق
 کون و مکان دارد
 که گیرد حق مظلومان
 از ظالمان و جنایت کاران
 الا ای حیدری تا کی؟
 دور از میهن زیبا و آبائی
 ز غم ها و دردهای دلت
 می سرائی
 وطن از دست ما رفته
 یگانه راه نجات
 باشد
 لطف و قدرت بی همتای
 الهی

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
 ۱۳۹۵، ۲۰۱۹، سمنی

عجب غیرت غنی دارد!

این عقل کل!، با افتخار میگوید
که در چهار سال دوران
ریاستش،

۴۵ هزار نفر از نیروهای امنیتی
وطن عزیز ما،
از دست برادران کرزی خائن،
طالبان وحشی و دوراز
اسلام

و همدستان شان،
جائهای عزیز خود را از دست
داده اند

عجب غیرت غنی دارد!
بر علاوه

هزاران فرد نظامی و هزاران
بیگناه ملکی

جام شهادت نوشیده اند.

مادران، پسران جوان خود را،
جوانان دانشگاهی خود را،

زنان، شوهران خود را، اطفال یتیم
وبی سرپرست، پدران و نان آوران
خود را،

از دست داده اند.

مگر این فرعون های بی خدا
خم به ابرو نمی آورند.

بلکه با افتخار از پیشرفت‌ها یادآوری هم
میدارند.

عجب غیرت غنی دارد!
وطن در چهار دههء اخیر
واخصاً در دوران پرافتخار!
ریاست

این دومین مغز متفکر جهان
(در شیطننت و نوکری بیگانگان)
در بدترین حالت تاریخ خود
قرار گرفته است.
این خائن بی خدا، اگر درهء مردانگی
و غیرت میداشت،

باید با تپانچهء مغز کثیف خود را
پاشان کرده
وبه این حیات ننگین خود خاتمه میداد،
خود و ملت بیچارهء و نجیب
افغان را،

از لوٹ و جودش
آسوده خاطر می ساخت.
مگر بسیار بیشتر مانه و وقیحانه
خود را

برای دوردوم ریاست جمهوری
کشور عزیزمان، کاندید
نموده است.

اولطف نموده اظهار میدارد! که
کارهایش ناتمام مانده است و

میخواهد بسر برساند!
 بلی میخواهد کشور عزیز ما را
 مستعمرهء بیگانگان نموده و
 روح پلید خود را
 آرام نماید.
 عجب غیرت غنی دارد!
 در این سرمای بی رحم زمستان،
 هزاران در هزاران،
 مردم بیچاره و مظلوم
 افغان
 ندارند سرپناه و ندارند
 لقمهء نان،
 مگر این فرعون های دوران،
 شدادان عصرمان
 در قصرهای مجلل، گرم و راحت،
 زندگی کرده
 باغذاهای لذیذ و رنگارنگ
 شکم های کثیف شان تاگلو،
 پر بوده
 و هیچ در فکر غریبان و بینوایان
 نبوده و نیستند.
 عجب غیرت غنی دارد!
 تازه عروسان بی شمار، لباس ماتم
 در بر نموده اند.
 صدها داماد جوان و تحصیل کرده،
 غرقه در خون،

سربه تیرهء تراب،
 نهاده اند.
 طفلان یتیم وبی سرپرست،
 از درس و تحصیل مانده از مجبوریت
 دست بکارهای منافی اخلاق
 زده اند
 ویا به گدائی ویاکارهای بالاتر
 از توان شان وکارهای شاقه
 دست و پامی زنند.
 عجب غیرت غنی دارد!
 عجب غیرت غنی دارد!!
 عجب غیرت غنی دارد!!!

خداوندا!زلطفت کشور مان
 آباد گردان
 زشراین بی غیرتان و وطنفروشان
 آزادگردان
 به بزرگواری خودت دل حیدری دوراز
 میهن آبائیش را شاد گردان
 یا رحیم و
 یارحمان

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
 ۲۰۱۹، ۰۲، ۰۱، سدنئی

حنیف اتمر

اتمر

ای ظالم افسونگر
ای جانی بد اختر
ای خائن ملک ما
ای نوکرو بد گوهر
چه ظلم ها که نکردی؟
چه خیانت ها بکشور و هم میهنان،
به نخبه گان، استادان دانشگاه ها،
معلمین، شاگردان دانشکاه ها،
شاگردان مکاتب،
انجیران، پیشه وران،
کسبه کاران، دهاقین
و بیچارگان دیگر
که نکردی؟

اتمر

ای کمونست و بی دین دیروز
ای بنام مجاهد ولی مزدور
پاکسان
ای نوکر بیگانگان امروز
ای وطن فروش
درز مانی که مستنطق خاد بودی
صدها بی گناه
کشور را

چو قه چو قه، به قصابان و
 آدم کشان زندان پل چرخ
 تسلیم نمودی
 تا اعدامشان نمایند.
 غلامی ملحدان شوروی سابق را
 مُزورانه می کردی
 به مادر و طنت
 خیانت میکردی
 به دشمنان کشورت
 نوکر بودی
 نه از خدا میترسیدی
 و نه وجدان پاک، بیدار و دل رحیمی
 داشتی
 در تقریباً بیست سال اخیر
 که در پُست های و مقام های
 مهم دولتی
 کار میکردی
 به جز از خیانت بوطن و غلامی
 بیگانگان و
 پول اندوزی
 از تو خیر و منفعتی و سعادت
 به مادر و وطن نرسید.
 اتمر
 حالا چه بیشتر مانه و بسیار بسیار
 وقیحانه
 با وطن فروشان همکار و همدستت

کاندید ریاست جمهوری
گردیده ای.
بشرم، بشرم، خجالت بکش
مردم شریف لغمان را
بیشتر شرمنده مساز.
سربگریبانت نما و
تصور کن روزی را که به این
زندگی گتئف و ننگینت
مانند صبغت الله مجددی، برهان الدین
و.....

خاتمه داده می شود و به پیش
خالق داد گر
در محکمه عدل الهی
رفتنی هستی
وداد مظلومان بی یاور را
از تو میگیرند.
اتمر

این همه زراندوزی ها و
اندوخته های مادی خود را
که از خوردن خون هموطنانت
بدست آورده ای
کجا میبری؟
جان کندن لغمانی، خوردن
مغل خواهد شد.
چه تحفه برای آخرت داری
که با خود

بنزد آفریدگارت ببری؟
جز ظلم و خیانت و جنایت
که در حق بندگان الهی و
مظلومان کشور خود نمودی.
اتمر

ای بی خدای از دین بخر
به حرف های "حیدری"
گوش کن
وجدانت را بیدار نما
از خداوند و مردم مظلوم
افغانستان
عفو بخواه
معذرت طلب کن
تکبر مکن
که تکبر استاد بزرگتان یعنی
ابلیس را
به عذاب جاودانی
گرفتار کرد.
اتمر

یک ثانیه هم به عمرت
اطمینان نداری
مرگ بی خبر می آید
و آنوقت است که
دیر گردیده است
اتمر

ای ظالم افسونگر
ای جانی بد اختر
ای خائن ملک ما
ای نوکر بد گوهر

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۰۳، ۰۱، سډنی، آسټرالیا

غمخانه

دوچشمان سیاهت سرمه کردی
عزیزم عاشقت دیوانه کردی
دوسه روز است که رویت رانیدم
زهجرانت دلم غمخانه کردی

۱، حیدری ۲۴، ۱۰، ۲۰۱۲، سډنی

زلف عنبرین

دو زلف عنبرینت شانه کردی
به پای عاشقت زولانه کردی
از آن روزیکه دیدم روی ماهت
مرا زاندم زخود بیگانه کردی

۱، حیدری ۲۴، ۱۰، ۲۰۱۲، سډنی

ای ملت افغان

الا ای ملت افغان، چنین بی غیرتی تا کی؟
همه روزه قتال و قتل، در این بدبختی تا کی؟
بپاخیزید، به دار آویزید،
جانیان و قاتلان اصلی را،
کرزی خاین ملی را،
حامی و برادر طالبان
جانی را،
حامی داعش، غنی خاین و آن دار و دسته
قاتلان و طغفروشان
اهریمنی را،
به دار آویزید، خاین و نامرد پنجشیر
بندهء دالرو پوند و نکتایی را،
نوکر غنی و یاران وی را،
به دار آویزید، خاینان لوگر را،
ستانکزی و هر که همکار جنایت های وی باشد.
اتمرلنگ جانی را،
سلطانزوی طیاره دزد و نان دزد
نانوائی را،
بد اخلاق شهر داری کابل را،
به پا خیزید، به دار آویزید،
جانیان ملی را،
قاتلان دانش آموزان کوثر را،

دانش آموزان دانشگاه
کابل را،
قاتلان یما جان سیاوش جوان دانشمند و
محبوب کل کشور را،
بپاخیزید، بدار اویزید
این خائنین ملی را،
طفیلی های اجنبی های
بیرونی را،
بیرونی را،
بیرونی را،

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۱۰، ۱۱، ۲۰۲۰، سدنی

بچهء خر*

اشرف بی خدای ما، تخم بد گوهر گریخت

بچه ... ریش دُری،

پای لج لوگر گریخت،

شرم لوگر گریخت،

بچهء خر گریخت،

کرد وطن از بن خراب،

روبهء لوگر گریخت،

با کیسه های زر گریخت،

داد فریب اهل وطن، خرد وکلان انجمن،

نوکر چل ساله ی غرب، با یهودی همسر

بی مادرش،

آن پلید فتنه گر،

با چند جانی دیگر گریخت،

روبه ی لوگر گریخت،

بچه ی خر گریخت،

باجمع خبیثان، پیروان شیطان،

اخلاف شمر و یزیدان،

شریک طالبان و داعشیان،
دشمنان اسلام ناب و قرآن،
اولادهء انگلیس از پدر پدر،
بردگان و جاسوسان،
بچهء خرگriخت،
تخم بد گوهر griخت،
غلام حلقه بر گوش امریکا، چاکر پنجابی ها،
رنگ شده حاجی بی خدا و بی ایمان،
آن کلهء بی مغز،
اما متفکر!!!
در سطح جهان،
در دزدی و قتل هموطنان،
عساکر جوان،
تازه دامادان،
بچهء خر griخت،
احمق لوگر griخت،
آن حامی اشرار، طرفدار سنگسار،
ویریدن سرها، بی ترس خدا،
مثله گر زنها،

زانی اطفال بی گناه،
 آن جمع ستم گر، آن نوکر وچاکر،
 از کشور بی در گریخت،
 بد جنس بد گوهر گریخت.
 یا رب! برسان روزی،
 کین جمع ستمگر،
 از خشم ملت مظلوم و ستمدیده بی سر،
 راهی بشوند سوی سقر،
 از عدل خودت الهی،
 این خائنان و جانپان ملی، در آتش دوزخ،
 بسوزند و بسوزند، همه
 زیکسر.

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۲۱، ۱۲، ۲۲، سدنی

* - لقب افتخاری بچه خر را خود جناب عالی!! برای خود انتخاب نموده
 بود. در یکی از سخنرانی های عالی!! خود گفته بود "بچه خراباشم اگر
 برای پنج سال دیگر رئیس جمهور افغانستان نباشم" او برای پنج سال
 دیگر دوام نکرد و گریخت که متأسفانه توهین بزرگی به خر کرد.

خانن ملی

خانن ملی به کشور، کرزی است
بعدا و اشرف غنی و اتمر است
عبداللہ و جملہ، همکاران وی
دشمنان میهنم را، چاکر است

آنکہ از عقل مُفلِس و نامش غنی است
چهل سالہ نوکر غرب و دنی است
از جفای روزگار و دشمنان
ملک افغان را یہ پرتگاہ بردنی است

میهن ما غرقہ درخون کردہ است
امنیت را خیلی وارون* کردہ است
بندهء عدوان ما، این ناخلف
ملت ما، بس جگرخون کردہ است

قاتل صدها ہزاران بیگناہ
بازگشتہ است بہ میهن دزد راہ
تاکنند ہمکاری کلمرغ ارگ
این جنایت کار سرتا پا گناہ

حیدری دارد دعا ہر صبح و شام
نزد خالق، پادشاہ عام و تام
تا کہ جمع خانان، از کشورش
نیست و نابود سازد آنہا را تمام

سایهء سر

به بی ننگی بگفتند، از قفایت
درختی سرزده، تبریک برایت
جوابشان بداد، بی ننگ بی شرم
کند سایه سرم، جانم فدایت

.....

به ملک ما چنین بی ننگ، بسیار
ز کشتار در وطن، سرورو سرشار
به پیش خلق خود، منفور منفور
بُوند از روسیاهان، نزد غفار

.....

یکی زانها بُود، کرزی بی دین
گرفته رشوت از، دیندارو بی دین
نموده طالبان، کمک همیشه
برای قتل خلق، زارو مسکین

.....

دگر باشند، عبدالله و اشرف
به جانی هاو خائن، یارو همصنف
نه شرمی از خدا و بندگانش
بُوند مشغول عیش، باچنگ و بادف

.....

به کشور کار شان، چورو چپاول
برقصند خارج از ملک، زیر هر دُهل

زر اندوختن کارشان، همیشه
به گردن دائماً، دارند کجکول

.....

بخواهد "حیدری" از خالق خویش
زلطفش یک نظر بر خلق درویش
نماید مُلک ما آرام و مسعود
ز شرّجانیان، بیگانه و خویش

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۶، ۹، ۳۰، سدنی

دارم دل پر خون همیش، از هجرت ای جان در بغل
خواهم بدارم دائمت، ای ماه رخشان در بغل
جمع پلید آن شد فزون، درخانه و کاشانه ام
آنها همه خصم وطن، خار مگیلان در بغل
از کویت آواره شدم، مجنون و بیچاره شدم
تا کی رهایم میکنی؟ گیرم تو جانان در بغل
چون شمع خاموش توام، از خود فراموش توام
از پرتو دیدار خود، جانابده جان در بغل
دل گشته تنگ از دوریت، از عشق و از مهجوریت
سیل سرشکم میرود، چون رود طغیان در بغل
پیش خدا دارد دعا، وقت سحر وقت مسأ
با چشم گریان حیدری، بگرفته قرآن در بغل

طبع گرگ ها

چه دندانهای زیبا دارد اشرف !!
قدی سرو دل آرا دارد اشرف !!
به ظاهر باشدش چون آدمیزاد
به باطن طبع گرگ هادارد اشرف

.....

بُود چل ساله نوکر دشمنان را
حمایت میکند او، طالبان را
بُود داعش، هم او را برادر
نه رحمی باشدش، خُرد وکلان را

.....

گدائی میکند هر جا و هر در
با کجکول گدائی هر طرف سر
زیول ملت بیچاره افغان
به شاخی میکند باد، شرم لوگر

.....

بُود این خُرد و انیهاش تا کی؟
رسد روزی که عمرش میشود طی

روانه گردد او سوی جهنم
نیاید کارش اندم، پول و کمرزی

.....

خدایا! "حیدری" دارد تمنا
بداری خائن را هی عقب
نمائی کشور مان پاک زلوٹ
همه این ظالمان بی سروپا

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۸، ۱۰، ۱۶، ۲۰، سذنی، آستر الب
نه ع ماند نه غ ماند نه کمرزی
طفیلی های جانی زنده تا کی؟
شودروزی که هرسه خائنانش
ببینیم بر سردار آویزانش
بگردد ملک ما آزاد و آرام
ز شرّ ظالمان پست و بد نام
نمائیم ملک خود آباد از سر
که نبود دشمنانش زنده دیگر
ببیند "حیدری" همکشور خود
همه خدمت نمایند مادر خود

وطن فروش

وطن دارم عجب میهن فروشی!
وطن را نرخ ارزن می فروشی
توداری میکنی خدمت به دشمن
که کشور بعد غضبیدن فروشی

...
توئی یک ناخلف اولاد لوگر
نداری ارزش افراد لوگر
بود نامت غنی، از عقل مفلس
خجالت کرده ئی احفاد* لوگر

...
به لوگر کی توجرت داری رفتن؟
به کنج ارگ ز ترس بنموده مسکن
نمائی تابه کی اینگونه خفت
بشومرد و بکن خدمت به میهن

...
نمودی جانیان آزاد ز زندان
بخواندی طالبان جمعی عزیزان
عزیزانت بکشور آتش افروخت
نمودند ملک ماء زندان و ویران

...
شنواز "حیدری" این راه و چاره
اگر عقلی بداری، رو کناره
بکن مردانه استعفاء ز کارت
که تا کشور شود بهتر دوباره

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۱۳۸۵، ۲۰۱۵، سده
احفاد- فرزندان، نوادگان، نیاوران
(فرهنگ فارسی عمید)

رئیس عاقل

رئیس عاقلی داریم به کشور
که از ترس دائمش با خیلی یاور*
هر آن وقتی که باشد مست و بیخود
زند لاف های، از هر بام و هر در

-

شنیده آن جناب در ملک اغیار
بود جنگی میان ظالم و زار
شود در طمطراق آن عاقل ما*
منم خادم به ظالم، یک فداکار

-

بوقت خودنمایی هاش، حرف هاش
بود بی ربط و بی معنی، سخن هاش
بفکرش است، عقل کُل کشور
نمای عقل او، دستار و شف هاش

-

به چهارده سال در ملک چه کردی؟
به جز از اختلاس و قتل و دزدی
خدایت نیست دارد عاقل کُل !!
ریاست را زملت، غصب کردی

-

زدال خوران پنجابی چه دیدی ؟
 که از مادر وطن، خود را بریدی
 شدی نوکر، به امریکای جانی
 بگشتی خادمِ شاهِ سعودی

-

به آخرتا به کی، ای مغز کاهل*
 منافق باشی و جانی و غافل
 رسد روزی کنی ترک این جهان را
 جوابت چیست، نزد شاه عادل؟

-

ندانی "حیدری" سرّ غلامی
 که سازد بی درایت، شخص نامی
 نماید حاکم شهر، هر که خواهد
 ز عیم سازد به کشور، فرد عامی*

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰، ۸، ۱۵، ۲۰، سدنی

* یاور - یاری دهنده، افسر ارتش یا نظامی

طمطراق - سر و صدا، کروفر، خود نمائی، نمایش شکوه و جلال

کاهل - پیر، ناتوان، سست و تنبل

عامی - جاهل و بی سواد، (فرهنگ فارسی عمید)

مصاحبه "ع و غ"

به رستوران*برفته شاغلی "ع"
برای خدمتش حاضر شده "غ"
کند عرضی، چه خواهش دارد آقا؟
بگیرد مینورا از دست "غ"، "ع"

اگر لطف کرده آرید کله پاچه
کباب شامی، از گوشت موسیچه
ز مشروبات عالی، هر چه بهتر
نماید کامل سرگنگس و گیچه

برد یاد وطن، هم یاد مردم
و هم آن وعده های داده بودم
مرا مقصد بُدی چو کی و قدرت
گرفتم آنچه را، لایق نبودم

بگفتش "غ" که ای بیعقل، برادر!!
نظر بر من نما چهل ساله چاکر
نمودم دائما خدمت به اغیار
بگشتم مُلک بی سر را، مَنیجر

اگر ذیحق بودی، در دوره پیش؟
نبگذستی ز جاه و از حق خویش

مگر "کرزی" چومن شاگرد شیطان
فریب داد و نگذاشتت، روی پیش

ببین مغزی که حتی گوسفندان
برایش رأی دادند شاد و خندان
زکوه ها و چراگاه های کشور
همه باهم، به آشکارا و پنهان

خدایا! تا به کی این حال و احوال
بود در مُلک ما، بیچاره پا مال
ببیند "حیدری" روزی که مُلکش
بگشته فارغ از این، جمع دَجّال**

پوهنوال داکتر اسد الله حیدری
۲۰۱۵، ۰۳، ۰۴، سدنی، استرالیا

*- درسایت "خاوران" مطلبی تحت عنوان "چالش های فراروی دولت وحدت ملی افغانستان" جلب نظر م را کرد. یک فوتوی آقایان "ع و غ" که مشابه به رستوران رفتن آقای "ع" و خم شدن آقای "غ" با پتکی مبارک سر شانهءشان برای اخذ فرمایش آقای "ع" را دیدم که الهام بخش سروده فوق گردید.
**- دَجّال به معنی کذاب، بسیار دروغگو و فریب دهنده.

شِکَوَه بلبان

برفتم دوستان، روزی بباغی
ندیدم بلبان جز، چند کلاغی
کلاغان در تلاش انتخابات
که تا صاحب شوند آن باغ و راغی

یکی جغدی بدیدم هم در آنجا
که دعوا با رقیبان دارند، آنها
کند جغد امر و نهی، فرما نروائی
بود غافل ز مکر و حیل دنیا

یکی بود از کلاغان انتحاری
گذشت از جان خود با بیقراری
بلند پرواز کرده با سرعت زیاد
هدف بگرفته جغد "کر" مداری

هزاران گفتند اینجا، جای مانیست
و هم باغ از کلاغ بی هنر نیست
برفته چاره دیگر نمائیم
به یزدان شکوه کردن بی اثر نیست

برفتند بلبان از بهر حاجات
بگردند ناله ها، خیلی مناجات
بخواستند از خدای قادر و حی
چمن رایک نماید، از کثافات

خدای لایزال و مهربان هم
 نظر از لطف کرد، بر سوی آن جمع
 نموده استجابیت عرض شائرا
 بکرد شرکلاغان از چمن کم

دگر بار "حیدری" راهی باغ شد
 ز فرط شادی، چشمانش چراغ شد
 ندید حتی یکی از آن کلاغان
 همه جا جشن و شادیها، بلاغ شد

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
 ۹۳، ۲۰۱۴، سدن

بلاغ - وصول به شیء مطلوب، رسیدن به مطلوب

شده مدتی مدیدی، که ز کشورم بدورم
 ز جفای روزگاران، نبود دمی سرورم
 ز فراقش هر شب و روز، بکنم فغان و افسوس
 نه به دل قرار دارم، به بصر نما نده نورم
 چکنم بمن بگوئید، به کجا روم بدارم
 همه التیام دردم، همه چاره قصورم
 اگر شود که روزی، بر رسم به کشور خویش
 بکنم سجده شکر، به شهنشهی شکورم
 برو حیدری ز عجزت، به در خدا دعا کن
 که به ید قدرت اوست، غم و شادی و سرورم

وطنداران

وطنداران وطن، در خاک و خون است
زدست جانیان، حالش زبون* است
هزاران عسکرنوگشته داماد
زبم های یزیدان، غرق خون است

.....

بگشته مُلک ما پامال عدوان
ندارندهیچ رحم، بر انسان و حیوان
همیشه در تلاشتند تا زمیهن
کنندچورو چپاول، حدامکان

.....

همه حکام ما بی دین و ایمان
ندارند ذره جوهر ز وجدان
برای نوکری غرب شباروز
بوند آماده بر، اجرای فرمان

.....

خدا یا! خود نما از لطف و رحمت
به مُلک بینویاننت، عطوفت
ز شر ظالمان و خائنانش
رهایی ده وطن، از راه شفقت

.....

نما بر "حیدری" آن لطف خویش
که دور از میهنش در حال فرقت
چو گشته طاقتش طاق یا الهی!
رسانش مُلک خویشش از کرامت

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

سدنی، ۱۴۹۰، ۲۰۲۰

*زبون- بچاره، ناتوان، عاجز، خوار، زیر دست

زبانحال یک عسکرجوان وشهید ناکام

استقبال از مرثیه حضرت جودی علیه الرحمه با مطلع:
بابا بیا که تیغ جفا ساخت کار من

"بابا بیا که تیغ جفا ساخت کار من
برگی نجیده گشت خزان نوبهار من"
کرزی بگشته شمرو غنی بدتر از یزید
با انفجار بمب نمودند، تار تار من

.....

من نوجوان بودم در خدمت وطن
راهی شدم به عسکری ودور از چمن
با حمله های این همه گرگان باغ وحش
گشتم قطعه قطعه، سرا پا از بدن

.....

امید داشتم که پس از ختم عسکری
راهی شوم به خانه وماوای مادری
در فکر ازدواج بودم واما که جانیان
نگذاشتند تا بکنم، ختم عسکری

.....

از مرگ من وهزاران، همچو من
شادی کنند ارگ نشینان، آهر من
این دشمنان ملت افغان و خصم ما
تا کی؟ بفکر قتل و قتال اند، در وطن

.....

برجاست حیدری تو به دربار ایزدی
 داری التجا تا که شود، ارگ از خودی
 این جمع نوکران و فروشنده وطن
 راهی شوند به تحت سقر، هرچه بزودی
 پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
 ۷، ۷، ۲۰۱۹، سدنی

نام خود را ثبت تاریخ وطن بنموده اند
 ارگ شاهی از کثافت چون لجن بنموده اند
 روز و شب در فکر حاصل کردن پول حرام
 صدهزاران هموطن را، بی وطن بنموده اند
 عالمان و فاضلان میهنم افغانستان
 از جفای ظالمان ترک وطن بنموده اند
 هیچگاه در فکر ملک ما نبودند خائنان
 زیر دول اهرمن، رقص و اتن بنموده اند
 کشور زیبای ما و مدفن آبای مان
 مامن و منزلگاه ز غن و زغن بنموده اند
 ز آنکه بیحد انفجار و انتحاری شد پدید
 سرخ از خون شهیدان، دشت و دمن بنموده اند
 من ندانم تابه کی این جانیان بی خدا
 قصد پا بوسی، خصم کهن بنموده اند
 خلق مظلوم وطن، محتاج باشند لقمه نان
 سفره پررنگ خود، زهر بدن بنموده اند
 طالب و داعش همه را خود نمودند رویکار
 از فریب خلق ما، سیرچمن بنموده اند
 "حیدری" هیچش ندانی تابه چند این چاکران
 عزم قتل بی گناهان، مردوزن بنموده اند

بچه ی خر

با شنیدن یک سخنرانی بسیار عالمانه !!! و جذاب جناب اشرف غنی از طریق انترنت که دُرّ افشانی نموده و گفته بودند "بچه ی خرباشم اگر برای پنج سال دیگر رئیس جمهور افغانستان نشوم"، سروده ذیل الهام شد.

بچه ی خر

بچه ی خر را مکن توهین غنی
خر به صدها بار است، بهتر ز تو
خر کند کارهای شاقّه در وطن
نی که باشد نوکر خصم، مثل تو

.....

میفروشی ملک مانرا رایگان
خر نباشد مثل تواز خائن
تو به سرقت برده ئی میلیارد ها
خر نخورده است یک دلاری ملک مان

.....

توبه اسلام کرده ئی خیلی جفاء
خر نکرده است یک سرموئی گناه
توبه ارگ ملک اسلام، بی خرد
کرده ئی اعمار آنجا، کلیسا

.....

تو نداری اعتقاد، بر اسلام ناب
خرکه معذور است از گناه و از ثواب
خرکند کار خودش را بی رياء
تو قلم برمی نداری، بی جفاء

.....

آشکارا داری تبعیض، در قوم و لسان
خر ندارد هیچ تبعیضی چنان
"حیدری" کوتاه نما، این حرف ها
چون، زنا اهلان نیاید جز خطا

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۴، ۱۲، ۲۰۱۹، سدنی

کرزی و اشرف غنی

کرزی و اشرف غنی، هر دو غلام و نو کردند
خائن پنجشیر و دوستم، کی؟ ز آنها بهترند
معاونان "ع و غ"، هم از برای جیفه یی
دشمنان مُلک مارا، خادم و هم چاکرند

.....

"غین" ما از عقل باشد، صفر مطلق بی گمان
در نهادش نیست حُبِ کشورش ذره نهد
اکتھا و جست و خیزش، همچو میمون در وطن
با اشاره های خاوند، از برای لقمه نان

.....

کرزی میهن فروش، دایم شریک طالبان
قاتل صدها هزار، از هموطن پیرو جوان
روز شب در فکر پول و قدرت فانیدست او
سخت غافل باشد از روز جزا و آن جهان

.....

کرزی بی دین ما، با طمطراق هاش در وطن*
غرب را تهدید دارد، تا رود از این چمن
خائن ملی ما، خیزهای بیجا میزند
لیک امریکا شناسد، این غلامش از کهن*

.....

بُزدل پنجشیر ندارد، کاری جز مُود و لباس
گشته است او دلچک اشرف غنی گله طاس
او ندارد غیرت و قدرت، به دولت در وطن
ز آن سبب منفور خاص و عام، مردان و اناس

.....

"حیدری" تاکی تو داری؟ فکر اوضاع وطن
روز شب غم میخوری، از دوریت در انجمن
کن به هنگام سحر، التجا از صدق دل
بل شود، رحم خدا، بر حال زار هموطن

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۴، ۴، ۲۰۱۷، سدنی آسترالیا

* طمطراق - سر و صدا، کروفر، خود نمائی، نمایش شکوه و جلال

صبا ز من برسان سرزمین زیبا را
که بوده ما من اجدا دم، آن دل آسارا
اگرچه مدت شد دورم از سرکویت
به مهر ما دریت شاد کن دل ما را
چرا ز دامن خود کردی دورم ای ما در؟
ببین سرشک من از دیده همچو دریا را
خرابه خانه ما گشت از جفای عدو
رمیده جمله غزالان زکوه و صحرا را
نما تو دور ز پیشت خائن و وطن
بران ز خویش تو آن نوکران رسوا را
یکی بنام مسلمان و دیگری بی دین
بریخت خون هزاران جوان رعنا را
یقین نا خلفند نوکران بیگانه
به جیفهء نتوان صید، مرغ عنقا را
نگرده است خیانت به میهنش هرگز
هر آنکه معتقد است باز خواست فردا را
صبابه بلخ رسان عرض من به شیر خدا
ز راه لطف ببین حیدری شیدا را

زدست ناخلف

عجب یک مُلک آزادی، که داشتیم
عجب یک کشور شادی، که داشتیم
زدست ناخلف، داوود ظالم
خرابه میهنی، آبادی که داشتیم

.....

ز خودخواهی و بی عقلی، داوود
گرفتند میهن ما، نسل مردود
ز خلقی ها و نوکر های، الحاد
سراسر کشورم، خون باشد و دود

.....

ز بعد این گروه بی خدایان
شدند حکام، شاگردان شیطان
نمودند آنقدر قتل و چپاول
حسابش کس نداند، جز که یزدان

.....

پس از این قاتلان، ملک افغان
به قدرت آمدند، خیلی یزدان

زطالب های جاهل کی، توان وصف؟
که طول ریش شد، شرط مسلمان

.....

الهی! ملک ما، اشغال کفار
خدایا! تا به کی؟ این ظلم اغیار
نه روزما بود آرام و نی شب
زدست کرزی و باند تبهکار

.....

ندانند "حیدری" از کی؟ بگویند
برای کی؟ ز جانی ها سَراید
همه ملت به جان کنند، شب و روز
خدایا! تا به کی نالد، بگویند

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۵، ۱، ۱۸، ۲۰، سدنې، آسترالیا

جانی لوگر

الا اشرف غنی، جانی لوگر
ترا عقل و درایت نیست در سر
چه کاری کرده یی دردور اول؟
که حا لا قصد داری دور دیگر

تو کردی خدمت غیر، در چهل سال
نه پولیس ماندی و عسکر نه جنرال
بگشتی تا که از دستت برآمد
به هر روزه به، هر ماه و به هر سال

خدایت کرده لعنت دردو دنیا
همه نفرت ترا دارند به هر جا
شب و روزت بود در عیش و عشرت
نکردی خدمتی، در میهن ما

کند عرض "حیدری" پیش خدا جان
که گیرد از تو خائن هر چه زود، جان
جنایت کرده ئی بی حد به کشور
روانه گردی آخر سوی نیران

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۸، ۱۱، ۳، سدنی

بسمه تعالی
صوم و سجده

خداوندا! به ذکرت جان سپارم
به حال صوم و سجده، روح برآرم
در آن لحظه که صعب است جان سپردن
زلطفت سهل نمائی، حال زارم

رسانی این تن بی روح من را
به آخر منزلش، در دهر دنیا
در آن وحشتکده رحمی به من کن
که باشد لطف تو، از آرزوها

نکیرو من گرایند بهر پُرسان
زبانم جاری داری، هرچه آسان
چوپرسندم مرا از خالق من
به آسانی بگویم، حیّ رحمان

در آن منزلگهء تاریک و تنها
که باشد جای بی حد وحشت افزا
مزار "حیدری"، با نور قرآن
نما! روشن، کریم هستی و یکتا

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۲، ۶، ۱۶، ۲۰، سدنی

مطابق ۱۶ ماه مبارک رمضان

مناجاتیہ بحق روزہ داران

خداوندا! بحق روزہ داران
به حال سجدہ ات گیری، زمن جان
مرا پاک و منزع، نزد خود خواه
نشرمانی من، در روز پُرسان

.....

کریمی و رحیمی، شاه شاهان
منم یک بنده ی مغروق، عصیان
چو برپا داری عدلت، روز محشر
ندارم جز به عفو، چشم و ایمان

.....

اگر عفو نگردد، شامل حال
چه سازم؟ چون خجل، هستم ز اعمال
مرا بخش حق خاصانت الهی!
به آن پاکیزه گان، نیک اعمال

.....

مسازی "حیدری" نو مید ز خویش
که باشد بنده ی، زار و پریشان
به حق سی سپاره، کل قرآن
مرا پاک از گناه، خواهی به پیش

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۸، ۵، ۲۱، سدن، آسٹرالیا

شوخی ارمنی زادم

"شوخی ارمنی زادم، یک دمی مداراکن
یا بیا مسلمان شو، یا مرا نصارا کن"
سوز من ز هجرانت، ای پری گلچهره
یک دمی بیا سویم، درد من مداوا کن

.....

عید مسلمین آید، رو به مسجد ما کن
یا مرا کلیسا بر، مثل خود نصارا کن
از خدا طلب میدار، راه راست رفتن را
و آنچه هرچه لازم بود، پس همان تو باما کن

.....

آخرای پری رویم، قدری لطف باما کن
عمر ماشود آخر، جان من مماشاً* کن
بگذر آخر از قهرت، شو تو مهر بان با من
حیدری مرنجان ببیش، خاطرش تسلا کن

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۴، ۶، ۲۰۱۸، سننی

* - مماشات - با هم راه رفتن، مدارا کردن، با کسی همراهی کردن
(فرهنگ فارسی عمید)

حلول سال نو ۱۳۹۴ و عید باستانی نوروز را خدمت کافه هموطنان عزیز
از صمیم قلب تبریک عرض داشته و این سال را، یک سال صلح و
آرامش و آزادی کشور دوست داشتنی ما، از دشمنان وطن و نوکران بیگانه
ها استدعا دارم.

بهار آمد

بهار آمد، به ملک ما خزان است
به هرجا ناله و شور و فغان است
چه حاصل آمدن از این بهاری
یتیمان وطن بی آب و نان است

بهار آمد، بهاری ما نداریم
به کشور، اختیاری ما نداریم
ز فقر و فاقگی ها، مردم ما
پریشان حال و غمخواری، نداریم

بهار آمد که وقت کشت و کار است
ولی دهقان ما بی خوار و بار است
ز مزد کار برزگر، صاحب ملک
به اسب عیش و نوش خود سوار است

بهار آمد، بهار ما کجا شد
همه آن اعتبار ما، کجا شد
زدست ناخلف اولاد میهن
ذلیلیم، آن وقار ما کجا شد

بهار آمد، زدست انتحاری
به هرسو خون مظلوم، گشته جاری
به جیب ظالمان از پول تریاک
سرازیر گشته، ملیونها دلاری

بهار آمد به هرسو، راه گیری
بود چورو چپاول، بی قراری
زلطف "ع و غ" از کشور ما
بگشته امنیت، دور و فراری

بهار آمد، ولی قهر طبیعت
ز برف کوچ ها و از سیلاب، وفرت
هزاران خانمان، بی خانه کرده
نکرده رحم، به حال زار ملت

بهار آمد، شده ویرانه کشور
زدست خاینان، غم خانه کشور
ببیند "حیدری" روزی خدایا!
به دور از جانیان، گلخانه کشور

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
اول حمل ۱۳۹۴ مطابق ۲۱، ۳، ۱۵۰۲۰
سدنی، استرالیا

تذکر: شور - آشوب، غوغا و فریاد، فتنه، هیجان و آشفتگی (فرهنگ فارسی عمید).
خوار و بار - چیزهای خورده‌ی، آنچه مردم می‌خورند، ارزاق (فرهنگ فارسی عمید).

با شنیدن یک سخنرانی بسیار عالمانه !!! و جذاب جناب اشرف غنی
از طریق یکی از تلفیزیونها که در افشانی نموده و گفته بودند "بچه ی
خر باشم اگر برای پنج سال دیگر رئیس جمهور افغانستان نشوم"،
سروده ذیل الهام شد

حيوان بارکش وطن

بچه ی خر را مکن توهین غنی
خر نموده خدمتی، بهتر ز تو
*خر کشیده بار شاقه در جهاد
خر نبوده یک طفیلی، مثل تو

.....

می فروشی ملک مانرا رایگان
خر نباشد مثل توا ز خائن
تو به سرقت برده ئی میلیارد ها
خر نخورده است یک دلاری ملک مان

.....

توبه اسلام کرده ئی خیلی جفاء
خر نکرده است یک سرموئی گناه
توبه ارگ ملک اسلام، بی خرد
**کرده ئی بر ضد اسلام، یک بناء

.....

تو نداری اعتقاد، براسلام ناب
خرکه معذور است، از گناه و از ثواب
خرکند کارهای خود را، بی ریاء
تو قلم برمی نداری، بی جفاء

.....

آشکارا داری تبعیض، در قوم و لسان
خر ندارد هیچ تبعیضی چنان
حیدری "کوتاه نما، این حرف ها"
چون، زنا اهلان نیاید جز خطا

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۴، ۱۲، ۱۹، ۲۰، سدنی

انتقال اسلحه و مهمات از کوه‌های صعب العبور - *

اعمار کلیسا در داخل ارگ وطن - **

اشرف غنی

اشرف میهن فروش، آخر از کشور گریخت
پچه خر* ناگهان، باملیونها دالر گریخت
لافها میزدی از خدمت به ملت آن پلید
شرمنده کرد خرا، تخم بدگوهر گریخت

.....

سالها خوردی بناحق، خون مظلوم وطن
خانمش نسل یهود، کز قبر می دزدد کفن
روز هاشب هابشد، در ارگ فحشاء بی هراس
از کثافت ها بگشت، خانه گل پر لجن

.....

عبدالله و کرزی خائن، بودی همکارشان
هم خلیلی و محقق، نو کرد در بارشان
لوگری های خبیث، همچون ستانکزیان
باعطا و اتمر جانی، شریک کارشان

.....

دانش بی دانش و دوستم غلام دالراست
آن عطای بی خدا، مردود رب اکبر است
کرد چورو چپاول، هرچه یافتش در مزار
خورد خون بیوه ها، ز آنکه بی دین نوکراست

.....

صالح نا صالح دزد، قاتل "یما" جوان
کرد جنایات عدید، با اشرف روباه مان

روزها شب ها بودی، اندر فریب مردوزن
هیچ ترسی نداشته، از خدای انس و جان

.....

"حیدری" هر چند بگوئی، بهر بیدینان کم است
بگذری زین قصه ها، دنیا بحال رفتن است
میرسد روزی که باشند، محضر دادگاه حق
پیش درگاه الهی، ظلم ظالم روشن است

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۶، ۱۱، ۲۱، ۲۰، سدنۍ، آسترالیا

*- این لقب افتخاری! "بچه خر" را من برای جناب رئیس جمهور بگیل و
بیخرد نداده ام، بلکه خود جناب عالی در یکی از سخنرانی های ناب و بی
بدیل خود که با صدای بلند، تکان دادن و لرزاندن دست های مبارک !! گفته
بودند:

بچه خر باشم اگر برای پنج سال دیگر رئیس جمهور افغانستان نباشم .
چون بیشتر از دو سال ریاست نتوانسته و فرار را برقرار ترجیح داد. بناءً
لقب افتخاری فوق را (گرچه توهین به خر شده است) خود جناب عالی
کمائی کرده اند.

ب، دوبیتی های جداگانه دارای پیام های مختلف

چند دوبیتی مناجاتیه

یا رب تو مرا، به حق پاکانت بخش
از لطف و کرم به شاه مردانت بخش
هر چند منم بنده ناپاک و بدی
شاه! تو مرا به نور قرانت بخش

.....

یا رحیم و یا ستار! غیوبم اُستر
یا کریم یا غفار! ذنوبم مشمُر
من بنده مستمندم، تو صمدی
کارم به جز از خود، به دشمنم مسپُر

.....

یا ستار الغیوب! اُستر غیوبنا
یا غفار الذنوب! اغفر ذنوبنا
یا قاضی الحاجات! از ره احسانت
با دانش قرانت، نور، قلوبنا
پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۷، ۱۶، ۲۰۱۶، سدنلی

بهترین عالم

ای نام تو به‌تس‌ترین عالم
هستی تو شفیع نسل آدم
گرتو نبودی، جهان نمی بود
نه کرسی و آسمان نمی بود
جانم به فدایت یا محمد
مجنون لقاییت یا محمد
کن "حیدری" را شفاعت آخر
دستش تو بگیر ز شفقت آخر
۱. حیدری، ۲۹، ۸، ۱۹۹۹، سذنی

یا محمد

جانم به فدایت یا محمد (ص)
مجنون لقاییت یا محمد (ص)
کن "حیدری" را شفاعت آخر
دستش تو بگیر ز شفقت آخر
۱. حیدری، ۵، ۶، ۲۰۰۸، سذنی

بخشش الهی

الهی! ز لطفت، خدای کریم
ببخشای من ای عزیز الرحیم
مداری ره‌ایم به حال خودم
که من ناتوانم، تو هستی عظیم
۱. حیدری، ۱۱، ۴، ۲۰۱۱، سذنی

نور قرآن

یا رب! تو مرا بحق پاکانت بخش
از لطف و کرم به شاه مردانت بخش
هر چند منم بنده ناپاک و بدی
شاه! تو مرا بنور قرانت بخش

ا. حیدری، ۸، ۲۹، ۱۹۹۹، سدنی

بیچاره و بیمار

بیچاره و بیمار و زحیرم یا رب
در ورطهء زندگی، اسیرم یا رب
وز عجز کریم، به درت رو کردم
پاکم ز گناه کرده بمیرم، یا رب

ا. حیدری، ۳، ۲۷، ۲۰۰۰، سدنی

یا ستار

یا رحیم و یا ستار! عیوبم اُستر
یا کریم یا غفار! ذنوبم مشمر
من بنده مستمندم، توصمدی
کارم به جز از خود، به دشمنم مسیر

ا. حیدری، ۳، ۳۰، ۲۰۰۰، سدنی

مرا ببخش

مرا ببخش خدا یا! به خاک پای حسین
به بلبلش علی اصغر، که شد فدای حسین
اگرچه حیدری، غرق است در گناه یارب
رسانش از در رحمت، به کربلای حسین
۳۰ مارچ ۲۰۰۰، سدنی

حُب علی (ع)

هر که با حُب علی، صبح رساند به مساء
برسانش زره لطف، به نجف، یاربّا!
دردم دادن جان، شامل غُفرانش کن
سهل کن دادنش، بروی آل کساء
۱۰ جنوری ۲۰۰۳، سدنی

حب علی وآل (ع)

حُب علی وآل نه از دل بدر شود
تاسر خورد به سنگ لحد، جان بدر شود
مهرش همیشگی و ولایش، از ازل
بی شک که جای دشمن وی درسقر شود
ا. حیدری، ۵، ۵، ۶، ۲۰۰۶، سدنی

بزرگوار خدایا!

بزرگوار خدایا! به قاف قرآنت
به میم نام محمد (ص)، به یای یزدانت
ببخش حیدری از لطف، پادشاه کون و مکان
به با بسمله تا سین ختم فرقانت
ا. حیدری، ۱۲، ۱۲، ۲۰۰۳، سدنی

سید کونین

بزرگوار خدایا! به سید کونین
به حرمت علی و فاطمه حسن و حسین
نمایک نظر لطف به کشورم یا رب
ذلیل خوار بکن دشمنش تو در دهرین
ا. حیدری، ۱۴، ۱۲، ۲۰۰۳، سدنی

بر سر قبر من

بر سر قبر من ای دوست، دعائی بفرست
بهر خشنودی الله، ثنائی بفرست
بر محمد و اهل بیت او صلوات
بر امر خدا صبیح و مسائی بفرست
۱۴ دیسمبر ۲۰۰۳، مشهد مقدس

بآبروی علی(ع)

بزرگوار خدا یا! به سید کونین
بآبروی علی، فاطمه، حسن و حسین
ببخش زلف و کرم حیدری مسکین را
شفیع آخرتش کن، رُقیّه دخت حسین
۲۸ اپریل ۲۰۰۶، سدنی

کحل بصر

اشک حسرت ز غمت، صبح و مساء می بارم
در ره آمدنت، چشم براه میدارم
شب هجران تو، آخر سحری خواهد داشت؟
تا ز خاک قدمت، کحل بصر بردارم

۲۸ د یسمبر ۲۰۰۴، سدنی

منجی بشر

ابن الحسن ز جانب حق رهبر آمدی
از جمله سران جهان سرور آمدی
ای مصلح جهان وایا منجی بشر
در بحر بیکران خدا گوهرا آمدی

۲۰ اپریل ۲۰۰۵، سدنی

ای صبا

ای صبا خاک مرا بر وطن من برسان
که دل از دوری میهن به عذاب افتاده
سأ لها شد که ز هجرش شده ام دیوانه
نور رفته زبصر فصل شبا ب افتاده
۱. حیدری ۹ جون ۲۰۰۶، سدنی

شادی و غم

مسلمانان من آنگه شاد بودم
که در ملک خودم آزاد بودم
به هر شادی و غم با مردمانم
ز غم غمگین ز شادی شاد بودم
۱. حیدری ۵ اگست ۲۰۰۶، سدنی

کان کرم

یا رب تو مرا به حق خاصانت بخش
بر هشت و چهار امام و نیکانت بخش
هر چند منم رو سیه و نافرمان
تو کان کرم ز راه احسانت بخش
۱. حیدری ۲۳ نوامبر ۲۰۰۶، سدنی

روز پیرسان

مکن کاری خجل از کرده گردی
به پیش خالقت شرمنده گردی
به روز حشر که باشد روز پیرسان
خجل از دیدن پرونده گردی

۱. حیدری، ۱۶-۱۱-۲۰۰۷
فورت کالنز، امریکا

هجر وطن

غم هجرت وطن، بال و پرم سوخت
زاوضاع خرابت دل، برم سوخت
زیس آشفته عالم از غم تو
دل هر گبر و کافر هم برم سوخت

۱. حیدری، ۱۶-۱۱-۲۰۰۷
فورت کالنز، امریکا

دور از وطن

دلم دور از وطن راحت ندارد
به هجرانش دگر طاقت ندارد
اگر کوه طلا بخشندم اینجا
خدا داند که دل رغبت ندارد

۱. حیدری، ۲۰، ۵، ۸-۲۰۰۸
سدنی

وطن

وطن بی تو به زندانم همیشه
زدوریت در افغانم همیشه
به آزادی خود از دست کفار
نما مسرور و شادانم همیشه

داکتر اسدالله حیدری
۳۰، ۶، ۸۰، ۲۰۰۸، سد نی

به سد نی

به سد نی زار و بیمارم خدایا!
ز هجر یار، دل افگارم خدایا!
به حق عرش و فرشت یا الهی
رسانم نزد دلدارم خدایا!

داکتر اسدالله حیدری
۳۰، ۶، ۸۰، ۲۰۰۸، سد نی

احتضار

زدوریت وطن در احتضارم
به ملک غیر فتاده بی قرارم
اگر تقدیر باشد میرم اینجا
نما قسمت به دامنانت مزارم

داکتر اسدالله حیدری
۳۰، ۶، ۸۰، ۲۰۰۸، سد نی

سحرگاهان

ز هجرانت سحرگاهان بگیریم
سرم بر سجده یزدان بگیریم
به حال گریه وزاری بگویم
خدایا! تا به کی این سان بگیریم؟

داکتر اسدالله حیدری
۲۷، ۰۷، ۰۸، ۲۰۰۸، سدن

دل دیوانه

خدا داند دل دیوانه توست
همه غمهایم از افسانه توست
به ملک غربت ای مام عزیزم
شب و روزم به فکر و خانه توست

داکتر اسدالله حیدری
۲۷، ۰۷، ۰۸، ۲۰۰۸، سدن

شب تاریک

خدایا! درد من درمان بنمای
فراق میهنم آسان بنمای
ز هجرانش مسوزانم شب و روز
شب تاریک من روشن بنمای

داکتر اسدالله حیدری
۲۷، ۰۷، ۰۸، ۲۰۰۸، سدن

عشق وطن

وطن عشقت مرا دیوانه کرده
فراقت از خودم بیگانه کرده
ندانم تا به کی سوزم به یادت
کدام ظالم مرا بی خانه کرده

داکتر اسدالله حیدری
۲۰۰۸، ۰۸، ۰۳، سد نی

دهر پرازرنج

ای آنکه مرا ز جنت رانده ئی
در دهر پرازرنج و غم انداخته ئی
از شرّ شیاطین جنّ و انس
محفوظ بدارم من که خود ساخته ئی

داکتر اسدالله حیدری
۲۰۰۸، ۰۸، ۰۵، سد نی

ترک میهن

عزیزان بعد روز ترک میهن
ندارم راحت اندر جان و در تن
خدایا! عاملان این جدائی
بگن بر باد همه، از ریشه بر کن

داکتر اسدالله حیدری
۲۰۰۸، ۰۸، ۰۵، سد نی

دور از لانه

منم عنقای بال و پرشکسته
به دور از لانه در غربت نشسته
خداوندا! ز لطفت رس به داد م
که در هجران دلم زار است و خسته

داکتر اسد الله حیدری
۲۰۰۸، ۰۸، ۱۳، سدنی

بزرگشی

از سه دهه مُلک ماگشته، جهان بزرگشی
قتل و غارت زاید از حد، در مکان بزرگشی
سرخ از خون شهیدان کوه و صحرای وطن
است شیطان بزرگ، از عاملان بزرگشی

داکتر اسد الله حیدری
۲۰۰۸، ۰۷، ۱۵، سدنی

زار و مضطر

ز هجرانت وطن چشمان من تر
ز دوری تو نبود، دل در بر
ندانم تا به کی در مُلک غربت؟
پریشان حال باشم زار و مضطر

داکتر اسد الله حیدری
۲۰۰۸، ۰۷، ۱۹، سدنی

شب تار وطن

در این دنیا دین کس ماندنی نیست
غم افغان زمین کس خوردنی نیست
ز ظلم ظالمان وجور اعدا
شب تار وطن را روشنی نیست

داکتر اسدالله حیدری
۲۸، ۲۷، ۰۸، ۲۰۰۸، سد نی

زهر مرگ

ز مامداران ملک در عیش نوشند
به پُر بنمودن جیب در خروشدند
به زعم شان حیا تند بر همیشه
رسد روزی که زهر مرگ نوشند

داکتر اسدالله حیدری
۳۱، ۲۷، ۰۸، ۲۰۰۸، سد نی

جوانی

جوانی را غنیمت دان عزیزم
به پیری چون رسی دانی عزیزم
چه نعمت رفته از دست تو بر باد
نیا بی لحظه از آن عزیزم

داکتر اسدالله حیدری
۳۱، ۲۷، ۰۸، ۲۰۰۸، سد نی

غزالان مهاجر

چه خوش افغانستان آزاد گردد
به دست دوستان آباد گردد
غزالان مهاجر باز گردند
نهاد ظالمان بر باد گردد

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
٢٠٠٨، ٨، ٦، سډنی

سودای عشق

ز سر سودای عشقت رفتنی نیست
غم هجرت ز جان ترک کردنی نیست
ندارم چارهء نزدت بیایم
در اینجا لحظهء دل ماندنی نیست

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
٢٠٠٨، ٨، ٧، سډنی

دریای خون

دلم دریای خون، کس باخبر نیست
بنالم زارولی، دراواثر نیست
به یاد میهنم، مینوی دنیا
به ترکیدن رسید دل، بال و پر نیست

داکتر اسدالله حیدری
٢٠٠٨، ٨، ١٤، سډنی

خوف و رجاء

گر عرض و نیاز تو به یزدان باشد
ورچشم امید تو به رحمان باشد
با خوف و رجاء اگر نمائی طاعت
در آخرت جای تو رضوان باشد
۱. حیدری، ۲۰۱۴، ۲، ۲۰۱۰، سندی

دلی همچو فولاد

لعنت به دلی که سخت، همچو فولاد است
از ظلم و ستم به نا توانان، شاد است
و آن دل که کند به دیگران جور و جفا
روزی رسدش که خود فنا و برباد است
۱. حیدری، ۲۰۱۵، ۱۲، ۲۰۱۰، سندی

ریش سفید

با ریش سفید دلی سیاهم چه کنم؟
سرتابه قدم غرق گناهم چه کنم؟
گر لطف خدا شامل حالم نشود
در روز جزا و سوز و آهم چه کنم؟
۱. حیدری، ۲۰۱۸، ۱۲، ۲۰۱۰، سندی

بنده عاصی

من بنده عاصی، رو سیاهم چه کنم؟
آشفته دل از فرط گناهم چه کنم؟
گر خُب علی و آل نرسد بر دادم
در روز حساب حال تباهم چه کنم؟
۱. حیدری، ۲۰۲۳، ۱۲، ۲۰۱۰، سندی

همچو شیشه

دل من گشته نازک همچو شیشه
ز هجران وطن پُر غم همیشه
خداایا! دشمنان میهنم را
بکن راهی دوزخ بر همیشه

لا مکان

خداوندا! کریمی، لا مکانی
به هر جا حاضر و ناظر، عیانی
همه مخلوق عالم آفریدی
همه نابود، آنا میتوانی

کریم و رحیم

دانم که کریمی و رحیمی یا رب
این حالت زار ما تو بینی یا رب
تا چند بُود ملت ما زیر ستم؟
از لطف و کرم نما، کریمی یا رب

سحرگاهان

ز هجرانت سحرگاهان بگیریم
سرم بر سجده یزدان بگیریم
به حال گریه و زاری بگویم
خداایا! تا به کی این سان بگیریم؟

فریاد

زدست خلق و پرچم هردو فریاد
که کردند ملک ما را آن دو برباد
خداوندا! به اشک طفل معصوم
بکن نابود شان از بیخ و بنیاد

تاج سر

اگر خاک مادر است، ما در کدام است؟
وطن چون گوهر است، گوهر کدام است؟
زدست خائنان دین و میهن
مهاجر گشته، تاج سر کدام است؟

جگر خون

زما نه خاطر افگارم تو کردی
مقیم ملک اغیارم تو کردی
جدائی تا به کی از نزد مادر
جگر خون خاطر زارم تو کردی

عمر تباه

هر آنکس بنده را از تو جدا کرد
به غم های زما نه مبتلا کرد
خداوندا! بسوزانش به آتش
تباهش کن که عمرم را تباه کرد

خوار و غریب

خداوند امکن خوار و غریبم
تو از دامن مادر بی نصیبم
اگر قسمت بود میرم به غربت
مزارم را به میهن کن نصیبم

دل رنجور

خداوندا! دلم رنجور گشته
ز غم چون خانه زنبور گشته
برای دیدن مام عزیزم
جگر پر خون و چشم بی نور گشته

روز پیرسان

مکن کاری خجل از کرده گردی
به پیش خالقت شرمنده گردی
به روز حشر که باشد روز پیرسان
خجل از دیدن پرونده گردی

هجر وطن

غم هجرت وطن، بال و پرم سوخت
زاوضاع خرابت دل، برم سوخت
ز بس آشفته حالم از غم تو
دل هر گبر و کافر هم برم سوخت

زهر مرگ

زمامداران ملک در عیش و نوشند
به پُر بنمودن جیب درخروشند
به زعم شان حیا تند بر همیشه
رسد روزی که زهر مرگ نوشند

جوانی

جوانی را غنیمت دان عزیزم
به پیری چون رسی دانی عزیزم
چه نعمت رفته ازدست تو برباد
نیایی لحظه از آن عزیزم

افغان زمین

خداوندا! ز لطف افغان زمین را
ز شر ظالمان و جور اعدا
رهایش کن الهی هر چه زودتر
به حق فاطمه (س) ام ای ها

هجرات وطن

به عشقت دایما در درد سر به
ز هجرات وطن خون جگر به
سعادت گر شود روزی نصیبم
که دریای توجان، از تن بدر به

عشق وطن

وطن عشقت مرا دیوانه کرده
فراقت از خودم بیگانه کرده
ندانم تا به کی سوزم به یادت
کدام ظالم مرا بی خانه کرده

دهر پرازرنج

ای آنکه مرا ز جنت رانده ئی
در دهر پرازرنج و غم انداخته ئی
از شرّ شیاطین جنّ و انس
محفوظ بدار من که خود ساخته ئی

ترک میهن

عزیزان بعد روز ترک میهن
ندارم راحت اندر جان و درتن
خدایا! عاملان این جدائی
بگن برباده‌همه، از ریشه برکن

غزالان مهاجر

چه خوش افغانستان آزاد گردد
به دست دوستان آباد گردد
غزالان مهاجر باز گردند
نهاد ظالمان بر باد گردد

بُزکشی

از سه دهه مُلک ماگشته، جهان بزرکشی
قتل و غارت زاید از حد، درمکان بزرکشی
سرخ از خون شهیدان کوه و صحرای وطن
است شیطان بزرگ، از عاملان بزرکشی

زار و مضطر

ز هجرانت وطن چشمان من تر
زدوری تو نبود، دل در بر
ندانم تا به کی در مُلک غربت؟
پریشان حال باشم زار و مضطر

بنده عاصی

خداوندا! زاین عاصی بنده
ندیدی ز ره طاعت پسنده
ببخشای از کرم این ناتوان را
به دربارت ز خجالت سرفکنده

سودای وطن

سرم سودای مُلک خویش کرده
جدائی ها دلم راریش کرده
ندانم تا به کی باشد جدائی
چه تقدیرم برایم پیش کرده؟

فراق تو

بیا جانا دمی احوال من گیر
فراق تو مرا بنموده دلگیر
فراموشم اگر داری، نیا نی
شوم مجنون و بندندم به زنجیر

سرو تناز

ز عشقت خوار و زارم سرو تناز
به وصلت انتظارم سرو تناز
اگر در دید نم غفلت نمائی
نبینی جز مزارم سرو تناز

زدست ناکسان

وطن ترک نمودم با دل زار
ز هجرانت بگشتم خوار و بیمار
زدست ناکسان خلق و پرچم
مهاجر گشته ام در ملک اغیار

دریای خون

دلم دریای خون است از برایت
ز عشقت زار و مجنون این گدایت
بلند، دستم به درگاه الهی
به وصلت شادمن ساز دخدایت

شب و روز

ز هجرانت پریشانم شب و روز
ز غم های تو گریانم شب و روز
دعا دارم به درگاه خداوند
رسا ند نزد جا نانم شب و روز

دل افروز

بیا دت زارنا لم، ای دل افروز
فراقت جان من، بنموده درسوز
خدا را ای وطن! گیرم تو در بر
جهان بی تو بود، زندانم هر روز

نظر لطف

خداوندا! ز لطف یک نظر کن
شب تاریک افغان را سحر کن
دهه شد سه که ملکم گشته ویران
جهان برخاستنش را سحر کن

آوارگان میهن

شده عمری زمیهن گشته ام دور
ز لطف یک نظر ای خالق نور
رها کن کشورم از دست کفار
رسان آوارگانش شاد و مسرور

ای شاه

ای شاه مرا به کربلایت برسان
دربارگهء قبه طلایت برسان
برقاسم داماد و علی و عباس است
برجمله شهیدان جان فدایت برسان
ا.حیدری، ۲۶، ۱۲، ۱۰، ۲۰۱۰، سذنی

انتظار

ای منجی ما، درانتظاریم همه
وز هجرتو، قلب افگاریم همه
در غیبت تو، جهان ما گشته خراب
از لطف نظری، که خواروزاریم همه
ا.حیدری، ۱، ۱۰، ۱۱، ۲۰۱۱، سذنی

دریای کرم

یا رب زره لطف و کرم، مارا بخش
غفار تویی، به اسم اعظم مارا بخش
ما عاصی و غافلیم و شرمنده ز خویش
دریای کرم، به حبلم محکم، مارا بخش
ا.حیدری، ۵، ۴، ۱۹۹۹، سذنی

دل پر خون

ز غم هایت دلم پر خون عزیزم
ز دوریت شده، مجنون عزیزم
خدا را یک شبی گر پیشم آئی
کنی شادان دل محزون عزیزم
ا.حیدری، ۱۸، ۱، ۲۰۰۷، سذنی

گلشن

به گلشن گر روم یادت نمایم
به کوه دشت فریادت نمایم
بسوی آسمان پُرسِتاره
به شب هادیده و دادت نمایم

شیر مردان

ای خدا! آخر کجا شد شیر مردان وطن
سرخ از خون شهیدان دشت و دامان وطن
تا به کی باران آتش بر سر بیچارگان
بار دو خاموش باشند، شاه شجاعان وطن

محرم راز

خوشا آندم به کابل جان روم باز
ببینم ما منم آن محرم راز
اگر چه کابل ویرانه گشته
به چشم آید مرا چون سرو تناز

وطن

وطن بی تو به زندانم همیشه
زدوریت در افغانم همیشه
به آزادی خود از دست کفار
نما مسرور و شادانم همیشه

یا ربّا

مدتی شد که بدورم ز وطن یا ربّا !
حالت زار مرا، خود بنگریا ربّا !
از لطف و کرم مرا به ملکم برسان
تا کی بتوان صبر، دوری میهن یا ربّا !

ا. حیدری

۱۳۰۲، ۱۱، ۰۷، سدنی

یا ربّ

ذاتت نتوان وصف نمودن یا ربّ
از حیطهء قدرتت نرستن یا ربّ
روز و شب من به عصیان میگذرد
از لطف نظری به سوی من یا ربّ

ا. حیدری

۱۳۰۲، ۱۱، ۱۰، سدنی

خواروزار

بیچاره و خوار و زارم یا ربّ
دور از وطن و دیارم یا ربّ
یا رب زکرم مرا برسان بر ملکم
جز در گهء تودری ندارم یا ربّ

ا. حیدری

۱۳۰۲، ۱۱، ۱۰، سدنی

مادر من

زهجرات وطن دل در برم نیست
به شب ها از غمت خواب بر سرم نیست
در این دنیای دوری مادر من
بجز فکرتو، فکری دیگر نیست
ا. حیدری ۱۶، ۰۶، ۲۰۱۲، سdney

دیوانه

وطن هجرت مرا دیوانه کرده
فراقت از خودم بیگانه کرده
خدارا خواهم آن روزی رسد زود
که خصمت در جهنم خانه کرده
ا. حیدری ۲۸، ۰۲، ۲۰۱۲، سdney

عاجز

ای آنکه توئی عالم ودانا و قدیر
با معصیت فزون شدم پیروز حیر
بخشنده و رحمان و رحیمی یارب!
از لطف و کرم دست من عاجز گیر
ا. حیدری ۲، ۱۰، ۲۰۱۴، سdney

عید رمضان و قربان

یارب! به عید رمضان و قربانت
بر جمله پیامبران و قرانت
تاکی وطن ما در این حالت زار؟
از دست کثیف طالب و شمرانت
ا. حیدری ۳، ۱۰، ۲۰۱۴، سdney

آخر سال

سال آخر شد، با انفجارهای مزید
انتحاری ها همه، از نسل یزید
هیچ رحمی ندارند بر پیرو جوان
میگشند طفل صغیر و مادران

۱. حیدری، ۲۰، ۳، ۲۰۱۷، سذنی

جوان با خدا

چهل و چهار سال قبل، خالق از لطف مزید
داد ما را طفل خوبی، نام او باشد عتیق
اوست حالا یک جوان، با خدا و مهربان
در پناه حق با دا! نور چشم مان عتیق

۱. حیدری، ۲۹، ۴، ۲۰۱۷، سذنی

عید همه کس

شود روزی که جمع خائنان را
کشند بالای دار، این جانیان را
پس آنگاه عید باشد بر همه کس
نباشد هم و غم، پیرو جوان را

۱. حیدری، ۲۶، ۶، ۲۰۱۷، سذنی

ظالم صفت

هيڇ چارپائي نديدم، آنقدر ظالم صفت
آنچه را در ملك ما، حيوان دوبا ميکند
ظالمان طالبی و جانيان داعشی
با حکومت هم نوا بوده، تماشا ميکند
۱. حيدري ۱۰، ۱۲، ۲۰۱۵، سڌني

کلمرغ

"از بسکه آسمان و زمين سفله پرورند"
کلمرغ ما بلبل ارگ وطن شده
چون "ع و غ" نوکر خصم وطن بوند
منفور جامعه همه از مرد وزن شده
۱. حيدري ۲۹، ۱۲، ۱۵، سڌني

خداوندا !

خداوندا! بنور پاک قرآن
ببخشائي مان، از لطف و احسان
نمائي مُلک ما آرام آرام
ز شرّ ظالمان نا مسلمان
۱. حيدري ۳، ۷، ۱۶، سڌني

طالبان

طالبان، ای ظالمان، ای جانیان
تابکی ظلم شما بر خلق مان؟
روز و شب باشید در فکر قتال
گشته اید غافل بکلی، ز آن جهان
۱. حیدری، ۲۰۲۱، ۹، ۵.

گفته های طالبان

گفته های طالبان ز احکام خداست
در عمل رفتارشان دور از خداست
در کدام حکم شریعت باشد اینکه
قتل عام بی گناهانش رواست
۱. حیدری، ۲۰۲۱، ۹، ۶.

طول ریش

دوباره جاهلان شد بر سر کار
خدایا! مردم مان، خود نگهدار
مسلمانی شود اندازه گیری
به طول ریش و دستار، بندایزار
۱. حیدری، ۲۰۲۱، ۹، ۱۰.

دامان وطن

وطن دورم ز دامانت به سالها
خبرهای خوش از حالت ندارم
به ترکیدن رسیده است دل من
توان و قدرت، دیدارت ندارم
پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۱، ۹، ۳۰، سدنی

عیدی برفت

عیدی برفت و عید دگر، آمد نیست
ای کاش به ملک ما هم، دوباره عید شود
با نابودی خائن و ظالمان وطن
یک عید بیچارگان ما، دو صد عید شود

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۶، ۷، ۲۲، سdney

گذشت عمرم

گذشت عمرم به سdney پوره سی سال
بود یاد وطن، هرآن و هر حال
خداوندا! زلطف ملک ما را
رهانی ده، ز دست قوم دجال*

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۶، ۷، ۱۶، سdney

*- کذاب، بسیار دروغگو و قریب دهنده

(فرهنگ فارسی عمید)

شاه یا گدا

اگر شاهی گدائی، یا که مُزد ور
به آخر جا نمائی، در تهء گور
در آن وحشتکده تنهای تنها
شوی خوراک صدها مورچه و مور

سجدهء شکرانه

جدا از میهنم عمرم شب و روز
تَباه گشته بیاد آن دل افروز
اگر وصلش خدا سازد مُیسر
به شکرانه نمایم سجده هر روز

ترک دامن

ترک داما نت نموده سوختم، سوختم
بیاد دورانت نموده سوختم، سوختم
باغ و بوستانِ وطن مینوی من
درک هجرانت نموده سوختم، سوختم

شب تار وطن

در این دنیا دون کس ماندنی نیست
غم افغان زمین کس خور دنی نیست
ز ظلمِ ظالمان و جور اعدا
شب تار وطن را روشنی نیست

کشش یار

کشش یار نباشد، سعی بی بار خطاست
گل به گلزار نباشد، دیدن خار خطاست
تا که قدرت بوطن، در کف نادان و خصم است
فکر بهبودی این کشور خونبار، خطاست

احمدی ۱۲، ۱۶، ۲۰۱۶، سنی

هجرت

ای میهنم ز دوریت می میرم
تا کی به قید هجرت و زنجیرم؟
خواهم ز خداوند قادر و رحمان
در دامن پاکت رسیده و میرم

احمدی ۱۶، ۱۲، ۲۰۱۶، سنی

بیچاره کردی

خداوند! مرا بیچاره کردی
ز ملک و میهنم، آواره کردی
به ملکم جانیان، در رأس دولت
به ملیونها دلی صد پاره کردی

احمدی ۱۶، ۱۲، ۲۰۱۶، سنی

خاموش تا به کی

ای ملت افغان، تو خاموش تا به کی؟
در زیر یوغ این همه، کرگوش تا به کی؟
یادی ز غیرت اجداد خود کنیدی
این نوکران خصم تو، بر دوش تابه کی؟

۲۰۱۶، ۴، ۲۱، سدنی

شهیدان بی حساب

امروز چه حالیست به ملک و وطن ما؟
بم هاست منفجر، به باغ و چمن ما
از دست عزیزان اشرف و کرزی
هر روز بی حساب، شهید هموطن ما

۲۰۱۶، ۴، ۲۱، سدنی

نوکران خصم

دیروز خلق و پرچم و، امروز طالبان
هم نام نهاد مجاهد بدتر ز کافران
کرزی، غنی، با همه آن نوکران خصم
کردند قتل عام، که نکردست یزید یان

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۶، ۴، ۲۲، سدنی

دروود بر روان پاک شهدای 19 اپریل کابل ولعت خداوند و جمیع
ملائک بر عاملین این قتل عام و برادران بی دین شان.

چشم کوروگوش کر

چشم کوروگوش کر دارد غنی
کی؟ ز ملک خود خبر دارد غنی
روز و شب باشد به عیش و نوش خود
عاقب راه سفر دارد غنی

۱. حیدری ۲۵، ۱۲، ۲۰۱۷، سدنی

زمامدار کشور

تا کرزی و غنی زمامدار کشور است
هر روز ما، بدتر از روز پیشتر است
تا خلق ما همه در خواب غفلتند
کشتاری گناه به هر سو، سراسر است

۱. حیدری ۲۶، ۱۲، ۲۰۱۷، سدنی

اشغال وطن

وطنداران بیایید چاره سازیم
وطن اشغال دست ظالمان است
همه این خائن و جانیان را
چنان کیفر دهیم، لایق بر آنست

۱. حیدری ۴، ۱۸، ۲۰۱۸، سدنی

زمستان پیشروست

زمستان پیشروست، یارب ز لطف
نظر بر حال ملک و مردم ما
به چهل سال اخیر، از دست دوان
خرابه، غرقه در خون کشور ما

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۸، ۱۰، ۳، سدنی

نامرد

اشرف غنی نامرد، ای نوکر اجانب
تا کی؟ ترا در این دهر، اغیار دارند حمایت
روزی رسد که آخر، از قهر ایزد پاک
راهی شوی به دوزخ، با جمع بی خدایت

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۸، ۱۰، ۳، سدنی

جورارگ نشینان

خدایا! ملک ما تا کی؟ خراب است
زدست جانیان، بی نان و آب است
شب و روز هزاران بی نوایان
ز جورارگ نشینان، در عذاب است

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۸، ۱۰، ۳، سدنی

ای وطن

خدا یا! ای وطن، گیرم در آغوش
ز هجرانت بگشتم، خانه بردوش
بیادت روز شب خون میخور ددل
چراغ زندگی ام، روبه خاموش
۱. حیدری، ۱۳، ۱۰، ۱۸، ۲۰ سذنی

زکابل جان

خداوندا! مرا رنجور کردی
زکابل جان ولوگر، دور کردی
رسانی من، بلاخر روزی آنجا
که بینم دشمنانش، گور کردی
۱. حیدری، ۱۶، ۱۰، ۱۸، ۲۰ سذنی

جنرال رازق شهید

رازق نمرده و، جاودانه زنده است
مرده غنی و کرزی و اطرافیان شان
وی صادقانه خدمت مام وطن نمود
گشته شهید و فردوس برین جای شان
۱. حیدری، ۲۰، ۱۰، ۱۸، ۲۰ سذنی

غنی جانی

غنی ای جانی بی دین و ایمان
چه کردی تا بحال در ملک افغان
شب و روزت به گردش، دور دنیا
و یا در عیش و عشرت، ارگ افغان

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۰، ۲۰، سډنی

چهل ساله نوکر

به دنیا گشتم و بسیار گشتم
ولی همچون غنی، جانی ندیدم
بُدی وی نوکر چهل ساله غرب
به مُلکش ذره خدمت ندیدم

پوهنوال داکتر اسد الله حیدری
۲۰۱۹، ۱۰، ۲۱، سډنی

بیمارروانی

به مُلکم گشتم و بسیار گشتم
به مانند غنی، بیماری ندیدم
بود بیچاره بیمارروانی
به مثل وی دگرهاری ندیدم

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۰، ۲۲، سډنی

کلهء طاس

غنی با کلهء طاس، نیم قد زیر زمین
قاتلِ صدها هزار، دشمن است بامسلین
کرده آبادیک کلیسا، داخل ارگ وطن
ادعا دار دکه باشد، حامی اسلام و دین!!!

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۰، ۱۲، ۱۹، ۲۰۱۹، سدنی

انتخابات

انتخابات وطن جزیک فریبی، بیش نیست
ظالمان کشورم، جز به فکر خویش نیست
ساده لوحان میخورند، دائم فریب ظالمان
جای خدمتگار میهن، جز به گوری بیش نیست

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۴، ۱۲، ۱۹، ۲۰۱۹، سدنی

زمستان آمد

زمستان آمد و مردم فقیرند
به ملک ما همه، خوار و زحیرند
مگر حکام ظالم مثل قارون
به جمع بنمودن سروت شهیرند

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲، ۱۲، ۱۹، ۲۰۱۹، سدنی

لوگر جان

خداوندا! مرا رنجور کردی
زلوگر جان و میهن دور کردی
الهی کن زلطف هجر پایان
که بینم فصل غربت، دور کردی
پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۲، ۷، سدنی

ملک غیر

خداوندا! مرا رنجور کردی
زدانشگاه و تدریس، دور کردی
بُدم من در وطن اسناد لایق
به ملک غیر مرا، محصور کردی
پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۲، ۹، سدنی

زادگاه

خداوندا! مرا رنجور کردی
ز زادگاه و ز ملک دور کردی
شب و روزم هدر، در ملک غربت
گذشته و مرا مهجور کردی
پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۲، ۱۰، سدنی
مهجور - جدا مانده، دور افتاده

بیچاره ام

خالقا! بیچاره ام، چارهء کارم نما
یک نگاه مرحمت، برحالت زارم نما
از فراق میهنم، گردیده ام بیمار و زار
ای خداوند کریم، از لطف تیمارم نما

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۲، ۷، سدنی

خالق نور

خدایا! تابه کی از کشورم دور؟
ز هجرش چشم من گردیده بی نور
شب و روزم به یاد بی نوایان
کنم ناله به پیشت، خالق نور

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۲، ۷، سدنی

می سوزم

ز هجرانت وطن، می سوزم هر روز
ز درد دوریت، می سوزم هر روز
بیاد دشت و کوهت میهن مان
به صحرا رفته و می سوزم هر روز

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۲، ۷، سدنی

سالگرد تولدی سمیع جان حیدری

(نواسه ام)

بشد شانزده سال از عمر سمیع جان
خدا یا ! زلطف نگهدارش مسلمان
بده توفیق وی در طاعت خود
بداری سرفرازش، در دوجهان
۲۸، ۷، ۲۰۲۰، سدنی

کابل جان

کابل جان مامن اجداد و آبام
کابل جان زادگه خویشان واقوام
چه بد روزی که ترک کردم از ظلم
شدم بی بال و پر افتاده در دام
۲۲، ۸، ۲۰۲۰، سدنی

سر، به داران

ملک ما را از خدا، آزاد و آباد خواهمی
دشمنانش را به قهر حی سبحان، خواهمی
ارگ نشینانش که باشند، نوکران اجنبی
هرچه زودتر پیش ملت، سربه داران خواهمی
۷، ۹، ۲۰۲۰، سدنی

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

بنده نواز

ای خالق بنده نواز و وی بار خدای
این بندهء عاصی و غریبیت بخشای
هرچند که نیم لایق عفؤ یا رب
بر من منکر، به بی نیازیت بخشای
۸،۲۸، ۲۰۲۰، سَدَنی

مردان خدا

"مردان خدا رفته از این خاک سراسر"
جهال گرفته همه جا، کرسی و دفتر
قدرت همه جا، دست یزیدان بد اندیش
بیچاره بگردیده، غریبان به کشور
۵، ۱۰، ۲۰۲۰، سَدَنی

میله ها

میله های باغ با برقرغه و کاریزمیر
یاد خنجان باد با قیماق اعلا و پنیر
تپه پُغمان و استالف با گلبهار
یاد باد آن روزهای بی نظیر
پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۱۵، ۱۰، ۲۰۲۰، سَدَنی

ویرانی وطن

سعودی و پنجاب دارند پلانی
که سازند ملک ما از ریشه ویران
برای مقصد ناپاک خود ها
خریده اند ز کشور جانیانی
۱۵، ۶، ۲۰۲۰، سدنی

دشمن ما

سعودی و پنجاب دشمن ماست
بفکر ویرانی، میهن ماست
برای مقصد شوم و پلیدش
غنی این نوکرشان، رهبر ماست !
۱۸، ۶، ۲۰۲۰، سدنی

ای ظالم

من کجا دوری میهن به کجا ای ظالم؟
از خدا خواهمت برباد دودنیا، ای ظالم
قهر دوزخ بشود جای همیشت آخر
تا بدانی که چه کاری بنمودی، ای ظالم
۲۵، ۶، ۲۰۲۰، سدنی

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

هوای گرم

زمستان رفت هوا گرم شد خدایا !
نمایم شکر در بارت الهی*
گذشت ایام سرد، فصل زمستان
برای بیچارگان ما الهی
۲۰۲۱، ۳، ۲۱، سدنی
*-الهی (الها)

اشرف غنی

اشرف اگر رستم شود
خدمت به ملکش، کم شود
در خدمت بیگانگان
یک بار کش محکم شود
۲۰۲۱، ۴، ۱۰، سدنی

گروه یزیدان

گروهی از یزیدان، ملک افغان
بکشتند روزه داران، وقت افطار
نه شرمی از خدا و خلق لوگر
بدادند خون و باروت، بهز افطار
۲۰۲۱، ۵، ۲، سدنی

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

مغز متفکر

مغز متفکر ما، خوب شیطان است
در شیطننت خود، استاد شیطان است
در قتل و قتلال هموطنان مظلوم
صد مرتبه خونخوار از گرگان است
۱۳، ۵، ۲۰۲۱، سرنی

مهتاب گرفته

میوشان روی زیبایت عزیزم
که گویند امشبش، مهتاب گرفتست
شب مهتابی و آسمان زیبا
نباشد دلپسند، گر ماه گرفتست
۲۶، ۵، ۲۰۲۱، سدنی
در شب ماهتاب گرفتگی سدنی سروده شد

اهل قنذار

چه زیبا دخترانی اهل قنذار
اگر طالع بدارم، یک شود یار
شب و روزم شود مغروق حسنش
مرا تا زنده باشم، او بود یار
۲، ۶، ۲۰۲۱، سدنی

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

انار قندهار

انار و دختران قندهاری
چه زیبا و قشنگ و دلربا است
ندیدم روی عالم دخت قندار
انارش همچنان از فوق دنیا است
۳، ۶، ۲۰۲۱، سدنی

وحشت افزا

خداوندا! در آن دم وحشت، افزا
که در قبرم گذارند، تک و تنها
نمائی قبر من با نور قرآن
زلطفت روشن و عفو گناه ها
۹، ۶، ۲۰۲۱، سدنی

طفل افغان

خداوندا! بحق طفل افغان
که باشد بی پدر، خیلی پریشان
نمائی دشمنان ملک ما را
ز قهر و از غضب، در نار بریان
۹، ۶، ۲۰۲۱، سدنی

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

عزیزانم

عزیزان ترکتان دارم ازاین دهر
روم نزد خدایم، حی داور
شمارا می سپارم، خالق خود
که دارد حفظ تان، تاروز محشر
۲۰، ۲۱، ۱، ۲۰، سدنی

هوای کابل

هوای شهر کابل در سرافتاد
دلَم پرواز کرده، آنور افتاد
بیادم آمد از روزهای خوفناک
که در مُلکم زدست کافر افتاد
۲۰، ۲۱، ۱، ۲۲، سدنی

آوارگی ها

خوشا کسی که در وطن خویش، آشیان دارد
به زیر سایهء مادر، قلب پرتکان دارد
زهی که از وطن خود، نگشته اند آواره
که آوارگی ها، رنج بس عیان دارد
۲۰، ۲۱، ۱، ۲۳، سدنی

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

هم میهنان

بهاری خواهم آنسانم، زیزدان
همه هم میهنان، شاداب و خندان
محبان وطن یکجا بکشور
شوند عدوان ما، راهی نیران
۲، ۶، ۲۰۲۱، سدنی

ماه تابان

جمال ماه تابانم، شبنم من را بخواب آمد
چوبیدارم شد از خوابم، بسی عالم خراب آمد
ز نور ماه تابانم، شب تاریک من روشن
ز بخت بد چه کوتاه بود آتش، چون سراب آمد
۱، ۲۸، ۲۰۲۱، سدنی

جنس حیوان

ترامپ بی خرد خصم مسلمان
فروافتاد آخر، از قدرت و شان
به دوران ریاست، ظلم بی حد
نمود در ملک ما، این جنس حیوان
۱، ۲۸، ۲۰۲۱، سدنی
پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

شاگرد استاد دُری

بچه شاگرد دُری گشته رئیس جمهور
حُسن استادی وی بین که چه قدرت دارد
پای لوچی را نمودست رئیس کشور
روح استاد زشاگرد، خجالت دارد
۲۰۲۱، ۷، ۷، سدنی

دست دعا

نالیه پرسوز دل، بهر نجات وطن
هر سحر از صدق دل، پیش خدا می کنم
تا که شود ملک ما، فارغ از این مشکلات
دست دعا سوی او، صبح و مساء می کنم
۲۰۲۱، ۷، ۱۲، سدنی

چنگ ظالمان

وطن تا کی به چنگ ظالمان است؟
شب و روز وطنداران فغان است
خداوندا!، لطفی بر ملت ما
نما چون حال مظلومان، خزان است
۲۰۲۱، ۱۲، ۲۶، سدنی

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

اشرف غنی بی دین

اشرف غنی بی دین، ای خاین بی ایمان*
بفروختی میهن مان، ای بیشرف، چه ارزان
بودی غلام اغیار، در طول عمر کثیفت
مانند موش گریختی، بادالری فراوان
۲۰۲۱، ۸، ۱۶، سدنی

خاین ملی

خاین ملی اول، کرزی است
نوکر بوش و جانیان دیگر است
اشرف و عبدالله باستانکزیان
امرنا صالح نیز، جانی بداختر است
۲۰۲۱، ۸، ۱۷، سدنی

رادمردان میهن

شکست اسکندر و چنگیز و انگریز
هم از روس و زامریکا، دل آویز
زدست رادمردان میهن ما
به تاریخ جهان، باشد دل انگیز
پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۲۱، ۸، ۱۹، سدنی

*- باکمال معذرت که نباید از حدود عفت کلام خارج گردیم، متأسفانه این خاینان ملی، این قاتلین هزاران هموطن ما و این وطن فروشان فرومایه، ارزش انرا ندارند که در مقابل شان عفت کلام مراعات گردد.

بتاب ای مه

بتاب ای مه امشب به افغان ستان
رسانی سلام به هم میهنان
فتاده شهیدان، هزاران هزار
زدست غنی وهم از طالبان

سنه ۱۴۰۲، ۸، ۲۱، سنه ۱۴۰۲

دیشب حوالی مرشام بود که در حیاط خانه برآمدم، آسمان بسیار زیبا، صاف و آبی سدری با مهتاب شب چهارده آن جلب توجه
ام را نموده و پادم از آرامی ها و شب های مهتابی وطن عزیزم آمده که دوبیتی فوق را خطاب به مهتاب سرودم.

مفلس از عقل

غنی ای ناخلف اولاد لوگر
نداشتی ارزش اولاد لوگر
بودی با نام غنی و مفلس از عقل
خجالت داده ئی اولاد لوگر

سنه ۱۴۰۲، ۸، ۲۱، سنه ۱۴۰۲

تحت الثقرر

توکیزی خائن دامن مادر
بود تحت الثقرر جایت به آخر
نمودی طالبان را، یاری بسیار
برای قتل مظلومان کشور

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

سنه ۱۴۰۲، ۸، ۲۱، سنه ۱۴۰۲

چقدر حیوان آدم چهره داریم
به ملک بی سر مان، یا الهی!

سندی ۲۰۲۱، ۴، ۱۱

لعنت حق بر غنی و یاران او
تا ابد شرم بر طرفداران او

سندی ۲۰۲۱، ۴، ۲۶

غنی و کرزی خائن نمودند ملک ماویران
خداوندا! نمائی این جانیان درنار بریان

سندی ۲۰۲۱، ۵، ۱۱

عبدالله و سیاف و حکمیار جانی را
رسد روز که بنیم، جمله از حلق آیزان

سندی ۲۰۲۱، ۵، ۲۵

هرزمانی اگر آید به سر تربت من

لاله از یاد شهیدان، به مزارم آرید

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰ ۲۰۲۱، ۵، سندی

بنام خداوند عشق آفرین
توانا و دانا ی دنیا و دین
ا. حیدری، ۲۸ جولای ۲۰۰۵، سdney

جور زمان و ظلم یزیدانم از وطن
بیرون فگند تا که بسوزم ز هجر یار
ا. حیدری، ۲۸ جون ۲۰۰۵، سdney

هوا هوای خوش و هم فضا فضا ی خوش است
ولی چه سود که از کوهسار خود دورم
ا. حیدری، ۲۸ جون ۲۰۰۵، سdney

بس است با ده ترا امشب ای پری رخسار
چرا غ گشته خجل از فروغ چشمانت
ا. حیدری، ۲ دسمبر ۲۰۰۶، سdney

تا زدم بوسه به لبهایت، لبانم در گرفت
آتش عشق تور عنا، جان من در بر گرفت
ا. حیدری، ۲۰۰۷، ۲۰۰۸، سdney

سایت زیبا، شعر زیبا، دوستان همه زیبا
خدایا! نگهدار تو این جمع زیبا
ا. حیدری، ۱۰۲۹، ۲۰۱۳، سdney

آفرین بر طبع شیوا و روانت ای بشیر
باسرود عالیت قدرت نمائی کرده ای
ا. حیدری، ۲۵، ۸، ۲۰۱۵، سdney

سفر درازو ره است پرخطر، خدا داند
زبازگشت من ویاکه ازنگشتن من
۱. حیدری، ۱۳، ۹، ۲۰۰۳، سدنی
نسبت سفر دور و دراز اروپا، امریکا و کانادا که
داشتم سروده شده بود.

وای از آن ملت که خونخواری،
بود در رأس شان
وای بر آن رمة که گرگی باشدش،
چوپان شان
۱. حیدری، ۸، ۷، ۲۰۱۸، سدنی

مبارک باد نوزادت نیلوجان
خدایش حفظ کناد، با دین و ایمان
۱. حیدری، ۸، ۷، ۲۰۱۸، سدنی

زین دهری بقا روم من به آن سرا
دارو ندار خویش، به عزیزان گذاشتم
۱. حیدری، ۲۶، ۷، ۲۰۱۸، سدنی

تا ترا بوسیدم لبانم دَر گرفت آتش عشقت مرا در بر گرفت
اسدالله حیدری ۵ فبروری ۲۰۰۶، سدنی

دل ز خال سیئه کنج لبّ شد بریان وز تماس لب شیرین تو لبهایم سوخت
اسدالله حیدری ۷ فبروری ۲۰۰۶، سدنی

یک دمی این دهر دون بر میل افغانها نگشت
ما مگر با شنده این چرخ گردون نیستیم؟
اسدالله حیدری ۲۰ فبروری ۲۰۰۶، سدنی

از بلاها به کرم حفظ کنم یا الله! که منم بنده بیچاره به حق زهراً (س)
ا. حیدری ۱۰ مارچ ۲۰۰۶، سدنی

دست نیاز خود به در بی نیاز بر تا حاجت روا شود از دست بی نیاز
ا. حیدری ۱۹ اکتوبر ۲۰۰۶، سدنی

هر گز طلب مکن ز نیازمند حاجت زیرا که او بمثل تو دارد نیازها
ا. حیدری ۱۹ اکتوبر ۲۰۰۶، سدنی

شده مدتی مدیدی که ز کشورم بدورم نه بدل قرار دارم به بصر نمانده نورم
حیدری ۲۴ اکتوبر ۲۰۰۶، سدنی

"کا کل مشکین او یکشب بخواب آمد مرا
سالها تعبیر این خواب پریشان میکنم"

قامت دلجوی یار، یک شب بخواب آمد مرا
ز آن بعد هر لحظه خون دل ز هجران میخورم
ا. حیدری ۲۲ نوامبر ۲۰۰۶، سدنی

"عاجز بود ز حفظ عنان دست ر عشه دار
تا ممکن است توبه به عهد شباب کن"

توبه کن تا میتوانی در جوانی ای پسر!
هر که چون افتد زیان چار گوید ای خدا!
ا. حیدری ۲۴ نوامبر ۲۰۰۶، سدنی

"هوا خوش است و چمن سبز و دوستان جمعند
ولی چه سود که جای نگار من خالیست"

هوا خوش است و بهار و چمن پر از گلهاست
هزار شکر خدا را که همدم اینجا است
ا. حیدری ۲۴ نوامبر ۲۰۰۶، سدنی

"دوچیز آدمی را کشاند به زور
یکی آب ودانه دگر خاک گور"

سه چیز آدمی را کندی وقار
یکی کذب، دیگر شراب و قمار
ا. حیدری ۲۲ دسامبر ۲۰۰۶، سدنی

خدمت میهن نمود، هر که نکو نام زیست
هر که نکو نام زیست، خدمت میهن نمود
ا.حیدری، ۲۰، ۱۱، ۲۰۰۶، سدنی

نوکر اهریمن آنک، مادر میهن فروخت
مادر میهن فروخت، نوکر اهریمن آنک
ا.حیدری، ۲۰، ۱۱، ۲۰۰۶، سدنی

خلق و پرچم دشمنان میهنند
دائما در خدمت اهریمنند
ا.حیدری، ۲۰، ۱۰، ۲۰۰۸، سدنی

چو خا ئنان وطن قدر ملک مان نشناخت
صدهزاران چومنی را به هجران انداخت
ا.حیدری، ۲۱، ۱۰، ۲۰۰۸، سدنی

ای به غفلت گذران قد رسای تو خمید
باش هوشیار که ترا قاصد رفتن برسید
ا.حیدری، ۱۲، ۷، ۲۰۰۸، سدنی

زمی گساری افزونت ای مه تا بان
چراغ گشته خجل از فروغ رخسارت
ا.حیدری، ۲، ۱۲، ۲۰۰۷، سدنی

گشته ام عاشق به رویت حاجت گفتار نیست
رنگ زردم را ببین تحقیق اندر کار نیست
ا.حیدری، ۲۲، ۱۲، ۲۰۰۷، سدنی

شبی دیدم بخوابم یارکی سیمین بدن دارم
که افتاده در آغوشم، چه یک گل پیرهن دارم
ا.حیدری، ۱۴، ۲، ۲۰۰۷، سدنی

هر شب به یاد میهن خود گریه میکنم
زهر جفا چشیده از آن ناله میکنم
ا.حیدری، ۲۰۰۷، ۱۲، ۲۰، سذنی

گر بریزی قطره اشکی بر حسین ابن علی(ع)
روز محشر خالقت ریزد گناهت بی شمار
ا.حیدری، ۲۰۰۹، ۱۰، ۲۲، سذنی

ما در، به ملک غربت رفتی ز پیش ما
جانم فدات بهر چه کردی پریش ما ؟
ا. حیدری ۱۵ سپتمبر ۲۰۰۷ مشهد مقدس

قاضیان چون تکیه بر جای پیامبر میکنند
با گرفت چند دالر حکم دیگر میکنند
ا.حیدری دهم دسمبر ۲۰۰۷ سذنی

پروانه سان به دور سرت دور می زنم
ای ماه من به ماه رخت جان فدا کنم
ا.حیدری ۳۰ نوامبر ۲۰۰۷، سذنی

دوریت ای میهنم از دل عذابم کرده است
آتش هجران تو، چون شمع آبم کرده است
ا.حیدری، ۲۵، ۱۰، ۲۰۱۵، سذنی

ای مسلمانان به من رحمی کنید
دل ز دستم دختری کافر ربود
ا.حیدری، ۲۵، ۱۱، ۰۶، ۲۰۰۶، سذنی

ای خالق قادرو توانای جهان
مارا زره لطف به میهن برسان
ا.حیدری، ۱۶ جون ۲۰۰۸، سدنی

ای خالق مهربان و دانای جهان
جز درگهء تو دگر پناهم نشود
ا.حیدری، ۱۶، ۰۶، ۲۰۰۷، سدنی

وقت جان دادن بفریا دم برس
"حیدری" را شادگردان یا علی(ع)
ا.حیدری، پنجم جنوری ۲۰۰۷، سدنی

چو افتا دم بیاد میهن خویش
بجانم درد سوزان آمد امشب
ا.حیدری، ۱۵ می ۲۰۰۷، سدنی

بهار آمد، بهار کوهسارانم بیاد آمد
صفای مردمان مُلک افغانم بیاد آمد
ا.حیدری، ۱۲ می ۲۰۰۷، سدنی

در این محنت سرای شهر غربت
مرا یا د مُلک افغان آمد امشب
ا.حیدری، ۲۲، ۱۱، ۲۰۰۶، سدنی

صبا ز من برسان مرز و بوم زیبا را
همان وطن که ز دل دوست دارم آنجا را
ا.حیدری، ۱۰، ۱۲، ۲۰۰۷، سدنی

گرچه دور از وطن و مُلک پدر افتادم
میهنم هیچ زمانی نرود از یادم
ا.حیدری، ۲۱، ۱۰، ۲۰۰۸، سدنی

خداوندا! غم هجران میهن کی بسر گردد
شب یلدای ظلمانی چه وقت آخر سحر گردد

احمدی، ۱۲، ۱۰۶، ۲۰۱۰، سندی

چگونه سجده نیارم به درگه ات یارب!
که درگهء تو یگا نه پناه عشاق است

احمدی، ۱۴، ۱۰۷، ۲۰۱۰، سندی

هیچ دانی ملک ما را علت بدبختی ز چیست؟
بسکه از راه خدا پیرو جوان برگشته ایم

احمدی، ۱۰، ۲۰۱۰، ۵، ۹، سندی

چه بهتر که در راه جانان دهم جان
روم سوی کویش، کنم سر بقریان

احمدی، ۱۱، ۵، ۹، ۲۰۰۹، سندی

بهار آمد بهار کهسار انم خزان شد
زدست نوکران اجنبی، ملک ویران شد

احمدی، ۱۸، ۴، ۸، ۲۰۰۸، سندی

بنموده دلم بریان خال لب مه پاره
وز تیر نگاهیش، قلم شده صد پاره

احمدی، ۱۲، ۱۰۷، ۹، ۲۰۰۹، سندی

زدست خلق و پرچم هر دو فریاد
که کردند ملک ما را این دو بر باد

احمدی، ۲۶، ۴، ۹، ۲۰۰۹، سندی

چشم خمارش بدیدم قلب من افگار کرد
تیر مژگانش به دل خوردم را بیمار کرد
ا.حیدری، ۹، ۱۱، ۲۰۱۳، سذنی

ز بهر دیدن ملکم مرا به کشورم ببرید
برای شکوه ز هجران، نزد مادرم ببرید
ا.حیدری، ۹، ۱۱، ۲۰۱۳، سذنی

ای خدا! شد مدتی دورم ز دامن وطن
خون دل ریزد ز چشمم، درد هجران وطن
ا.حیدری، ۲۱، ۱۰، ۲۰۱۱، سذنی

تخم نفاق مباح، جانا به ملک خویش
ای آنکه حرف تو ز وطن دوستی بود
ا.حیدری، ۶، ۰۷، ۲۰۱۲، سذنی

نمک به زخم دل زار من میاش ای دوست
که دوری وطنم، خود بخود مرا رنج است
ا.حیدری، ۲۶، ۰۷، ۲۰۱۲، سذنی

من آن طلا نمای مس فروشم
که طلا می نمایم، مس فروشم
ا.حیدری، ۱۶، ۰۸، ۲۰۱۲، سذنی

دیشب همه شب، دامن دلدار گرفتم
تا کام دلم ز آن بت عیار گرفتم
ا.حیدری، ۰۲، ۰۷، ۲۰۱۳، سذنی

روی زیبایت مگردان، میشوم قربان تو
هم ز چاک سینه وهم از آن چشمان تو
ا.حیدری، ۱۹، ۰۸، ۲۰۱۳، سذنی

ای خدا! شد مدتی من از وطن آواره ام
رنج و غم ها شد فزون، آخر چسان بیچاره ام
ا. حیدری، ۲۰۱۳، ۰۸، ۰۹، سدنی

به سرفکر صحبت، با اشرار داشت
دوسه لحظه نی سر، نه دستار داشت
ا. حیدری، ۲۰۱۳، ۱۰، ۱۴، سدنی
نسبت قتل برهان الدین سرود هشد.

از ظلم خائنان وز دست ستمگران
افغانستان خراب و بر آن یک نظر نشد
ا. حیدری، ۲۰۱۳، ۱۰، ۲۰، سدنی

من نگویم دوصد مصره به رنگهای دگر
بلکه گویم یکی مصره و آن همچو شکر
ا. حیدری، ۲۰۱۴، ۰۱، ۱۹، سدنی

خدایا! از لطفت نگهدار میهن ما را
ز شر ظالم و هر جانی و تبهکاری
ا. حیدری، ۲۰۱۴، ۰۱، ۲۶، سدنی

ز هجرانت وطن دارم فغان تا آسمان امشب
ز زمین و آسمان کوچک بود، تا که کشان امشب
ا. حیدری، ۲۰۱۴، ۰۱، ۲۹، سدنی

در شهر جمله کورها، یک چشمه است پادشاه
افسوس در دولت ما، یک چشمه هم نداریم
ا. حیدری، ۲۰۱۴، ۰۲، ۲۰، سدنی

شفاء جسم و جان ما دعای مادر است
ای خوش آنکس که این دار و نصیبش گشته است
ا. حیدری، ۲۰۱۴، ۰۵، ۱۲، سدنی

به نام باشد غنی، از عقل مفلس
به رنگ طلا و در اصل، بدتر از مس
ا. حیدری، ۲۰۱۴، ۲۰۰۵، سذنی
برای اشرف غنی احمدزی سروده شد.

ملا عمر، ای دشمن اسلام و تمدن
تا کی بنظر داشتی، تو در این دهر تمکن
ا. حیدری، ۲۰۱۵، ۹، ۲۵، سذنی

کرزیا! گوش کرو چشم کورت باز نما
تاببینی که چه هامیگذرد در کشور
ا. حیدری، ۲۰۱۴، ۲، ۲۵، سذنی

تا که از خاک وطن، پایم برون
دیده و دل گشته، مالا مال خون
ا. حیدری، ۲۰۱۴، ۲۶، ۰۵، سذنی

چه سالها بگذشت ای خدا! ز هجرانم
نگشت حاجتم حاصل، ز آه و افغانم
ا. حیدری، ۲۰۱۴، ۱۲، ۰۶، سذنی

بلاهای زمین لرزه و سیلابهای ویران کن
الهی تا به کی باشد، نصیب کشور افغان
ا. حیدری، ۲۰۱۴، ۱۵، ۰۷، سذنی

خدایا! ز لطف و ز کردار خویش
رسانم بزودی به دلدار خویش
ا. حیدری، ۲۰۱۴، ۲۰، ۰۷، سذنی

دو آهویت بدیدم، دل بدادم
شکار زلف پیچانت فتادم
ا. حیدری، ۲۰۱۴، ۲۰، ۰۸، سذنی

شد دوباره نوکر بوش بر سر کار
خدایا! ملک ما در حفظ خود دار

ا. حیدری، ۲۴، ۴، ۹۰، ۲۰۰۹، سدنی

تا که شد حلقهء گیسوی تو زولانهء دل
نتوان دور نمود عشق توا ز لانهء دل
ا. حیدری، ۱۶، ۵، ۹۰، ۲۰۰۹، سدنی

"از بسکه آسمان وزمین سفله پرورند"
زدان ملک ما، بلبل باغ حرم شدند
ا. حیدری، ۲۴، ۲، ۱۴، ۲۰۱۴، سدنی

ز پریش های بیجایت چه حاصل؟
بگن چاره، ز چشم خون نیاید
ا. حیدری، ۳۱، ۱۰، ۱۵، ۲۰۱۵، سدنی

ای وطن از در دهج رانت شده دل بیقرار
تا به کی آن خائن در سینه پنهان میکنی؟
ا. حیدری، ۲۵، ۸، ۱۵، ۲۰۱۵، سدنی

لعنت حق بآءا، بر عدوی میهنم
در پناهت دار یارب! دوستان کشورم
ا. حیدری، ۲۵، ۸، ۱۵، ۲۰۱۵، سدنی

چو لطف الهی رسد مرثورا
شود شام تارتو، روشن چوروز
ا. حیدری، ۱۱، ۹، ۱۵، ۲۰۱۵، سدنی

زین دهر بی بقا روم من به عاقبت
این خون دل ز خویش، بجا میگذارم
ا. حیدری، ۱۲، ۹، ۱۵، ۲۰۱۵، سدنی

علی جان و سحر جان
عروسی شمارا از خداوند
مبارک با سعادت خواستارم
ا. حیدری، ۲، ۱۰، ۱۵، ۲۰۱۵، سدنی

به مناسبت عروسی سحر جان حیدری و علی جان کاظمی سروده شد.

هر آنگه بنگرم بر صورت زیبا و بی مثلت
تواز جمع پری رویان عالم، برتری داری
ا.حیدری ۲۹، ۱۲، ۲۰۱۵، سدنی

درد ورنج های تومیهن نتوان کرد حساب
که تواند بشمارد، قطرات باران را؟
ا.حیدری ۲۸، ۴، ۲۰۱۶، سدنی

من از غیرخدا، ترسی ندارم
خدا باشد اگر با من، مکفیست
ا.حیدری ۲۳، ۵، ۲۰۱۶، سدنی

هرآنچه گفته ام گل واقعیت هاست
نباشد خدعه بر آن، قدر ارزن
ا.حیدری ۲۴، ۵، ۲۰۱۶، سدنی

استخاره بهرگز، کرد کشور را خراب
خداوندا! کن از اینرو، استخاره گر کباب
ا.حیدری ۱۲، ۳، ۲۰۱۵، سدنی

درخت هرگز ننالد از تبر
هرآنچه بر درخت کرد، دسته اش کرد
ا.حیدری ۳۰، ۵، ۲۰۱۶، سدنی

"سنگ بد گوهر اگر کاسه زرین بشکست
قیمت سنگ نیافزایدو، وز زرنشود کم"
آنکه از بی ادبی، گفت به بزرگش خاین
نه بزرگش بشود خاین و، نی او صادق گردد
۱. حیدری ۳، ۶، ۲۰۱۶، سذنی

بوقت دادن جانم، نمائی لطف خود ارزان
خدایا! قبض روح بنده ات، آسان نما آسان
۱. حیدری ۵، ۷، ۲۰۱۶، سذنی

خدا عقل فراست داده مارا
چرا هر جانی را، رهبر بگیریم؟
۱. حیدری ۲۱، ۹، ۲۰۱۶، سذنی

تا به کی ما خود پسند و خود ستا، باشیم و بس؟
عیب خود نا دیده و، از دیگران گوئیم و بس
۱. حیدری ۱۸، ۱۱، ۲۰۱۶، سذنی

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۵، ۱۱، ۲۰۱۶، سذنی

تا که ملت بخواب خرگوش است
حال مردم زبید بدتر بینیم
ا. حیدری ۱۶، ۵، ۲۰۱۶، سدنی

هر که استادش همی جاهل بود
از کجا شاگرد وی عاقل بود؟
ا. حیدری ۱۶، ۶، ۲۰۱۶، سدنی

من کجا دوری زیبا وطن من به کجا؟
به همان درد بسوزند که، مراسوخته اند
ا. حیدری ۱۴، ۱۲، ۲۰۱۶، سدنی

سپاس بی حد از زحمت کشیهات
سلامت، زنده باشی، بهر سالهات
ا. حیدری ۹، ۱۷، ۱۷، سدنی

گرم و سرد روزگاران، بر غریبان بگذرد
ناز و نعمت های فانی، بهر شاهان بگذرد
ا. حیدری ۱۵، ۲۰، ۲۰۱۷، سدنی

از آن وقتیکه جانی کابل آمد
شده افغانستان، خونبار خونبار
ا. حیدری ۵، ۸، ۲۰۱۷، سدنی

من کجا دوری میهن به کجا ای شیاد؟

بشوی خانه خراب، چونکه خرابم کردی

ا.حیدری، ۲۰۱۷، ۷، ۲۰، سبزی

الهی! تابکی این روز حال است؟

که درارگ وطن خیلی شغال است

ا.حیدری، ۲۰۱۷، ۸، ۱۰، سبزی

خداوندا! زلطف و مهربانی

بده عیدی که جانی ها نباشند

ا.حیدری، ۲۰۱۷، ۹، ۲، سبزی

نامردی هم جهانی دارد

همچو کرزی کسای دارد

ا.حیدری، ۲۰۱۷، ۱۰، ۲۴، سبزی

همه زین دهر فانی رفتنی ایم

بزودی یا به دیر، یاسخت و آسان

ا.حیدری، ۲۰۱۷، ۱۰، ۲۴، سبزی

خائن ملی ما اشرف غنی است

نوکر گپرو نصارا، کرزی است

ا.حیدری، ۲۰۱۷، ۱۰، ۲۵، سبزی

"فراق بوستان را بلبل افسرده می داند"

غم هجران میهن را، مهاجر گشته میداند

ا.حیدری، ۲۰۱۷، ۱۱، ۱، سبزی

برخیز هموطن، تو بگیر انتقام خویش
از آن پلید عامل قتل و قتل ها

ا. حیدری، ۱۱، ۱۷، ۲۰، سدنی

چشم کور و گوش کردار دغنی
کی ز حال خلق، خبردار دغنی

ا. حیدری، ۱۲، ۱۱، ۱۷، ۲۰، سدنی

تا کز ری و غنی ویزیدان بکشور است
کشتاریبگناه وطن، جشن اتمر است

ا. حیدری، ۳۱، ۱۲، ۱۷، ۲۰، سدنی

به یاد من بخوانی جان من کتابم را
در آن زمان که نبینی مرا به جز خاکم

ا. حیدری، ۱، ۱۸، ۲۰، سدنی

مُلک مارا هیچ سال نونباشد
تا که جانی های میهن، گم نگردند

ا. حیدری، ۲، ۱۸، ۲۰، سدنی

"ز پاگرفتن تابوت من، مناز رقیب"
رسیدن نیست برای تو هم چنین روزی

ا. حیدری، ۱۰، ۲۰، ۱۸، ۲۰، سدنی

زین دهر بی بقا همه در حال رفتنیم
تنها آنکه زندهء جاوید است، خداست

ا. حیدری، ۱۸، ۲۰، ۱۸، ۲۰، سدنی

تا که پا، از خاک میهن شد برون

دیده ها دل ما لا مال خون

۱. حیدری ۲۰، ۲۰۱۸، سدنی

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۷، ۲۰۱۸، سدنی

حضرتان

آمدند در ملک ما، کجکول داران حضرتان
ملت ما را نمودند، زارو حیران حضرتان
بوده اند گان ریاء و خدعه و جال و فریب
خورده اند خون هزاران بی گناهان، حضرتان
جاذبند خویش را به شکلی، پیرو فالبین و مننگ
نوکران دشمنان میهن مان، حضرتان
از قدوم نحس شان کشور شده بی حد خراب
نادر غدار نمودند، صدر افغان، حضرتان
با کتاب پاک الله از برای کسب پول
استخاره ها نمودند، طول دوران حضرتان
استخاره ها نبودست، تا بیايند راه نیک
پلکه بوده تا فروشد، دین و ایمان حضرتان
از گدانی های اول، تا به صدر مملکت
چشمها دوخته و دارند، این حریصان حضرتان
پای صبغت بر لب گور است ولیکن حرص وی
شد جوان از بهر دالر های آسان، حضرتان
"حیدری" خواهد زیزدان، تا ز عدل بیکران
جمله خائن ها شوند، راهی نیران حضرتان

تک بیت های چند

در فقر ملت مان، شرب شراب تا کی؟
وز ظلم بر غریبان، خورد کباب تا کی؟
ا. حیدری ۸، ۱۵، ۲۰۱۹، سدنی

هوا هوای بهار است و گلها روبه شگفتن
ولی چه سود که از گل بهار خود دوریم
ا. حیدری ۸، ۱۳، ۲۰۱۹، سدنی

لعنت به "ع و غ" و به یاران شان
چونکه هستند خائنین کشورمان
ا. حیدری ۸، ۱۵، ۲۰۱۹، سدنی

کجا ما فخر استقلال داریم
که زیر چکمهء غرب، می کنیم جان
ا. حیدری ۸، ۱۸، ۲۰۱۹، سدنی

باشعر عزیزان و دیزاین بشیر جان
هر دل که در اور حمیست، صد پاره نمودند
ا. حیدری ۹، ۲، ۲۰۱۹، سدنی

تسلیم کُفر یزید و یزیدیان نگشت
حقا امام حسین (ع) که شیر مرد کربلاست
ا. حیدری ۹، ۱۲، ۲۰۱۹، سدنی

فردیات جدید (بعد از مجموعه عشق وطن)

من نه آنم که غزل ها همه رنگین گویم

ندرتاً گویم و لیکن، همه سنگین گویم

سَدَنی، ۲۰۲۱، ۴، ۱۵

یکی خاین دوباره شد سر کار

خداوندا! تو ملک ما نگهدار

سَدَنی، ۲۹، ۴، ۲۰۲۱

کرزی خاین چو نماید ترک، این دنیا را

خیلی مار ها و عقارب به خدمتش آیند

سَدَنی، ۲۰۲۱، ۶، ۴

در تمام قتل ملت، دست مرغ دزد شامل است

کرزی و اشرف به قتل بی کناهان مایل است

سَدَنی، ۲۰۲۱، ۶، ۱۲

همه روزه به ملکم قتل و خون است

جنایت های بی دینان فزون است

سَدَنی، ۲۰۲۱، ۶، ۱۹

نه چوکی ماند و نی قدرت و مال

به جز اعمال نیک ،جمله فانیهست

۲۴، ۶، ۲۰۲۱، سدنی

چوکی و قدرت نماند ظالمان را بر ابد

دیده باشی سرنوشت، ببرک و برهان را

۳۰، ۶، ۲۰۲۱، سدنی

بگشتم دور ز دامنات آخر وطن

بسوزم روز و شب درد هجرانت وطن

۳، ۷، ۲۰۲۱، سدنی

ای وطن جانم، جانم بقربانت

شده عمری که دورم مهر دامنات

۴، ۷، ۲۰۲۱، سدنی

سه خائن ملی که دارم بکشور

کرزی است و عبدالله و روباه لوگر

۷، ۷، ۲۰۲۱، سدنی

شدند راهی امریکا، به یک وقت

که تا قشقه کنند تازه غلامان

۱۰، ۷، ۲۰۲۱، سدنی

یک خاطره فراموش ناشدنی از محبت های مرحومه مادرم

نخست از همه روز جهانی مادر را خدمت همه مادران جهان عموماً و
اصلاً خدمت تک تک مادران هموطن ما، به ویژه خدمت آنانی که از
دست ظالمان و وطن فروشان در چهار دهه اخیر، اسپندوار در اطراف و
اکفاف این کره خاکی در حالت آوارگی و مشکلات گوناگون زندگی
دارند، تبرک و تهنیت عرض میدارم
مقام والای مادر آنقدر بلند است که قلم توانائی تحریر آنرا ندارد
محبت مادران بر فرزندان شان بی نهایت بوده که غیر از خداوند عالمیان
و خالق مادران، دیگران قادر به درک آن نمی باشند

بطور مثال یکی از این محبت های مادر مرحومه خود را خدمت خوانندگان
گرامی تقدیم میدارم
سالهای ۱۹۶۷ یا ۱۹۶۸ بود که در رخصتی تابستانی خود، از شوروی
سابقه که در آنجا تحصیل میکردم، ب وطن عزیزم رفته بودم. در آن زمان
بر علاوه کابل در لوگر هم جای داده، زمین و خانه داشتیم که در این روز های
رخصتی چند روزی را به لوگر رفته بودم. در آن روز ها فرش یکی
از اتاق ها را گاه گل نموده بودند که من متوجه نشده و پایم را روی
گاه گل تازه گذاشتم و چاپ کف بوتهایم روی آن نقش شده بود
مادر مهربانم که متوجه نقش کف بوتهایم در آنجا شده بود، آنرا طوری
محافظه کرده بود که خراب نگردیده و از بین نرود، بعد از چند روزی
دوباره روانه اتحاد شوروی سابقه گردیدم. یکسال بعد که باز هم در
رخصتی تابستان ب وطن عزیزم رفته بودم چند روزی را به لوگر رفتم

مادر مهربانم همان نقش کف بوتهایم را بسیار خوب نگهداری کرده بود
و برایم گفت که هر روز بیادت نقش کف بوتهایت را می بوسیدم

این خاطره و محبت مادر مرحومم را تا که زنده باشم فراموش نخواهم
کرد، و در همین دقایق که این سطور را می نویسم اشکهایم از چشمان
سرازیر گردیده است

بلاخره از جور روزگار و خیانت و ظن فروشان و نوکران بیگانگان مادرم
تقریباً سی و چهار سال قبل در ملک غربت در شهر مشهد مقدس داعی
اجل را لبیک گفتند و دور از وطن دوستداشتنی اش در بهشت رضا در
مشهد مقدس سر به تیرهء تراب گذاشتند. خداوند مٔان مادر بنده را با
تمام مادرانیکه در غربت، دهر فانی را وداع گفته اند، غریق دریای
رحمت بی منتهای خویش بگرداند

مادریه ملک غربت رفتی ز پیش ما
جانم فدات بهر چه کردی پریش ما

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

سدنی، ۲۰۱۷، ۵، ۱۴

در رثاء جوان ناکام و شهید ملک غربت، مرحوم احمد فهیم جان وکیلی
که در روز دوشنبه سوم جنوری سال جاری با غرق شدن در آب جهان
فانی را وداع گفتند.

انا لله وانا الیه راجعون
زبان حال عمه مرحوم وکیلی

فهیم جان، جان عمه

فهیم جان نورچشمم جان عمه
فدایت جان من، ای جان عمه
چرا ترک کردی مارا اینچنین زود
زدی آتش بجانم، جان عمه
برفتی نزد باب و مادر خویش
سلام مان رسانی، جان عمه
چه دیدی از همه خویش واقارب؟
زدی برهم سرو سامان عمه
گل با علم و اخلاق نکویم
بُدی جانم عزیزم، جان عمه
شدی پریر در عین جوانی
فهیم جان ای گل خندان عمه
رها کردی همسر و اطفال معصوم
برای خالقت، ای جان عمه
بدیدی ذره کم مهری از ما؟
که ترک کردی همه، ای جان عمه

توخویش واقربا بریان نمودی
 سفرکردی چواز کیهان عمه
 برادر های دورت دراروپا
 شدند مجنون، زداغت جان عمه
 فگندی جمله دوستان مجمرغم
 نمودی جمله را گریان عمه
 علی اکبر(ع) ترا دعوت نموده
 شهید مُلک غربت، جان عمه
 مبارک باشدت این منزل نو
 برفتی جاودانه، جان عمه
 تورفتی نور چشمانم عزیزم
 نمودی کلبه ام زندان عمه
 به جز صبر خدا چاره ندارم
 بمیرم جان من، جانان عمه
 بکن ختم "حیدری" نوحه سرائی
 که خون شد جاری از چشمان عمه

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱، ۶، ۲۰۲۲، سdney



خاک وطن

دوستان ترک شما گریبکنم در غربت
کفنم کرده بخاک سیهم بسپارید
تا که روح زشمیم وطنم شاد شود
قدری خاک وطنم زیر سرم بگذارید
بهرامرزش این بندهء هجران دیده
سورهء حمد ودعائی نثارم دارید
بنویسید به لوح سرقبرم از من
مردم باعشق وطن، دردل خاکم دارید
چه شودگر عزیزان، زرهء لطف و کرم
نازبوئی وطنم بر سرقبرم کارید
هرزمانی اگر آئید، بر تربت من
لاله از یاد شهیدان به مزارم آید
گذرتان شود گریسوی میهن مان
داغهای دل من قصه به مامم دارید
مادرم را بگوئید من از روی نیاز
پسرت هجرتوبس دیده، دعایم دارید
در شب جمعه اگر سورهء یاسین خوانید
"حیدری" را طلب عفو، ز غفّارم دارید

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۵، ۰۳، ۲۰۱۱، سدنی